

در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی

بیان ادیان

بیان ادیان

تأليف: آية الله العظمى محمد حسين الخليلي - به كوشش ننگر سيد محمد دبير سياتي

EP
۲۲۶
۱۳۸۶ هـ /
۱۳۷۵

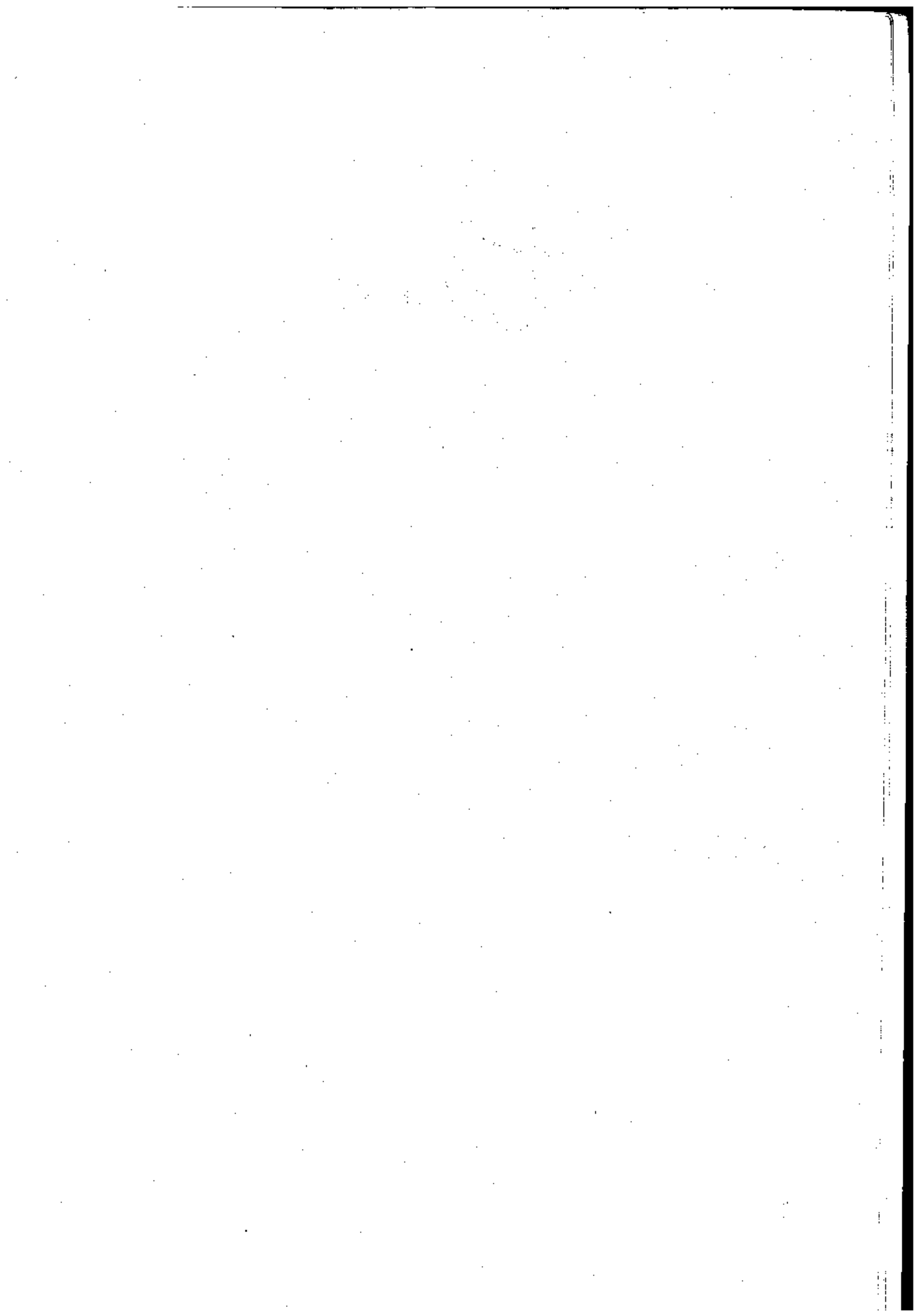
تأليف:
ابوالعالی محمد الحسینی العلوی
به کوشش:
نگر سید محمد دبیر سیاتی

آستان قدس

قیمت: ۳۰۰ روپا



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



کتابخانه
بیتنا و دارالعلوم افغانستان اسلام آباد

بیان الادیان

در

شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی

تألیف

ابوالمعالی محمدالحسینی العلوی

در سال ۴۸۵ هجری

(چهار باب اول کتاب به تصحیح)

عباس اقبال آشتیانی

(باب پنجم به تصحیح)

محمدتقی دانش پزوه

تاریخ

به اهتمام

دکتر سید محمد دبیرسیاقی

شماره ثبت ۵۰۱۰۱

روزنامه

.....

.....

ابوالمعالی، محمد بن عبیدالله، قرن ۵ ق.

[بیان الادیان]

بیان الادیان در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی / تألیف ابوالمعالی محمدالحسینی العلوی؛
تصحیح عباس اقبال آشتیانی و محمدتقی دانش پزوه؛ به اهتمام محمد دبیرسیاقی. - تهران: روزنه ۱۳۷۵.
هشت، ۱۳۶ ص.

ISBN-964-90133-1-8

بها: ۳۸۰۰ ریال

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار)

چهارباب اول این کتاب به تصحیح عباس اقبال آشتیانی و باب پنجم به اهتمام محمدتقی دانش پزوه.
کتابنامه به صورت زیرنویس -

۱. اسلام - فرقه‌ها - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۲. ادیان - متون قدیمی تا قرن ۱۴. الف. اقبال آشتیانی،
عباس، ۱۲۷۵ - ۱۳۳۴. مصحح. ب. دانش پزوه، محمدتقی، ۱۲۹۰ - . مصحح. ج. دبیرسیاقی، محمد،
۱۲۹۸ - . دبیرسیاقی، محمدتقی، ۱۳۷۵.

۲۹۷/۵

BR. ۲۳۶/۲. ۹

۱۴۲۴-۷۵ م

۱۳۷۵

کتابخانه ملی ایران



بیان الادیان

ابوالمعالی محمد الحسینی العلوی

تصحیح: عباس اقبال آشتیانی و محمدتقی دانش پزوه

به اهتمام: دکتر سید محمد دبیرسیاقی

● چاپ اول: بهار ۱۳۷۶

● تیراژ: ۲۰۰۰

● حروفچینی: انتشارات روزنه

● چاپ: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

● ناشر: انتشارات روزنه

● آدرس: خیابان توحید نبش پرچم بالای بانک تجارت طبقه ۴ (انتشارات روزنه)

● تلفن: ۹۳۹۰۷۴ - ۹۳۵۰۸۶، فاکس ۹۲۴۱۳۲

○ کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

شابک: ۹۶۴-۹۰۱۳۳-۱-۸ ISBN: 964-90133-1-8

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

کتابی که خوانندگان گرامی پیش چشم دارند تمامی کتاب بیان‌الادیان، یعنی هر پنج باب آن است که در سال ۴۸۵ هجری ابوالمعالی محمد حسینی علوی در زمینه ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی تألیف کرده است.

چهار باب اول این کتاب را مرحوم عباس اقبال آشتیانی (متوفی به سال ۱۳۳۴ شمسی) در سالهای میان سی تا چهل از عمر پربرکت خود تصحیح و با حواشی سودمند به سال ۱۳۱۲ شمسی در طهران طبع و نشر کرد.

مرحوم اقبال از بزرگان ادبا و مورخان و نویسندگان قرن اخیر ایران است که با آثار پُراج و سودمند خود (قریب سیصد مقاله مفید در حدود چهل موضوع مختلف و نزدیک سی تألیف و سی ترجمه و قریب سی تصحیح متن نظمی و نثری و انبوهی یادداشت ارزنده درباره معرفی نسخه‌های خطی مهم و آثار هنری از قبیل تابلو و غیره) چون چراغ همیشه فروزانی است فراراه طالبان علم و معرفت و هنر و صاحبان ذوق و شوق و بیشتر کارهای این مرد دقیق متواضع ثابت عقیده حقشناس و طندوست سودمندی و راهگشایی خود را به روزگاران آسان از دست نخواهد داد و با گذشت سالیان کهنگی نخواهد یافت.

باب پنجم کتاب را سالها بعد نسخه‌شناس دانشمند استاد دانش پژوه در جنگی به شماره ۴۸۲ متعلق به کتابخانه فاضل ارجمند آقای دکتر اصغر مهدوی یافت و با افزودن مقدمه و توضیحات در مجله فرهنگ ایران زمین، سال دهم صفحات ۲۸۲ تا ۳۱۸، به چاپ رسانید. بر چاپ مرحوم اقبال پس از نشر، شادروان سید احمد کسروی نقدی نوشت و در شماره‌های ۲ و ۳ و ۴ مجله پیمان (بهمن و اسفند ۱۳۱۳ و فروردین ۱۳۱۴ شمسی) منتشر ساخت که بعداً دوست فاضل ارجمند آقای یحیی ذکاء آن نقد را در کتاب «کاروند

کسروی» (ص ۵۲۱ تا ۵۳۴ طبع طهران، سال ۱۳۵۲ شمسی) نقل کرد.

چندی پیش آقای بهشتی مدیر انتشارات «روزنه» که فضل و فضیلت را با شناخت ارج کارهای مفید مردم این مرز و بوم به هم جمع دارند و همپای برادران عمر عزیز در خدمت فرهنگ و ادب مصروف می سازند، به مناسبت بزرگداشتی که از مرحوم اقبال در ۲۳ مرداد ماه ۱۳۷۴ در زادگاه ایشان آشتیان برگزار گردید، در صدد برآمدند که از میان آثار با ارج ایشان و نیز پاس داشتن کار ارزنده استاد دانش پژوه تمامی کتاب را با طرزی مطلوب طبع و در دسترس علاقمندان بگذارند و این مهم را در عهده نگارنده نهادند.

نگارنده چهار باب اول مصحح مرحوم اقبال و باب پنجم مصحح استاد دانش پژوه را از نو بررسی کرد و مواردی را که لازم می نمود در متن با قید در پاورقی، اصلاح نمود و انتقادات شادروان کسروی را در حد اصلاح مطالب وارد متن ساخت و در پاورقی متذکر آن شد و توضیحات مرحوم اقبال در پاورقی ها را با شماره های ارجاعی در متن و حاشیه داخل دو ابرو () قرار داد و متذکر نام ایشان شد و توضیحات استاد دانش پژوه و توضیحات خود را با شماره های ارجاعی در متن و پاورقی بدون دو ابرو با ذکر نام ایشان و نیز (م.د.) به نشانی اختصاری نام خود آورد و حواشی اقبال را به پایان باب پنجم برد و از مقدمه استاد دانش پژوه آنچه را متناسب می نمود وارد متن یا پاورقیها کرد، در حالی که تمامی مقدمه را در تعلیقات کتاب با آنچه خود برای روشن شدن متن لازم می دید ثبت کرد و سرانجام کتاب را با فهرست اعلام تاریخی و جغرافیایی و فهرست نام کتابها حسن ختام بخشید.

باز پسین نکته گفتنی آنکه با همه اصلاحاتی که آن دو بزرگمرد در متن کتاب اعمال کرده اند و موارد اصلاحی که این جانب مرعی داشته است بسبب منحصر بودن نسخه کتاب هنوز نکاتی مشکوک و مبهم در متن باقی مانده است. امید که با پیدا شدن نسخه دیگر در چاپ دیگر رفع نقائص بشود و این خدمت ناچیز را از باب فضل و معرفت به چیزی دارند.

تهران - تجریش

دی ماه ۱۳۷۴ شمسی

دکتر سید محمد دبیرسیاقی

فهرست مندرجات کتاب

۴۷۱	فهرست مطالب
۱۴۷۵	مقدمه اقبال آشتیانی
۱۶۷۱۵	دبیاجه مؤلف
۱۶	آغاز کتاب
		باب اول - در پیدا کردن آنکه در همه روزگارها و به همه اقلیمها
۲۴۷۱۹		بیشتر خلق به صنایع مقرر بوده‌اند
۲۰		العجم و الفرس
۲۱		الفارسیة الدریة
۲۱		الفلاسفة
۲۲		الروم و القبطیة و الخبشیة
۲۳		التُّرك
۲۳		الهند
۲۴		الزُّنوج
		باب دوم - در بیان مذاهبها که پیش از اسلام داشته‌اند
۳۷۷۲۵		مذاهب العرب
۲۵		مذاهب الفلاسفة
۲۸		مذهب جهودان
۲۸		السَّامریة
۲۹		العنابیة
۲۹		الزَّاعیة

۳۰	مذهب ترسیان
۳۰	الیعقوبیة
۳۰	النسطوریة
۳۰	الملکائیة
۳۱	مذهب مُغان
۳۲	مذهب زردشت
۳۲	مذهب مزدک
۳۳	مذهب مانی
۳۳	مذهب ثنوی
۳۴	مذهب بُتپرستان
۳۵	مذاهب هندوان
۳۶	مذهب تناسخ
۳۶	مذاهب صایان
۳۷	مذاهب قرامطه و زنادقه
۳۷	السّوفسطائیة

باب سوّم - در بیان آن خبر که پیغامبر گفت امت من پس از من به هفتاد و سه

۳۹ تا ۴۴	فرقت شوند
۴۲	فصل در اصول مذاهب فرق اسلامی
۴۲	مذهب سنت و جماعت
۴۲	[اصحاب حدیث]
۴۲	[اصحاب الرأی]
۴۲	مُعترِله
۴۲	شیعه
۴۳	مذاهب الخوارج

۴۳	مذاهبِ الْمُجْتَبِرَة
۴۳	مذاهبِ الْمُشَبَّهَة
۴۴	مذاهبِ الصُّوفِیَة
۴۴	مذاهبِ المُرَجَّحَة
۴۵ تا ۶۶	باب چهارم - در بیان مذاهبهای اسلامی
۴۵	مذاهبِ السُّنَة و الجماعة
۴۶	اصحابِ حدیث
۴۷	الاشعریّ
۴۷	اصحابِ الرّأی
۴۸	المُعْتَزِلَة
۴۹	مذهبِ الشّیعه
۵۰	الف - زیدیه
۵۱	ب - الکئیسانیّه
۵۱	ج - الغالیه
۵۲	د - الفرقة الرابعة من الشیعه
۵۶	الناصریه
۵۶	الصُّبّاحیه
۵۶	هـ - الفرقة الخامسة: الامامیه
۶۰	مذاهبِ خوارج

باب پنجم - در پیدا کردن حکایات و نوادر گروهی که بیرون آمدند و دعویهای

می کردند گروهی دعوی خدائی و گروهی دعوی پیغامبری^۱ ۶۷ تا ۹۴

۱ - مسیلمه. ۶۷

۱ - در جنگ شماره ۴۸۲ کتابخانه آقای دکتر اصغر مهدوی منقول در مقدمه استاد محمدتقی دانش‌پژوه به جای عنوان فوق آمده است: در بیان جمعی که دعوی الاهیت و نبوت کردند. (م. د.)

۶۸	۲- اخبار طلیحة بن خویلد الأسدی.
۷۰	۳- قصه اسود کذاب یمنی.
۷۱	۴- اخبار اخطل ضبعی کذاب.
۷۱	۵- اخبار مُختار ثقفی.
۷۲	۶- اخبار بیان بن سمعان الیمنی.
۷۳	۷- اخبار عبدالله بن حرب بن عمرو.
۷۳	۸- اخبار مُغیره بن سعید الکوفی.
۷۴	۹- اخبار ابی منصور المعروف بالکسف.
۷۵	۱۰- اخبار الزّاعی.
۷۵	۱۱- اخبار ابو عیسی الاصفهانی.
۷۶	۱۲- اخبار و قصه مُقنّع.
۷۹	۱۳- قصه بابک خرمذین.
۸۱	۱۴- اخبار علی بن محمد المُبرقی.
۸۱	۱۵- اخبار حسین بن منصور بن محمّی حلاج.
۸۵	۱۶- اخبار الایران شهری.
۸۵	۱۷- اخبار احمد کتال.
۹۳ تا ۸۷	فصل - در باب جمعی که به این نوع دعویها خروج کردند.
	فصل - حکایت گروهی که خشکی دماغ بر آن داشته تا از این جنس
۹۴ تا ۹۳	دعویها کرده اند.
۱۰۳ تا ۹۵	حواشی بیان الادیان [در باره چهار باب اول از مرحوم اقبال آشتیانی]
۱۰۵	تعلیقات.
۱۲۳ تا ۱۱۱	فهرست اعلام تاریخی و جغرافیایی
۱۲۷ تا ۱۲۵	فهرست کتابها

مقدمه

[از مرحوم اقبال آشتیانی]

کتاب بیان‌الادیان که کتاب کوچکی است در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی، ظاهراً در قسمت شرقی ایران، به سال ۴۸۵ به زبان فارسی تألیف شده و آن عجب‌القدر قدیمترین نسخه‌ایست که ما در موضوع ملل و نحل و آراء و دیانات به زبان فارسی در دست داریم و اگر قبل از تاریخ تألیف این کتاب نسخه دیگری در موضوع فوق به فارسی نگاشته شده باشد ما را از آن خبری نیست (و اثری از آن به جا نمانده).^۱

از بیان‌الادیان تا حدی که اطلاع داریم یک نسخه ناقص بیشتر موجود نیست و آن که فاقد باب‌الآخر کتاب است جزء مجموعه‌ایست از کتب متعلق به کتابخانه ملی پاریس^۲ و همان است که شارل شفر^(۳) مدیر مدرسه السنه شرقیه پاریس آن را به سال ۱۸۸۳ میلادی در جلد اول منتخبات فارسی^(۴) که جمع آورده مستشرق مزبور است با ترجمه‌ای به زبان

۱ - این جمله را که داخل دو ابرو قرار داده‌ایم شادروان کسروی زائد می‌داند و می‌گوید حکم بر باقی نماندن اثر نمی‌توان کرد. (م. د.).

۲ - با به دست آمدن باب پنجم چنانکه گفته خواهد شد از کتاب رفع نقص شده است. (م. د.).

(3) Charle Shefer.

(۴) Chrestomathie Persane (جلد اول از صفحه ۱۳۲ تا ۱۷۱).

فرانسه و بعضی توضیحات طبع و نشر کرده و چون نسخه دیگری از بیان الادیان در دست نیست ما عین همان نسخه طبع شده شفر را با بعضی اصلاحات مجدداً به معرض مطالعه هموطنان فارسی زبان خود می‌گذاریم و پاره‌ای توضیحات به آخر آن ضمیمه می‌کنیم و (چون تاکنون کسی اطلاع صحیحی از مؤلف آن نداشته)^۱ آنچه را نیز که در خصوص مؤلف بیان الادیان و خاندان او از کتب مختلفه التقاط کرده‌ایم از لحاظ نظر قارئین می‌گذرانیم.

مؤلف بیان الادیان

نام و لقب مؤلف بیان الادیان در مقدمه این کتاب چنین مذکور شده است:

«امیر سید اجل امام عالم ابوالمعالی محمد بن عبیدالله بن علی بن الحسن بن الحسین بن جعفر بن عبیدالله بن الحسین بن علی بن ابی طالب».

مقصود از: «الحسین بن علی بن ابی طالب» قطعاً امام حسین شهید، امام سوّم شیعیان امامی نیست چه آن حضرت پسری به نام عبیدالله نداشته، بلکه غرض از او «الحسین الاصغر بن الامام زین العابدین علی بن الامام الشّهِید الحسین بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب» است. ناسخ در سوقِ نسبِ ابوالمعالی، «الحسین بن علی» را یک بار به خیال مُکرّر بودن حذف کرده است، بنابراین تمام سلسله نسب ابوالمعالی این است:

«ابوالمعالی محمد بن عبیدالله بن علی بن الحسن بن الحسین بن جعفر بن عبیدالله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب».

ابو عبدالله الحسین الاصغر بن الامام زین العابدین علی جدّ ششم مؤلف بیان الادیان که در خروج محمد بن عبدالله بن الحسن ملقب به «النَّفْسُ الزَّكِيَّة» به سال ۱۴۵ به دست امیر مدینه از جانب منصور خلیفه، یعنی ریاح بن عثمان، دستگیر گردیده (ابن الاثیر وقایع سال ۱۴۵ هـ.) از فضلالی مُحدّثین است و او از پدر خویش امام زین العابدین و برادر خود امام ابو جعفر محمد باقر و عمّه خویش فاطمه احادیث بسیار روایت می‌کرده و تا سال ۱۵۷

۱- بر این جمله که داخل دو ابرو قرار داده‌ایم شادروان کسروی خرده گرفته است، زیرا حکم بر عدم اطلاع در احوال مؤلف را وارد نمی‌داند (م. د.).

حیات داشته و در مدینه می زیسته و در این سال فوت کرده و در بقیع مدفون شده است (عمدة الطالب ص ۳۰۱ و ارشاد شیخ مفید ص ۲۴۸ و رجال استرآبادی ص ۱۱۵).

نسل ابو عبدالله حسین اصغر از پنج پسر او سنت که یکی از ایشان ابوعلی عُبَیْدُالله ملقب به «الأعرج» جد پنجم مؤلف بیان الادیان است. عُبَیْدُالله الأعرج در حیات پدر خویش حسین اصغر به نمایندگی و مأموریت پیش سَفّاح آمده و سَفّاح مزرعه‌ای به او در مداین وا گذاشته که سالی ۸۰۰۰۰ دینار عایدی آن بوده است.

در موقعی که محمد بن عبدالله بن حسن ملقب به «النَّفْسُ الزُّکَیَّة» مردم را علی‌رغم بنی عبّاس به امامت خود می خواند و جماعتی از بنی هاشم و آل ابی طالب دعوت او را پذیرفته بودند عُبَیْدُالله الأعرج از قبول تبعیت او سر پیچید و محمد النَّفْسُ الزُّکَیَّة قسم یاد کرد که چون چشمش به عُبَیْدُالله بیفتد او را به قتل رساند ولی همینکه عُبَیْدُالله را پیش او بردند برای آنکه به اجرای قسم خود مجبور نشود از دیدار او چشم پوشید و عُبَیْدُالله به خراسان پیش ابو مسلم خراسانی رفت. ابو مسلم در حق او انعام بسیار کرد و اهل خراسان نیز در تعظیمش کوشیدند.

در سال ۱۳۲ موقعی که سَفّاح پس از قتل أَبُو سَلْمَةَ خَلّال وزیر خود برادر خویش ابو جعفر را به خراسان پیش ابو مسلم فرستاد، ابو مسلم عُبَیْدُالله الأعرج و سلیمان بن کثیر خزاعی را به جلوی ابو جعفر فرستاد. سلیمان روزی عُبَیْدُالله را مخاطب ساخته گفت: ما در اختیار دیگران به خلافت راه خطا رفتیم و با غیر شما بیعت کردیم، هم اکنون نیز حاضریم که اگر ما را به بیعت خود بخوانید به یاری شما برخیزیم. «عُبَیْدُالله به گمان اینکه این بیان سلیمان بن کثیر دسیسه‌ایست از جانب ابو مسلم جهت شناختن میزان وفاداری او، از ترس جان قصه را به ابو مسلم خبر داد و ابو مسلم در همان سال ۱۳۲ در خراسان سلیمان بن کثیر خزاعی را به قتل آورد.

عُبَیْدُالله الأعرج در حیات پدر خود یعنی قبل از سال ۱۵۷ به سن ۳۷ یا ۴۶ فوت کرده (ابن الأثیر وقایع سال ۱۳۲ و عمدة الطالب ص ۳۰۸).

عُبَیْدُالله از چهار پسر خود فرزندان عدیده پیدا کرد و از این چهار پسر دو تن مشهور ترند، یکی ابو الحسن علی الصّالح که در ایام امام موسی الکاظم و امام علی الرضا

می‌زیسته و مردی کریم و زاهد و پرهیزگار بوده. دیگری جعفر که از بزرگان ائمه زیدیه است و شیعیانی داشته است که او را به لقب «حُجَّت» می‌خوانده‌اند. علی الصالح و جعفر الحُجَّة از معاصرین ابو عبدالله محمد بن ابراهیم طباطبا و برادرش ترجمان‌الدین ابو محمد قاسم رسی بوده‌اند. محمد بن طباطبا که در سال ۱۹۹ بر مأمون خلیفه خروج کرد می‌خواست علی الصالح را ولیعهد خویش قرار دهد، ولی علی زیر بار نرفت و ابن طباطبا نیز در همین سال به دست ابوالسرایا سرکرده لشکریان خود مسموم گردید. علی با امام علی الرضا به خراسان رفت و همواره در خدمت آن حضرت بود (رجال نجاشی ص ۱۸۰ - ۱۸۱ و عمدة الطالب ص ۳۱۰ و مجالس المؤمنین مجلس ۵).

ترجمان‌الدین ابو محمد قاسم رسی برادر محمد بن طباطبا که در جبل رَسِ یَمَن اقامت داشته و به همین جهت هم به رسی مشهور شده از پیشوایان بزرگ فرقه زیدیه در یمن است و ائمه زیدی یمن که سببها مقام امامت آن ولایت را داشته‌اند از فرزندان اویند. امام قاسم رسی که در سال ۲۴۶ وفات یافته در عهد مأمون در یمن به دعوت مردم به مذهب زیدی قیام کرده و جعفر الحُجَّة را که مردی فصیح بوده در سنلک یاران خود آورده و او را از ائمه آل محمد می‌خوانده است (عمدة الطالب ص ۳۲۲).

جعفر الحُجَّة جد چهارم مؤلف کتاب بیان‌الادیان است و او را از دو پسر فرزندان او بود، حسن و حسین، و از این دو حسین جد سوم ابوالسعالی مؤلف بیان‌الادیانست و او در تاریخی که معلوم نیست (شاید در ایام خلافت مشوکل که علویان از حوزه سلطه خلفا به طرف مشرق مخصوصاً به حدود جبال صعب عراق و طبرستان و خراسان هجرت می‌کردند) به بلخ آمد و در آنجا او را فرزندان رسیدند و از ایشان طبقه‌ای تا آنجا اعتبار و نام و نشان به هم رساندند که به مقام ملکی و نقیبی بلخ نایل آمدند، چنانکه جد دوم مؤلف بیان‌الادیان یعنی ابو محمد حسن بن حسین در آن شهر از بزرگان صاحب‌مقام بوده و جاحظ خراسان، یعنی ابوزید احمد بن سهل بلخی (۲۳۴ تا ۳۲۲) حکیم و عالم معروف، او را که در بلخ فوت کرده و به شهادت صاحب عمدة الطالب (ص ۳۲۲ از آن کتاب) قبرش نیز در آن شهر بوده، به قطعه ذیل مرثیه گفته است:

إِنَّ الْمَنِيَّةَ رَامَتْنَا بِأَسْهُمِهَا فَأَوْقَعَتْ سَهْمَهَا الْمَسْمُومَ بِالْحَسَنِ

أَبُو مُحَمَّدٍ الْأَعْلَى فَعَادَرَهُ تَحْتَ الصَّفِيحِ مَعَ الْأَمْوَاتِ فِي قَرْنِ
يَا قَبْرُ إِنَّ الَّذِي ضُمَّنْتَ جُثَّتَهُ مِنْ عُصْبَةِ سَادَةٍ لَيْسُوا ذَوِي أَفْنِ
مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ ثُمَّ زَوْجَتِهِ ثُمَّ الْحُسَيْنِ ابْنِهِ وَالْمُرْتَضَى الْحَسَنِ
صَلَّى إِلَهُ عَلَيْهِمُ وَالْمَلَائِكَةُ أَلْ مُقَرَّبُونَ طَوَالَ الدَّهْرِ وَالزَّمَنِ^(۱)

و از این زثناء معلوم می شود که جدّ دوم ابوالمعالی قبل از سال ۳۲۲ که سال فوت ابوزید بلخی است در گذشته بوده است.

از جدّ اول ابوالمعالی یعنی ابوالقاسم علی بن ابی محمد حسن اطلاق به دست نداریم. همینقدر می دانیم که او نیز مقیم بلخ بوده ولی پسرش عبیدالله بن علی، که پدر ابوالمعالی باشد، در هرات اقامت داشته است (عُمْدَةُ الطَّالِبِ ص ۳۲۲).

نام و کنیه و لقب مؤلف بیان الادیان را صاحب عُمْدَةُ الطَّالِبِ، اگرچه هیچگونه مطلبی در خصوص او به دست نداده و فقط به اجداد و اولاد او اشاره نموده، ابوالحسن مُحَمَّدُ الزَّاهِدِ ذکر می کند و چنین معلوم می شود که أَبُو المَعَالِی کُنیه ای بوده است که دیگران مؤلف بیان الادیان را از راه تعظیم و تجلیل بدان می خوانده اند و از مقدمه بیان الادیان که مؤلف را در آنجا: «امیر سید اجل و امام عالم» نام می برد نیز برمی آید که أَبُو المَعَالِی هم مثل اجداد و اولاد خود سمتی از نوع امارت و نقابت و غیره داشته است، و غیر از این مختصر باوجود فحص بسیار نگارنده بر هیچ قسم اطلاع دیگری در حق او دست نیافت.

دو عمّ ابوالمعالی یعنی عَبِيدُ اللَّهِ و مُحَمَّدُ پسران ابوالقاسم علی و دو پسر أَبُو المَعَالِی، یعنی علی و ابوعلی عَبِيدُ اللَّهِ فی الجملة شهرتی داشته اند و از ایشان فرزندان باقی بوده (عُمْدَةُ الطَّالِبِ ص ۳۲۲) و پسر ابوعلی عَبِيدُ اللَّهِ یعنی ابو عبدالله نعمه و نواده او از پسر دیگرش ابوطالب حسن، یعنی سید ابوالحسن علی بلخی نیز سمت نقابت بلخ را داشته اند و این ابو عبدالله نعمه که نواده أَبُو المَعَالِی می شود ظاهراً پدر سید مجدالدین امیر ابوطالب بن نعمه ممدوح شاعر مشهور اَوْحَدُ الدِّینِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ اسْحَقِ انوری است، که در بلخ سمت امارت داشته، و انوری در اشعار خود از نعم او سپاسگزاری می کند^(۲).

(۱) مَعْجَمُ الْأَدْبَاءِ (ج ۱ ص ۱۵۱ و ۱۵۲).

(۲) از آن جمله می گوید:

از خاندان اَبُوالمَعَالِی، مؤلف بیان‌الادیان، بیش از این اطلاعی بدست نیامد و اگر تاریخ خصوصی بعضی از بلاد خراسان به دقت مطالعه شود، اکنون که سلسله نسب این خانواده مشخص شده، شاید مطالب دیگری نیز راجع به ایشان به دست آید، ولی خاندان علی الصالح برادر جعفر الخجّج تا مدتهای بعد در عراق عرب و الجزیره صاحب مقامات جلیله بودمانند، چنانکه نقابت علویین در بغداد از سال ۴۵۶ به ایشان انتقال یافته و تا ایام خلافت ناصر خلیفه، یعنی تا اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم، این مقام در خاندان ایشان بوده و از ایشان است ابوعلی احمد الطاهر بن ابی الغنایم علی الطاهر بن ابی الغنایم معمر بن ابی عبدالله احمد بن ابی علی محمد امیرالحاج بن ابی الحسین محمد الاشر بن عبیدالله الثالث بن ابی الحسین علی بن عبیدالله الثانی بن علی الصالح بن عبیدالله الاول الأعرج بن الحسین الاصفهانی بن الامام زین العابدین علی^(۱) که از وجّهها و مؤلفین و محدّثین و منشیان بوده و پس از ۳۹ سال نقابت به سال ۵۶۹ وفات یافته است و یکی از بنی اعمام پدری او امیر شمس الدین ابو عبدالله محمد بن محمد بن عبیدالله الحسینی نقیب است که در

→

حال بیرون و درونم نه همانا دانی
وز درون پیرهن بوالحسن عمرانی

تو که پوشیده همی بینی از دور مرا
طاق بوطالب نعمه است که دارم ز بیرون

در محلی دیگری گوید:

مُنزَل اندر نهاد مجدالدین
ز آل یاسین چو از نبی یاسین
نیست در ملک آسمان و زمین...
کاضطرار مرا دهد تسکین...
این نخستین شناس بازپسین

آیت مجد آیتی است مبین
سیند و صدر روزگار که هست
میر بوطالب آنکه مطلوبش
مکرمی نیز نیست در همه بلخ
شعر من بنده در مدایح بلخ

ایضاً:

مجد دین آن به سوا بر ملکبارخدای
آسمان تنگ و زمین تیره و خورشید گدای*

عالم مجد که بر بازخدایان ملکست
میر بوطالب بن نعمه که بی نعمت اوست

* [مدایح دیگری نیز انوری در حق او دارد برای اطلاع رجوع فرمائید به دیوان انوری مصحح مرحوم سعید نفیسی صفحات ۱، ۳۱، ۲۴۳، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۲، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۶۸، ۳۷۲، ۴۲۴، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۹۲، ۵۹۶، ۵۹۸، ۶۲۲، ۶۲۶، ۶۲۹ (م.د.) (م.د.)].

(۱) معجم‌الادباء ج ۱ ص ۴۲۴ و ابن‌الاثیر وقایع سالهای ۴۵۶ و ۴۶۸ و ۴۸۷ و ۵۶۹.

سال ۵۴۳ از طرف سیف‌الدین غازی (سلطنتش از ۵۴۱ تا ۵۴۴) پسر اتابک عماد‌الدین زنگی اتابک موصول، به سفارت به دمشق رفته (تاریخ ابن قلانسی ص ۳۰۱) و چون ابن قلانسی در این تاریخ نقابت خراسان را نیز در عهده یکی از بنی‌اعمام (یعنی بنی‌اعمام پدری) امیر شمس‌الدین ذکر می‌کند، ظاهراً خاندان ابوالمعالی تا آن تاریخ که مقارن اواسط قرن ششم می‌شود هنوز در خراسان سمت نقابت داشته‌اند.

کتاب بیان‌الادیان

«شیر»^(۱) از روی دو اشاره که در متن بیان‌الادیان در خصوص شهر غزنین پایتخت سلاطین غزنوی موجود است (صفحات ۳۴ و ۵۷)، یکی این عبارت که: «ارژنگ مانی در خزاین غزنین موجود است»، دیگر این عبارت که: «یکی بود به غزنین که او را محمد ادیب خواندندی و داعی مصریان بود و خلقی بیحد را از شهر و روستا بپراه کرده است»، چنین حدس زده است که ابوالمعالی مقیم غزنین بوده و غرض او از پادشاهی که در مقدمه به مجلس او اشاره می‌کند سلطان مسعود بن ابراهیم غزنوی است که از سال ۴۹۲ تا ۵۰۹ هجری^۲ در غزنین سلطنت داشته. این استنباط اگرچه بعید نیست ولی چندان مسلم نیز به نظر نمی‌رسد زیرا که سمت نقابتی که خاندان او در بلخ داشته‌اند و حتی نواده او نیز به همین سمت رسیده و با اشاره‌ای که به اقامت پدر او در هرات هست درست نمی‌توانیم در باب محل سکون ابوالمعالی و نقطه‌ای که بیان‌الادیان در آنجا تألیف شده و پادشاهی که در مقدمه کتاب به او اشاره رفته است به یقین حکمی کنیم.

ابوالمعالی در نوشتن این کتاب کوچک چنانکه خود در مقدمه اشاره کرده^۳ علاوه بر آنچه «پیش استادان و امامان خوانده و یا به تلقف یاد گرفته بوده» به کتب معتبر استادان فن مراجعه نموده و از مؤلفات ذیل نام می‌برد:

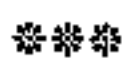
۱- تاریخ مقدسی یعنی «البدء والتاریخ» تألیف مطهر بن طاهر مقدسی که در سال ۳۵۵

(1) - Schefer.

۲- در اصل ۴۸۲ تا ۴۹۲ که مورد انتقاد شادروان کسروی واقع شده است متن از تاریخ عمومی اقبال (ص ۲۸۸) اصلاح شد. (م. د.).

۳- ص ۱۷.

- تألیف شده (ص ۲۱ و ۲۲ و ۲۳).
- ۲- «الأمَدُ عَلَى الْأَبَدِ» تألیف ابوالحسن محمدبن یوسف عامری نیشابوری که به سال ۳۸۱ فوت کرده (ص ۲۱).
- ۳- کتابی از ابوالخیر حسن بن سوار خمار که در اوایل قرن پنجم فوت کرده که گویا همان سیرة الفیلسوف تألیف او باشد (ص ۲۲).
- ۴- کتاب «آراء الهند» تألیف ابوریحان محمدبن احمد بیرونی که در سال ۴۲۳ هجری تألیف شده (ص ۲۳).
- ۵- «کتاب المقالات» تألیف ابو عیسی محمدبن هارون و زاق که در سال ۲۴۷ فوت کرده (ص ۲۶).
- ۶- کتابی از ابوزید احمدبن سهل بلخی (۲۳۴ تا ۳۲۲)، (ص ۳۷).
- ۷- کتاب «اختصارات» [ظ - اختیارات] ^۲ از ابوالحسن نُوَیزی ^۳ (ص ۳۸).
- ۸- «المُقْنِعُ فِي الْغَيْبَةِ» تألیف عَلَمُ الْهُدَى سید مرتضی (۳۵۵ تا ۴۶۶)، (ص ۵۹).
- ۹- کتاب «أَحْسَنُ الْكِبَارِ» که درست معلوم نشد از کیست، (ص ۶۸).



بیان‌الادیان از جهت انشاء یکی از کتب بسیار خوب نثر فارسی است و از نمونه‌های فصیح قدیمی این زبان است، چه به شرحی که در صفحه ۴۴ از متن مذکور است در دو یست و سی سال قمری بعد از تاریخ ولادت حضرت حجت، یعنی بعد از سال ۲۵۵، که با ۴۸۵ هجری برابر می‌شود تألیف شده و با توجه به اینکه (از دوره درخشان غزنویان ما را جز چهار پنج کتاب به زبان فارسی اثری دیگر در دست نیست) ^۴ اهمیت بیان‌الادیان مسلم می‌گردد، مخصوصاً که در موضوع آن یعنی شرح ادیان و مذاهب، هیچ کتابی که از آن

۱- در اصل «الآبد». متن از نوشته انتقادی شادروان کسروی است به نقل از کشف‌الظنون (ج ۱ ص ۱۵۱ چاپ قدیم و ص ۱۶۸ چاپ جدید استانبول. (م. د.).

۲- کلمه داخل دو قلاب افزوده مرحوم اقبال است. (م. د.).

۳- نویزی، منسوب به نُوَیزه است که دهی ست نزدیک سرخس. (م. د.).

۴- عبارت داخل دو ابرو مورد انتقاد شادروان کسروی است از جهت ذکر دوره درخشان غزنویان که اگر محدود به دوره حکومت محمود و مسعود غزنوی شود، مربوط به پیش از تألیف بیان‌الادیان است و اگر دوره تمام افراد سلسله در نظر گرفته شود در آن دوره بیش از چهار پنج کتاب به فارسی تألیف شده است. (م. د.).

قدیمتر باشد به زبان فارسی موجود نیست و تا حدی که اطلاع داریم جز کتابی که ایرانیها در اخبار مُقَنَع^۱ معروف صاحب ماهِ نَحْشَب به فارسی ساخته بودند و ابوریحان آن را به عربی ترجمه کرده بوده (الأنارُ الباقیه ص ۲۱۱) کتاب معروف دیگری به فارسی در باب مِلَل و نِحَل مشهور نشده است.

صاحب بیان الادیان از معاصرین ابو معین ناصر بن خسرو قبادیانی شاعر مشهور بوده که در سال ۴۸۱ فوت کرده است و در صفحه ۵۴ و ۵۵ از متن حاضر دوبار اشاره به او و مقام و بعضی از تألیفات و حوزه انتشار تبلیغات آن شاعر داعی هست که در نهایت اهمیت است و این قدیمترین جائی است که از ناصر خسرو، یعنی چهار سال بعد از فوت او، حکایتی هست و شاید أبوالمعالی که خاندان او مقیم بلخ بوده اند شخصاً ناصر خسرو را می شناخته و در اخراج او از آن شهر خود یا کسانش دخالت داشته اند و از اینکه در حق او می گوید که: «او ملعونی عظیم بوده است» شاید بتوان این نکته را تأیید نمود.

کتاب بیان الادیان با وجود فارسی بودن چندان میان مردم ایران شهرت نداشته و کسی آن را زیاد نمی شناخته و تا آنجا که اطلاع داریم فقط مؤلف تبصرة العوام که در نیمه دوم قرن ششم تألیف شده ظاهراً آن را در دست داشته و بدون تصریح بعضی مطالب را که احتمال نقل آنها از بیان الادیان می رود از این کتاب برداشته است، مثل فقره راجع به فرقه ناصریه، اصحاب ناصر خسرو شاعر، که در هیچ کتاب دیگری غیر از بیان الادیان مذکور نیست و غیره.

از قارئین محترم متمنی است که اگر به وجود نسخه دیگری از بیان الادیان دسترسی دارند لطفاً نگارنده این سطور را مسبق سازند تا در تکمیل این نسخه که ناقص است اقدام شود و باب پنجم آن نیز که یکی از مهمترین قسمتهای آن بوده و در نسخه ما نیست برای استفاده در معرض مطالعه عموم فارسی زبانان گذاشته شود.^۲

در پایان این مقدمه بر ذمه نگارنده فرض است که تشکرات خالصه خود را از جناب آقای حاج امین التُّجَّار اصفهانی که مخارج طبع این کتاب و کتاب تبصرة العوام را که

۱ - اصل: مُقَنَع که ظاهراً غلط مطبعی است قیاساً تصحیح شد. (م. د.).

۲ - خوشبختانه باب مذکور به دست آمده و ضمیمه چاپ حاضر شده است. (م. د.).

عنقریب منتشر خواهد شد، لطف کرده‌اند اظهار دارم و از مخدوم معظم حضرت مستطاب اشرف آقای تقی زاده مُدَّ ظِلُّهُ و دوست ادب پرور ارجمند خود حضرت آقای آقاسید عَبْد الرَّحِيمِ خَلخالی دامِ اِجْلَالُهُ نیز که وسیله انجام این امر خیر بوده‌اند صمیمانه سپاسگزاری کنم و دوام و بقای ایشان را در خدمت به علم و ادب از خداوند خواستار باشم.

طهران دی ماه ۱۳۱۲

عباس اقبال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس داریم که شکرگزاریم^(۱) خدای را جَلَّ جَلَالُهُ و عَمَّ نَوَالُهُ بر آنچه ما را به ذات خویش شناساگردانید و راه معرفت و شناخت خویش بر دل‌های ما پیدا کرد تا بدانستیم او را موصوف به صفات کمال، که بزرگی او بی‌منتهاست و اولی و آخری او بی‌ابتدا و انتهاست. چونی و چگونگی و کجائی بر او نارواست. خالق آب و آتش و خاک و هواست و آفریدگار خلاق و مخلص. ساکن و جنبان نیست و برگزیننده و فرستنده پیغامبرانست، خاصه بهترین خلق محمد صلی الله علیه و سلم که مصطفی و مجتبی و معلی^(۲) است. آنکه خلق را به حق راه نمود و همه داد [و] راستی^۳ فرمود و اُمّت خویش را طریق حق و مسلمانی درآموخت و شمع [هدایت]^۴ در همه دل‌ها بیفروخت. فَصَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ سَلَّمَ تسليماً. چنین گوید مؤلف کتاب امیر سید اجل امام عالم ابوالمعالی محمد بن عبیدالله بن علی الحسن بن الحسین بن جعفر بن عبیدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی الله

(۱) در چاپی: گذاریم. (۲) در چاپی: مصطفا و مجتبا و معلأ.

۳- اصل: داد راستی، اصلاح از شادروان کسروی است. (م. د.)

۴- کلمه داخل دو قلاب اصلاح شادروان کسروی است. (م. د.)

۵- اینجا باید [علی بن الحسین بن] طبق تحقیق مرحوم اقبال اضافه شود. ← مقدمه ایقان ص ۶.

گمراهی ایشان بدانند، تا گروه سنی قدر نعمت ایزد تعالی شناسند^(۱) که ایشان را توفیق^۲ و عصمت خویش از چنان ضلالتها نگاه داشت، آنگاه شکر آن نعمت به قدر وسع بگویند چنین که: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ»^۳.

و دیگر آنکه حجت خصم دانسته باشد و بر عثرات و فضایح مذهبها واقف گشته باشند تا به آسانترین وجهی خصمان را توانند ملزم کردن و نیز خوبی آنگاه پیدا آید که در مقابله آن زشتی بیند و داند که اختیار او سخت نیکو بوده است و با قانون عقل درست و راست، پس بصیرت و یقین او در مذهب بر جاده خود بدین سبب زیادت گردد. و این کتاب را بیان الادیان نام نهادیم و فهرست ابواب اینجا پیدا کردیم تا جوینده را آسان بود وَاللَّهُ الْمُؤَفَّقُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ:

باب اول: در پیدا کردن آنکه در همه روزگارها به همه اقلیمها بیشتر خلق به صانع عزوجل مقرر بوده‌اند و مقررند؛

باب دوم: در بیان مذهبها که پیش از اسلام داشته‌اند؛

باب سوم: در بیان این خبر که پیغامبر عَلَيْهِ السَّلَام گفت «أُمَّتٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ» و سه فرقه شوند و وجه و اسناد آن خبر و شرح و معنی آن؛

باب چهارم: در بیان مذهبهای اسلام و پیدا کردن مقالات هر یکی و شرح القاب ایشان به استقصا؛

باب پنجم: در پیدا کردن حکایات و نوادر گروهی که بیرون آمدند و دعویهای محال کردند، گروهی دعوی خدایی و گروهی دعوی پیغامبری.

و در این ابواب آنچه گفتیم و بنوشتیم از خویشتن نگفتیم بلکه از آموخته و خواننده گفتیم؛ چه آنچه پیش استادان و امامان خواندیم و چه آنچه به تلقف یاد گرفتیم و چه آنچه از کتب معروفان التقاط کردیم و بیشتر از نام استادان و نام آن کتب یاد کردیم و سخن را بدان حواله کردیم تا نگرنده در این کتاب چیزی که او را خوش نیاید به ما حواله نکند، بعد از آنکه گفته‌اند:

۲ - ظاهراً: به توفیق.

(۱) در چاپی: شناسد.

۳ - سورة اعراف ۷ قسمتی از آیه ۴۳. (م. د.).

وَ عَيْنِ الرُّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ
 وَلَكِنَّ عَيْنَ السُّحُطِ تُبَدِي الْمَسَاوِيَا.
 چشم رضا بپوشد هر عیب را که دید
 چشم حسد پدید کند عیب ناپدید.

باب اول

در پیدا کردن آنکه در همه روزگاریها و به همه اقلیمها بیشتر خلق به صنایع مقرر بوده‌اند

ابتدا کنیم سخن در این باب از قول ایزد تعالی که در مُحکم کتاب خویش گوید: «وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مِّنْ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لِيَقُولُنَّ اللَّهُ»^۱، اگر بررسی از ایشان که آسمان و زمین که آفریده است، بگو [بند] ^۲: الله آفرید که قولها بر این جُمَلت است در تفسیر و نزدیک من آنست که نامیست مخصوص به ایزد تعالی، و اشتقاق از لغت گفتن تحقیق نیست، و نامهای ایزد تعالی از دو گونه است: بعضی از اسامی مشترک است چنانکه اگر مخلوقی را بدان نام خوانند روا باشد چنانکه حکیم و علیم و مانند این، و بعضی خاص است به معنی، نشاید هیچ مخلوقی را بدان نام خواندن، چنانکه «خالق» و «باری» و «مُصَوِّر» که به معنی این نامها^۳ ایزد تعالی را مخصوص است، که آفریننده و روزی دهنده و صورت کننده اوست و بدین اسامی هیچ مخلوقی را نشاید خواندن. و بعضی آن است که خاص است به لفظ و آن لفظ «رحمن» و لفظ «الله» [است] ^۴ که هم به ایزد تعالی مخصوص است و در عرب هیچ مخلوق را رحمن نخوانده‌اند الا گروهی از بنی حنیفه که مُسَيَّلَمَةَ كَذَّابٍ^۵ را رَحْمَنَ الْيَمَامَةِ

۱ - سورة عنكبوت ۲۹ قسمتی از آیه ۶۱ (م. د.).

۲ - کلمات داخل دو قلاب از مرحوم اقبال است. (م. د.).

(۳) در چایی: نامهای.

۴ - کلمات داخل دو قلاب از مرحوم اقبال است. (م. د.).

۵ - رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م. د.).

خواندندی و قصه او به جایگاه خویش گفته آید ان شاء الله تعالی^۱، اما این دو نام به ایزد تعالی مخصوص است، عَزَّ مَنْ قَاتِل: «قُلْ اَدْعُوا اللهَ اَوْ اَدْعُوا الرَّحْمٰنَ اَيًّا مَّا تَدْعُوا فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی»^۲. مقصود از این سخنها آنست که نام «الله» در عرب مشهور و معروف بوده است و جز ایزد تعالی را بدان نام نخوانده‌اند و در اشعار جاهلی بگفته‌اند و در ابتداء نامه‌ها به روزگار جاهلیت «بِسْمِکَ اَللّٰهُمَّ» نبشته‌اند، چنانکه ما در اسلام «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» می‌نویسیم. و در اخبار آمده است که پیغامبر علیه السلام چون این آیت بیامد: «قَالَ اُرْکَبُو فِیْهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرِبِیْهَا وَ مُرْسِیْهَا»^۳ بفرمود تا بر سر نامه‌ها «بِسْمِ اللّٰهِ» می‌نویسند. چون این آیت آمد: «قُلْ اَدْعُوا اللهَ اَوْ الرَّحْمٰنَ»^۴ بفرمود تا «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ» نوشتن گرفتند و باز چون این آیت آمد «اِنَّهُ مِنْ سُلَیْمٰنَ وَ اِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ»^۵ بر این بماند.

الْعَبَجَمُ وَ الْقُرْسُ

پارسیان ایزد تعالی را «هرمز» و «ایزد» و «یزدان» خوانده‌اند و به هستی صنایع مقرر بوده‌اند و آن گروه از ایشان آتش پرستیده‌اند و مذهب ایشان در آتشپرستی همان بوده است که مذهب بتپرستان عرب در بت، چنانکه خدای تعالی از قول ایشان حکایت کرد: «مَا نَعْبُدُهُمْ اِلَّا لِيُقَرِّبُوْنَا اِلَى اللّٰهِ زُلْفٰی»^۶، ما پرستیدیم بتان را الا از بهر آنکه تا ما را به ایزد تعالی نزدیک گردانند^۷ و آتشپرستان را همین اعتقاد بوده است و هر که در عجم ملک روزگار شده است و او را کارهای بزرگ برآمده، در او چیزی دیده‌اند که آن را «قر ایزدی» خوانده‌اند و «یزد فره» خوانده‌اند و در تاریخ مقدسی^۸ آورده است که در فارس آتشگاه هست که آن را قدیمتر دارند و در آنجا کتابیست که زردشت بیرون آورده است به سه باب: «زند» و «پازند» و «اوستا» و ابتدای آن کتاب این لفظهاست: «فی گمان هی رستخیز هی به هستی هر مزد و امشاسپندان». معنی این لفظها آن است: بی گمان باش به روز

- ۱ - رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م. د.)
 ۲ - سوره هود ۱۱ قسمتی از آیه ۴۱. (م. د.)
 ۳ - سوره هود ۱۱ قسمتی از آیه ۱۱۰. (م. د.)
 ۴ - سوره نمل ۲۷ آیه ۳۰. (م. د.)
 ۵ - سوره زمر ۲۹ قسمتی از آیه ۳. (م. د.)
 ۶ - اصل: گرداند. متن اصلاح شادروان کسروی است زیرا فاعل فعل بتان جمع است. (م. د.)
 ۷ - رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال (م. د.)
 ۸ - سوره اسری ۱۷ قسمتی از آیه ۱۱۰. (م. د.)
 ۹ - ظاهر: آفی، ایی، آبی. (م. د.)

رستخیز و بی‌گمان باش به هستی ایزد تعالی و فریشتگان او.

الفارسیة الدرّیة

مر ایزد تعالی را به پارسی «خدای» و «بار خدای» و «خداوند» خوانند، و خدای گویند یعنی او به خودی خویش است و کسی او را نیاورده است و مصنوع نیست.

الفلاسفة

حکما و فلاسفه که ایشان را *أساطین الحکمة* خوانده‌اند، ایزد تعالی را «*خَیْرِ أَوَّلٍ*»^۱ گفته‌اند و «*وَاهِبُ الْعَقْلِ*» نیز گفته‌اند، یعنی بخشنده *خِرد* و «باری» گفته‌اند، یعنی پیداآرنده مخلوقات. ابوالحسن عامری^۲ را کتابی است که آن را «*الأمَدُ عَلَى الْأَبَدِ*» نام نهاده است و در اینجا یاد کند که جالینوس را حکیم و فیلسوف نخوانده‌اند زیرا که او گفت من در اوصاف *خَیْرِ أَوَّلٍ* به شکم. او را گفتند کسی که در اوصاف صانع خویش به شک باشد او را استحقاق اسم حکیمی و فیلسوفی نباشد، تو [چاره]^۴ ماده و معالجت بیماران می‌کنی، از این جهت [او را]^۵ طبیب خواندند. و ابوالخیر *خَمَار*^۶ در کتاب خویش آورده است که افلاطون کتابی ساخته است و آن را *استیطکین*^۷ نام نهاده و در [آن]^۸ کتاب می‌گوید که آفریدگار را اگر *خَیْرِ أَوَّلٍ* می‌گوییم به حکم آنکه خیرات را او پدید آورد و *مُعْطِی* بحقیقت اوست از حق دور نباشیم، بعد از آنکه هر ثنار که بر او کنیم اگرچه بزرگ بود آن نه سزاوار بزرگی او باشد، از

۱- اصل: *خَیْرِ أَوَّلٍ* که مورد انتقاد شادروان کسروی واقع شده است و احتمالاً غلط مطبعی باشد زیرا *خَیْرِ أَوَّلٍ* نیز در همین بخش آمده است (م. د.).

۲- در متن مرحوم اقبال به تبع شارل شیفر «عامی» آورده که مورد انتقاد شادروان کسروی واقع شده است. اما در حواشی و نیز در مقدمه متذکر صورت صحیح کلمه یعنی «عامری» شده است. (م. د.).

۳- در اصل *الْأَبَدِ* که مورد انتقاد شادروان کسروی واقع شده است. متن بر اساس آن انتقاد از *کشف الظنون* (ج ۱ ص ۱۵۱ چاپ قدیم و ص ۱۶۸ چاپ جدید استانبول) اصلاح شد. (م. د.).

۴- کلمه داخل دو قلاب افزوده شادروان کسروی است، (خدمت) یا (حفظ) نیز حدس زده‌اند. (م. د.).

۵- کلمه داخل دو قلاب از مرحوم اقبال است. (م. د.).

۶- رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م. د.).

۷- رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م. د.).

۸- کلمه داخل دو قلاب از مرحوم اقبال است. (م. د.).

آنچه ما طاقت بر قدرت آن نداریم که ثنای او به سزای او بگذاریم^(۱) او را به حواس در نتوان یافت و عقل را به ذات او احاطت نیست، از او پدید آمد آنچه آمد و بسر اوست نگاه داشت آنچه آفرید، اول او را ابتدا و میانه و انتها نیست و او را مانند و همتا نیست، راه افلاطون و شاگردان او در توحید ایزد تعالی این است، و اما ارسطاطالیس به اسکندر نامه‌ای نوشت، در آن وقت که اسکندر به حرب دارابن دارا رفته بود و نسخه آن نامه در تاریخ مقدسی خوانده‌ام، معنیش اینست: «یا اسکندر! بگوی دارا [را] که بالشکر و سلاح و عدت خویش مفاخرت مکن که من با تو بخوام کوشید بالشکری که عدد ایشان اندکست لیکن قوت ایشان بسیارست، از آنکه لشکر من جویان نصرت‌اند از آفریدگاری که یکیست و او را اول و آخر نیست و مانند و همتا نیست و ملک او را زوال نیست، قادر است که او را عجز نیست و پادشاهیست که او را عزل نیست، زنده‌ایست که او را مرگ نیست، از او نصرت خواهم و بدین لشکر که صفت کرده شد با تو بکوشم»، و چون خبر فتح به ارسطاطالیس رسید نامه‌ای دیگر نوشت و در آن یاد کرد: «یا اسکندر! این نصرت و ظفر که یافتی از خویشان مبین، بلکه از تأیید الهی بین و شکر باری جل و عز بگوی و بگوی که سپاس و منت بر حقیقت تراست، ترا شناسم و حاجت به تو رفع کنم و اجابت از تو چشم دارم، ای که اولیت را ابتدا نیست و ملک ترا زوال نیست، خلق آفریدی و از نیست هست کردی، ای قویی که هرگز ضعیف نگردی، ای قادری که هرگز عاجز نشوی، ای حکیمی که جهل را نزدیک تو راه نیست، ای عطابخشی که هرگز بخیلی نکنی، ترا تجربت^(۲) و کیفیت نی و خاطر خلق از دانستن و دریافتن بزرگی و عظمت تو عاجز و ما از گزارد^(۳) شکر مواهب و منایح تو قاصر».

الرُّومُ وَالْقِبطِيَّةُ وَالْحَبَشِيَّةُ

لغت ایشان سُریانیست که بیشتر ایشان ترسباند و سُریانی به تازی نزدیکست. و نام ایزد

(۱) در چاپی: بگذاریم.

۲ - کلمه داخل دو قلاب از شادروان کسروی است. (م. د.)

(۳) در چاپی: گذارد.

(۳) ظاهراً تجزیت.

تعالی به لغت ایشان اینست: «لاها»، «رب»، «اقدشا»، یعنی: الله و رب و قدوس. اما به لغت عبری که جهودان دارند نام ایزد تعالی بدین لفظها یاد کنند: «ایلو هیم» «آذونای» «اهیا» «شدهیا». و اول توریة اینست: «بریشیت بارا ایلوهیم». و شک نیست که به صانع مقررند هر چند که در مقالت جهودان و ترسیان اختلافهاست، چنانکه به جایگاه خویش گفته آید
إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

الترک

ترکان ایزد تعالی را «تنگری» خوانند و «بیر تنگری»، یعنی یکی خدای و «گوگ تنگری»، یعنی خدای آسمان. و نیز شنودم که «الغ بیات»^۱ خوانند یعنی بزرگترین همه بزرگان.

الهند

مقدسی گوید که هندوان ایزد تعالی را «سرشتیا» و «ایت مهادیو» خوانند و ابوریحان بنجیم در کتاب خویش که آن را «آراء الهند»^۲ نام کرده است و طریقت و مذاهب هندوان در همه معانی بیاورده و در باب دوم از این کتاب در توحید یاد کرده است که حکایت کردم^۳. گفت کتابی است هندوان را که آن را با تَنَجِل^۴ خوانند، بر طریق سؤال و جواب در او سخن رانده، بدین گونه:

سؤال: کدامست آن معبود که همگان به توفیق او راه یابند به عبادت او؟

جواب: آنکه همه امیدها بدوست و همه بیمها ازوست، دور است از وهم و فکرت، بریست از اضداد و اشکال.

سؤال: بیرون از این صفتها که یاد کردی هیچ صفت دیگر هست او را؟

جواب: بزرگی بحقیقت و قدرت تمام او راست و هیچ مکان و زمان از او خالی نیست و بر او محیط نیست و هیچ نادانی بر او متوجه نیست.

۱ - «الغ» به معنی بزرگ است. «بیات» ظاهراً جمع بای (بیگ) است که به طریق جمع عربی متداول در فارسی جمع بسته شده است و معنی «بای» غنی و توانگر است (به دیوان لغات الترک کاشغری مراجعه شود) (م. د.).

۲ - رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م. د.).

۳ - رجوع شود به صفحه بعد سطر ۹. (م. د.).

۴ - رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م. د.).

سؤال: آن معبود مُتَكَلِّم هست یا نه؟

جواب: لَمْ يَزَلْ مُتَكَلِّمٌ بُوَدَ اسْتِ وَ هَسْتِ وَ بَاشَدِ وَ اُو بُوَدَ كِه بَا اِبْرَاهِيمِ سَخْنِ كُفْتِ
وَ السَّلَامِ.

سؤال: اگر سخن گفتن معبود به علم باشد و سخن گفتن علما به علم پس چه فرق بُود
میان سخن او و سخن دیگر علما؟

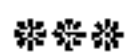
جواب: سخن گفتن علما اگر چه به علم باشد مُخَدَّثِ بَاشَدِ از آنچه به اوّل ندانستند پس
بیا موختند تا نگفتند^۱، باز ایزد تعالی مُتَكَلِّمِ ازلی است و جهل را بدو راه نیست پس میان این
دو نوع کلام تفاوت بزرگ بُود و فرق بسیار.

و نام کتب هند که در توحید کرده است، ابوریحان در این کتاب آورده است: گیتا،
بهارت، باسدیو، سانک، ارجن^۲.

در این پنج کتاب سخن همه بر این جمله رانده‌اند که یاد کردیم و بعضی از هندوان نام
ایزد تعالی «اِسْفَر»^۳ گفته‌اند و معنیش آن است که او بی‌نیاز است و جواد.

الزُّنُوجُ

با آنکه زنگیان در میان آدمیان چون سباع‌اند و جز به نشاط و شادی کردن به هیچ چیز راه
نبردند، هم به صنایع مُقَرَّرِ بودند و نام ایزد تعالی به لغت ایشان «فلکوی حلوی» است. غرض
از یاد کردن این نعتها آن بُود تا مُقَرَّرِ گردد که با^(۴) خلاقی که میان خلق بوده است و هست
بیشتر از خلق به صنایع مُقَرَّرِ بودند و به لغت خویش حق تعالی را به نامی مخصوص یاد
کرده‌اند و به وقت شدتها دست بدان نام زده‌اند و اما این بزرگترین دلیلی است بر هستی
صانع و این باب را چنانکه گفتیم به پایان رسانیده‌ایم، بِعَوْنِ اللَّهِ وَ مَنَّهُ.



۲- رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م. د.)

(۴) در چاپی: تا.

۱- به نظر شادروان کسروی: بگفتند. (م. د.)

۳- رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م. د.)

باب دوم

در بیان مذاهبها که پیش از اسلام داشته‌اند و از مذاهب العرب ابتدا کنیم

ابوعیسی و زراق^۱ در کتاب خویش آورده است که گروهی از عرب به صانع و قیامت مقرر بوده‌اند ولیکن به رسولان صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ نگر ویدند و به شعر^(۲) زهیر بن ابی سلمی احتجاج کرده است:

يُوَخَّرُ وَ يُوضَعُ فِي كِتَابٍ فَيُدْخَرُ^(۳) لِيَوْمِ الْحِسَابِ^(۴) أَوْ يُعَجَّلَ فَيُنْقِمَ
و بعضی از ایشان بتان پرستیدند و جز بت را صانع ندانستند و بعضی آن بتان را در خانه کعبه داشتند و هر یکی را نامی نهاده‌اند و خدای تعالی نام بعضی از بتان در قرآن مجید یاد فرمود. قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَلَا تَدْرُونَ وُدًّا وَلَا سِوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا»^۵. و جای دیگر فرمود: «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ»^۶. و چون ایزد تعالی نام بعضی از این

۱- رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م. د.).

(۲) در چاپی: پسر.

(۳) در چاپی: یوخر.

(۴) در چاپی: لیوم حساب.

۵- سوره نوح ۷۱ قسمتی از آیه ۲۳. (م. د.).

۶- سوره نجم ۵۳ آیه ۱۹ و ۲۰. (م. د.).

بتان یاد کرده است ما نام بتان هر گروهی آنچه مشهور بوده است یاد کنیم، تا خواننده را معلوم گردد: «سواع» بنی هذیل را بوده است. «وَدَّ» بنی کلب را بوده است. «یغوث» همدان را بوده است. «نسر» بنی کلاع را بوده است به زمین حمیر. «یعوق» مذحج و یمن را بوده است و حَدُّ او دَوْمَةُ الْجَنْدَل. «لات» ثقیف را بوده است به زمین طایف. «عزی» قریش و کنانه را بوده است. «منات» اوس و خزرج و غسان را بوده است. «هبل»^۱ در کعبه نهادندی. «سعد» ملکات کنانه را بود و بزرگترین بتان بود. «اساف» و «نایله» هر دو به صفا و مروه نهاده بودند (سعد ملکات کنانه را بود)^۲ و بیرون این بتان سخت بسیار بودند و به هر گروهی مخصوص، چنانکه یاد کردیم. و بعضی از عرب مذهب تعطیل^۳ داشتند و دهری بودند چنانکه ایزد تعالی در قرآن از قول ایشان حکایت کرد، قوله تعالی: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»^۴ و شاعر ایشان گفت در انکار حشر و روز قیامت:

أ يُخْبِرُنَا الرَّسُولُ بِأَنْ سَنَحْيَا وَ كَيْفَ حَيَاةُ أَصْدَاءِ^(۵) وَ هَام

و بعضی از ایشان فریشتگان را می پرستیدند و گفتندی ایشان دختران ایزد تعالی اند قوله تعالی: عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا^۶. و ایزد تعالی از قول ایشان حکایت کرد: «وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتَ سُبْحَانَهُ»^۷. و بعضی به قیامت مُقِرَّ بوده اند چنانکه شاعر ایشان گفت:

أ بُنَى زَوْدِنِي^۸ إِذَا فَارَقْتَنِي فِي الْقَبْرِ رَاحِلَةً بِرَحْلِ قَاتِرٍ
لِلْبَعَثِ أَزْكَبُهَا إِذَا قِيلَ اظْعِنُوا مُسْتَوْتِقِينَ مَعًا لِحَشْرِ الْخَاشِرِ

و بعضی از ایشان بر دین مسلمانی بوده اند. و در اخبار می آید که مردی که نام او تُبَّع بن کَلَيْكَرِبِ الْحَمِيرِي^۹ خوانده اند پیش از پیغامبر عَلَيْهِ السَّلَام بدو گرویدند^{۱۰} و شعری گفت در این معنی و آن شعر اینست:

۱ - اصل: هیل. متن اصلاح شادروان کسروی است. (م. د.).

۲ - عبارت داخل دو ابرو مکرر است و شادروان کسروی متذکر آن شده است. (م. د.).

۳ - رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م. د.).

۴ - سوره جاثیه ۴۵ قسمتی از آیه ۲۴. (م. د.).

۵ - در چاپی: اعظام.

۶ - سوره اسری ۱۷ قسمتی از آیه ۴۳. (م. د.).

۷ - سوره نحل ۱۶ قسمتی از آیه ۵۶. (م. د.).

۸ - رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م. د.).

۹ - رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م. د.).

۱۰ - ظاهراً: گردید. (م. د.).

شَهِدْتُ عَلَى أَحْمَدِ إِنَّهُ رَسُولٌ [مِنْ] اللَّهِ بَارِي النَّسَمِ (۲)
 قَلُّو مَدَّ عُمَرَى إِلَى عُمَرِهِ لَكُنْتُ وَزِيْرًا لَهُ وَابْنِ عَمِّ

و از جمله این قوم قُس بن ساعده الایادی بوده است حکیم عرب، پیغمبر عَلِيهِ السَّلَام گفت من او را یاد دارم و به بازار عُکاظ دیدم بر شتری سرخ و خلق را پند می داد و آن قصه دراز است و پیغامبر عَلِيهِ السَّلَام او را بستود. أَبُو قَيْسِ صِرْمَةَ^۳ ابن آنس^۴ از بنی النّجار بود، از بت پرستیدن بیزار شد و خانه خویش را مسجدی ساخت و گفت من خدای ابراهیم را پرستم. چون پیغامبر عَلِيهِ السَّلَام بیرون آمد بدو بگروید و در اسلام درجه بلند یافت، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. خَالِدِ بْنِ سِنَانِ^۵ از بنی عَبَسِ بْنِ غَيْثِ^(۶) بود و پیش از پیغامبر عَلِيهِ السَّلَام به دین اسلام بگروید و پیغامبر عَلِيهِ السَّلَام هنوز از مادر نزاده بود که بدو بگروید و کشته شد و دخترش پیغامبر عَلِيهِ السَّلَام را بدید و بدو بگروید. اُمِّيَّةُ^(۷) بن ابی الصّلت الثّقفی از بتپرستی بیزار شد و گفت پیغامبری بیرون خواهد آمد و وقت بیرون آمدن او نزدیکست و همچنان^۸ پنداشت که آن پیغامبر او باشد. چون رسول ما صلی الله علیه و سلم بیرون آمد [و] دعوی نبوت وی ظاهر گشت او را حسد آمد، نگروید و بی دین مرد و اشعار او پیش پیغامبر عَلِيهِ السَّلَام بخواندند فرمود: هَذَا الرَّجُلُ آمَنَ لِسَانَهُ وَكَفَرَ قَلْبَهُ. [زیدبن]^۹ عَمْرُوبِ بْنِ نُفَيْلِ^(۱۰) و عَمْرِ بْنِ الظَّرْبِ الْعَدَوَانِي الْحَكِيمِ^{۱۱} و عمرو بن یزید الکلبی^{۱۲} هر سه در آرزوی آن بودند که مدت عمر ایشان چندان کشیدی که پیغامبر عَلِيهِ السَّلَام را دریافتندی و بدو ایمان آورده بودند، لیکن هر سه گذشته شدند. و بعضی از عرب کاهنان بودند چون سَطِيحٌ وَ شَقٌّ وَ اخبار ایشان معروف است. و بعضی جهود بودند چنانکه اهل خَيْبَرِ وَ بعضی

۱ - کلمه داخل دو قلاب افزوده مرحوم اقبال است. (م. د.).

(۲) در چاپی: رسول الله باری القسم.

۳ - اصل صِرْمَةَ. متن اصلاح شادروان کسروی است. (م. د.).

۴ - رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م. د.).

(۶) در چاپی: بعیت. (۷) در چاپی: نابغه بن ابی صلت.

۸ - اصل: سَحِيان. متن اصلاح شادروان کسروی است. (م. د.).

۹ - دو کلمه داخل دو قلاب از مرحوم اقبال است. (م. د.).

(۱۰) در چاپی: عمر بن نفیل. ۱۱ - رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م. د.).

۱۲ - رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م. د.).

تر سا بودند چنانکه بنی عَبَّاس و بنی تَغَلِب و بعضی مُغان بودند چنانکه بنی تَمِیم و بنی عَبَّاس و چون از یاد کرد این مذاهب فارغ شدیم مذاهب فلاسفه را شرح دهیم. اِنْ شَاءَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ.

مذاهب الفلاسفه

ارسطاطاليس از معلم خویش افلاطون چنان روایت کرد که شاگرد سقراط حکیم بوده است و سقراط چنین گفت که مذهب مُتَقَدِّمان و امامان فلاسفه که حکیمان روزگار بودند چون اغادیمون و هِرْمِس و فِیثُقَرِس و جز ایشان چنان بودند که گفتند حق تعالی یکی [است]، اَز لیسنت، تمامست، ناقص نیست، مُسَبَّبُ الاسبابست^۱ و عِلَّةُ الْعِلَلِ اوست، خَیْر محض است، فاعل موجودات حقیقی است، مفید کَلَسْت، مرکب نیست، مُصَوِّر نیست، موضوع نیست و او را ضِدَّ و نِدَّ و کُفُو نیست و از همگنان بی نیاز است. و بر هر آدمی واجب داشتندی یاد کردن ایزد تعالی بغایت تبجیل و تعظیم، و طهارت به آب روا دیدندی به وقت حاجت چون از او ضرری به مردم نرسیدی و کسب و کار بر تندرستان فریضه داشتندی. و هر که در وی فساد عادت^(۳) دیدندی او را عقوبت کردندی و کشاورزی بر اهل آن واجب داشتندی و حرمت تمام ایشان را به جای آوردندی. و آموختن علم و حکمت از فرایض داشتندی. و هیچ جانور را نکشتندی الا آن را که خلق را از او مخاطره و رنج بودی. و سلاطین را بزرگ داشتندی. و عَشْر و خُمس بدادندی. و مذهب ایشان در ارواح [آن] که روح کَلَسْت و روح جزو و روح جزو است که در تن آدمی آید تا مُهَذَّب گردد، پس بیرون رود و به کُلُّ خویش باز شود و آن که نامُهَذَّب بیرون شود در اثیر بماند و به کُلُّ باز نتواند رسیدن.

مذهب جهودان

جهودان متفقند بر آن که صنایع یکی است. اما گروهی مُشَبَّه‌اند و تشبیه بگویند و

۱ - کلمه داخل دو قلاب از مرحوم اقبال است. (م. د.).

۲ - اصل: سبب الاسبابست. (م. د.). (۳) در چاپی: عبادتی.

۴ - کلمه داخل دو قلاب از مرحوم اقبال است. (م. د.).

گروهی تشبیه نگویند و به نبوت موسی و هارون و پیغامبرانی که پیش از ایشان بود عَلَيْهِمُ السَّلَام بگروند و به پیغامبرانی که بر ملت موسی و هارون آمدند بگروند، چون یوشع و مانند او، و عیسی و محمد مصطفی عَلَيْهِمَا السَّلَام [را] منکراند و به توریة و زبور و نوزده کتاب خدای جل جلاله بگروند.

السَّامِرِيَّة

ایشان جز به توریة و سه پیغامبران نگروند: موسی و هارون و یوشع بن نون عَلَيْهِمُ السَّلَام.

العَنَانِيَّة^۱

مردی بوده است از آل داود عَلَيْهِ السَّلَام او را عنانی زاهد گفتندی و بعضی او را «اعانی» گفتندی و گروهی از جهودان را بدو باز خوانند.

الرَّاحِيَّة

این گروه منسوب اند به یکی از ایشان که از میان ایشان بیرون آمد و دعویهای عظیم کرد. رأس الجالوت، این نام رئیس جهودان باشد و بایدکی^۲ نسبت که^۳ به فرزندان داود عَلَيْهِ السَّلَام داشته باشد و علامت او به نزدیک ایشان آن باشد که دراز دست باشد چنانکه سر انگشت دست از سر زانوی بگذرد، چون دست دراز کند. حِبر، نام دانشمندان ایشان باشد.

راهب، صومعه دار بود و جمع ایشان اَحْبَار و رُهَبَان. و قِيس هم رُهَبَان باشد و خدای تعالی فرمود: «اتَّخَذُوا اَحْبَارَهُمْ وَ رُهَبَانَهُمْ، الْاِيَّة»^۴.
توزیة الثمانین، آن توریة ایست^۵ که مَلِکِی از مَلِکَان جهودان هشتاد تن را از اَحْبَار و رُهَبَان گِرد کرد و از ایشان درخواست تا توریة را ترجمه کردند و هر یک را بدین کار جای

۱- رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م. د.).

۲- اصل: باندکی. متن تصحیح شادروان کسروی است (کی = که) است بنا بر رسم الخط قدیم. (م. د.).

۳- «که» به نظر شادروان کسروی زائد است. (م. د.). ۴- سورة توبه ۹ قسمتی از آیه ۳۱. (م. د.).

۵- کذا و صحیح: توراتیست. (م. د.).

جداگانه بساخت. چون آن ترجمه تمام شد هر هشتاد با یکدیگر راست آمد و هیچ تفاوت نبود، آن را توریة الثمانین نام کردند و بزرگ دارند و سوگند عظیم بدان خورند.

مذهب ترسایان

ایشان صنایع را جوهر گویند و سه اقانیم است و آن سه اقانیم را بدین تفصیل گویند «ابا»، «ابرا»، «روحا قدسا»^۱، و سه گروه اند، یعقوبی، نسطوری، ملکائی،

الیعقوبیه

ایشان منسوبند به مردی که او را یعقوب نام بود و شارح مذهب او مردی از اُسقفان نام او مَتّی بن التّمیم الیعقوبی و مذهب ایشان آنست که گویند صنایع قدیمست از یک روی و مُخَدَث است از یک روی، در صفت لاهوت است یعنی خدای و صفت ناسوت یعنی آدمی، تعالی الله عن ذلک علّواً کبیراً^۲.

النسطوریه

ایشان منسوبند به مردی که او را نسطورس^۳ نام بود، گویند پسر از پدر به وجود آمده بر سبیل تناسل و توالد، بر سبیل نور از آفتاب چنانکه هرگز آفتاب بی نور نباشد. و بعضی گویند مسیح بندهای بود که فرود آمد در نفس او ملکوت ایزد تعالی و قوت او، پس او [هم]^۴ اله و هم آدمی است، هم ماسیح و هم مَمسوح و از این روی مسیح خوانند.

الملکائیه^۵

ایشان منسوب اند به ملکا و بیشتر ترسایان بر مذهب ملکائی اند و گویند مسیح یک

۱ - برابر: اب، ابن، روح القدس. (م. د.)

۲ - توجه به قسمتی از آیه ۲۳ از سوره اسری ۱۷ دارد. (م. د.)

3 - Nestorius (م. د.)

۴ - کلمه داخل دو قلاب افزوده مرحوم اقبال است. (م. د.)

۵ - رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م. د.)

جوهریست پاک و در گوش مریم شد و از پهلوی راست او بیرون آمد و با او هیچ ممازجت نکرد و گویند روح در مریم چنان رفت که آب رود در ناودان و هر که خویش را از طعامهای دنیا صافی گرداند خدای را جَلَّ جَلَالُهُ بیند.

هیکل، عبادتگاه ایشان [را] خوانند و در او صورت پیغامبران نگاشته باشند و صورت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام.

ترتیب ایشان در دین و حرب^۱، محتشمترین ایشان بطریق^۲ باشند و ایشان را همیشه چهار بطریق باشد که یکی به قسطنطنیه نشیند و دوم به رومیّه و سه به اسکندریّه و چهارم به انطاکیّه. این چهار جای را کراسی خوانند، جمع کراسی، و جاثلیق کم از بطریق باشد و مقام در مسلمانی بُودش، در دارالخلافة بغداد، و او زیر دست بطریق انطاکیّه بُود و مَطْران زیر دست جاثلیق باشد و مقام او به خراسان. و از دست او به هر کشوری اَسْقَف باشد. و شَمَاس شاگرد قَسَیس باشد. و قیصر را «عَظِيمُ الرُّومِ» و «طَاغِيَةُ الرُّومِ» و «كَلْبُ الرُّومِ» خوانند و باید که او را دوازده بطریق بُود، یعنی دوازده سپهسالار، در حکم هر یکی ده هزار مرد و پیوسته از ایشان شش تن پیش قیصر باشند و شش در مملکت می گردند، «طَرْنُكَار» از دست بطریق باشد و او را «فِسطیّار» نیز گویند و هزار مرد فرمانبردارش باشد، و «قومیش» کم از او باشد و او را دویست فرمانبردار و «عِسطَرْتِج» کم از او باشد و او را چهل مرد در فرمان، و «زَاوَج» کم از او باشد و او را ده مرد فرمانبردار باشد.

مذهب مغان

در اخبار می آید که پیغامبر عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «سَنُوا فِي الْمَجُوسِ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ غَيْرَ نَاكِحِي نِسَائِهِمْ وَلَا آكِلِي ذَبَائِحِهِمْ»، در مغان همه سنتهای اهل کتاب نگاه دارید، إلا دو چیز، یکی آنکه از ایشان زن نخواهید و دیگر از گشته ایشان مخورید. و مذهب ایشان آنست که گویند همه خیرها^(۴) از خداست و همه شرها از شیطانست و ایزد تعالی را «یزدان»

۱- کلمه داخل دو قلاب افزوده مرحوم اقبال است. (م. د.).

۲- رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م. د.).

۳- اصل: بطریق. متن اصلاح شادروان کسروی است. (م. د.).

(۴) در چاپی: چیزها.

خوانند و شیطان را «أهرمن». و گویند یزدان قدیمست و اهرمن مُحدث. و ابتدای مردم از گیومرث گویند و گویند صانع چون بینا بود در آن بینائی خویش تفکر کرد از تفکر او اهرمن پدید آمد، تعالی الله عَنْ ذَلِكَ عَلُوًّا كَبِيرًا^۱. و آتش را عزیز و بزرگ دارند و او را خدمت کنند و آب را نیازارند^(۲) یعنی به هیچ چیز پلید نکنند و جز به خوردن به کار نبرند و شادی کردن و می خوردن به طاعت دارند و هر روز سه بار آفتاب را سجده کنند، بر آن روی که آفتاب باشد و به وقت طعام خوردن سخن نگویند و زمزمه به وقت طعام خوردن واجب دارند و از مردگان احترام کنند و خویشان را نکاح روا دارند، چون مادر و خواهر و دختر و لوطی را سنگبار کنند و مردگان را به گور نهند بلکه به هوا دهند در دُحمه و آتشپرست را «هَرَبَد» خوانند.

مذهب زردشت

مُغان گویند ما را پیغامبری بوده است زردشت نام که این شرایع آورده است و سه کتاب آورد که آن را «زند» و «پازند» و «اویستا»^۳ خوانند و در آن کتابها الفاظیست نامفهوم، لیکن گروهی از ایشان آن را تفسیر و تاویل نهاده‌اند.

مذهب مزدک

مردی پیرون آمد به روزگار قباد فیروزان^(۴) از شهر نسا او را مزدک نام، و دعوی پیغامبری کرد و طریقهای زردشت را بعضی بگردانید و اموال و قُروج بر خلق مُباح کرد و خلقی بدو بگرویدند و مذهب او آن بود که این مال و نعمت در اصل همه خلق را بوده است و اکنون همچنانست، تا نو شروان با او مناظره کرد و او را به حجت مالید و بکشت.

۱ - توجه به قسمتی از آیه ۴۳ از سوره اسری ۱۷ دارد. (م. د.).

(۲) ظاهراً: نیالیند. (اما این اصلاح مورد انتقاد شادروان کسروی است و صورت متن را صحیح می‌داند و مأخوذ از حدیث «إِنَّ لِلْمَاءِ أَهْلًا لَا تُؤْذُوها»). (م. د.).

۳ - «اویستا»، «اوستا»، کتاب دینی زرتشتیان است و «زند» تفسیری است که در زمان ساسانیان به خط پهلوی بر آن نوشته‌اند و «پازند» همان زند است با لغات ایرانی به جای لغات آرامی و با خط اوستائی و نوعی تفسیر زند تلقی می‌شود. (۴) در چاپی: قبادین فیروزان.

مذهب مانی

این مردی بود استاد در صناعت صورتگری و به روزگار شاپور بن اردشیر بیرون آمد در میان مغان و پیغامبری دعوی کرد و برهان او صناعت قلم و صورتگری بود، گویند بر پاره حریر سپید خطی فرو کشید، چنانکه آن یک تار حریر بیرون کشیدند و آن خط ناپدید گشت و کتابی کرد به انواع تصاویر که آن را «ارژنگ مانی» خواندند و در خزاین غزنین هست و طریق او همان طریق زردشت بوده است و مذهب ثنوی داشت چنانکه پس از این یاد کنیم^۱.

مذهب ثنوی

ایشان همان گویند که زردشت گفته است که صانع دو است، یکی نور که صانع خیر است و یکی ظلمت که صانع شر است و هر چه در عالم هست از راحت و روشنائی و طاعت و خیر به صانع خیر باز پذیرد و هر چه از شر و فتنه و بیماری و تاریکی است به صانع شر، لیکن هر دو صانع را قدیم گویند و عشر از مال خویش دادن واجب دانستند و یکساله جامه دارند و یکروزه قوت، باقی بر خویشتن حرام دانستند و هفت یک از عمر خویش روزه دارند و چهار نماز کنند و به رسالت آدم عَلَيْهِ السَّلَام گروند و به رسالت شیث، پس به رسالت مردی که او را «بدو» نام بود به هندوستان و رسالت زردشت به پارس بود و مانی را خاتم النبیین گویند و بدو اعجاب عظیم دارند و مرصابیان را همین مذهب بوده است.

حکایت، به روزگار مأمون چنان بود که دستوری داده بود تا پیش او همه مذهبها را مناظره کردند تا مردی بیامد متکلم^۲ که این مذهب ثنوی داشت و بر این مذهب مناظره می کرد. مأمون بفرمود متکلمان و فقهای اسلام را جمع آوردند از جهت مناظره او، آن مرد چون در سخن آمد گفت: عالمی بینم^۳ پر خیر و شر و نور و ظلمت و نیک و بد، هر آینه هر یک را از این اضداد باید که صانع دیگر باشد چه خرد واجب نکند که یک صانع نیکی کند و

۱- اصل: پیش از این یاد کردیم. متن اصلاح شادروان کسروی است، مگر اینکه شرح مذهب ثنوی در اصل قبل از خروج مذهب مانی بوده و کاتبان نسخه جای آن را تغییر داده باشند که در آن صورت متن اصلی صحیح خواهد بود. (م.د.)

۲- رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م.د.)

۳- اصل: عاملی بینم بر. متن اصلاح شادروان کسروی است. (م.د.)

همو بدی کند و مانند این حجتها گفتن گرفت. از اهل مجلس بانگ برخاست یا امیرالمؤمنین یا چنین کس مناظره جز با شمشیر نباید کرد. پس مأمون یک زمان خاموش بود، آنگاه از او پرسید که مذهب^۱ چیست. جواب داد که مذهب^۲ آنست که صانع دو است یکی صانع خیر و یکی صانع شر و هر یکی را فعل و صنع او پیدا است، آنکه خیر کند شر نکند و آنکه شر کند خیر نکند. مأمون گفت هر دو به افعال خود قادرند یا عاجز؟ جواب داد که هر دو به افعال خویش قادرند، و صانع هرگز عاجز نباشد. مأمون گفت: هیچ عاجزی بدیشان راه یابد؟ گفت: نه و چگونه معبود عاجز بود. مأمون گفت: الله اکبر، صانع خیر خواهد که همه به او باشد و صانع شر نباشد یا صانع شر خواهد که صانع خیر نباشد، به خواست و مراد ایشان باشد یا نی؟ گفت نباشد و یکی را بر دیگری دست نیست. مأمون گفت: پس عجز هر یکی از این دو ظاهر گشت و عاجزی خدای را نشاید. آن ثنوی متحیر ماند. آنگاه فرمود تا او را کشتند و همگان بر مأمون ثنا گفتند.

مذهب بتپرستان

هر چند پیش از این حدیث بتپرستان گفته آمده است و بعضی از نامهای بتان که میان عرب مشهور بودند یاد کرده شد، خواستیم که در مقالت ایشان بابی مفرد ثابت کنیم از آنچه گروهی نیستند احمقتر از آن گروه که به دست خویش چیزی تراشند و صورت کنند، آنگاه آن را به خدایی گیرند و پرستند. و نیز طبقات ایشان سخت بسیارند از هندوان و عرب و غیر ایشان و ابتدای بت پرستیدن را سبب گویند که هوشنگ بود که دختری داشت و بر صورت آن دختر خویش عاشق بود و آن دختر بمرد، بفرمود تا صورت او را در هیكل^۳ نگاهداشتند و هر روز به دیدار آن رفتی تا او را حاجت آمد به سفری رفتن و از آن صورت صبر نتوانست کردن، بفرمود تا بتی کردند به صورت آن دختر هر کجا رفتی با خویشتن بردی. پس چون روزگاری بر آن بگذشت و او درگذشت این کار بت پرستیدن در جهان پیدا آمد. و هندوان گویند این صورتها که در بهارها^۴ و هیكلها کرده اند از جهت تقرب کردنست به

۱ - ظاهرأ: مذهب نو. (م. د.).

۲ - ظاهرأ: مذهب من. (م. د.).

۳ - هیكل، معبد. (م. د.).

۴ - بهار. بتخانه، بتکده. (م. د.).

فریشتگان و ستارگان که بدان صورتها کرده‌اند و تعبد می‌کنند و به قول ایشان خانه مکه به زحل منسوبست و نوبهار بلخ به قمر و همچنین هفت هیکل را نام برند منسوب به هفت ستاره. و بتپرست را گویند آنکه به خدمت بتان مشغول باشد و بتپرست به روزگار پیشین در عرب بود، امروز بحمدالله جز دین اسلام چیزی دیگر نیست و پیغامبر علیه السلام گفت: «لَا تَجْمَعُ فِي جَزِيرَةِ الْعَرَبِ دِينَانِ». لاجرم عرب از همه نجاستها پاک گشته‌اند به برکت قرابتی و همزبانی پیغامبر علیه السلام. اما به هندوستان بتپرستان بیشتراند و مذهب و فرقت ایشان اینجا یاد کنیم.

مذاهب هندوان

هیچ گروه را آن ذها و زیرکی نیست از مخالفان که هندوان راست، زیرا که علوم طب و نجوم و حساب و انواع ادویه^۱ و زهر و پازهر و علم نجوم و معرفت طوائع و احکام از هندوستان به خراسان رسیده است و عراق و دیگر مواضع، و علم فهم و فراست ایشان را مخصوص است و بدان درجه که دشمن را به وهم می‌افکنند و هلاک می‌کنند و حکایتها و اخبارها خواننده‌ام لیکن در ایراد آن فایده نیست خاصه این کتاب را. حال زیرکی و دانش ایشان بر این جملت است و ابلهی ایشان در کار دین و شریعت بدان اندازه است که گروهی بتپرستند و از بهر بت خویشتن را بکشند و در آتش اندازند و به نبوت آدم علیه السلام مقرّند و بعضی به نبوت ابراهیم علیه السلام و بعضی صانع را منکرند و دهری مذهب‌اند و بعضی ستارگان پرستند و بعضی آنچه به چشم ایشان خوب نماید آن را تعبد کنند و بعضی مذهب تناسخ دارند و گویند جان از تن به تنی دیگر شود. و بوزید حکیم^۲ گفت بت [را]^۳ به زفان ایشان نام «قاقیط» است و گوشت را حرام دارند بر خویشتن خاصه گوشت گاو و بیشتر ایشان می‌نخورند و حرام دارند بر خویشتن و آنچه خورند نباتی باشد نه حیوانی. و در امانت و راستی دستی عظیم دارند و «برهمن» زاهد ایشان است.

۱- اصل: ادویه. متن اصلاح شادروان کسروی است. (م. د.)

۲- رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م. د.)

۳- کلمه داخل دو قلاب افزوده مرحوم اقبال است. (م. د.)

مذهب تناسخ

این گروه گویند این جانها یکی است و تناسخ به چهار گونه است، «نَسَخ» و «مَسَخ» و «فَسَخ» و «رَسَخ». هر جانی که از تن آدمی بیرون شود و در تن آدمی دیگر شود آن را «نَسَخ» گویند و هر جانی که از تن آدمی بیرون شود و در تن جانوران شود آن را «مَسَخ» گویند و هر جان که از تن آدمی بیرون شود و در حشرات زمین و گزندگان شود آن را «فَسَخ» گویند و آنچه در درختان و نباتها شود آن را «رَسَخ» گویند و در جمله، عالم را نامتناهی گویند و عقوبت ارواح را به قدر گناه گویند که باشد. اگر مردی ستمکار بود که بمیرد گویند جان او در تن ستوری شود یا در موشی یا در ددی و اگر نیکوسیرت بود جان او در تن مرد پارسیا ملکمی شود و زشتترین همه مذهبها اینست.

مذهب صابیان

بعضی از فلاسفه از شهر یونان که ایشان را صابیون خوانده‌اند ایشان این مذهب داشته‌اند. و صابنی در لغت آن بود که از کیشی به کیشی در شود، لکن این طبقه را صابنی خوانده‌اند و سرور ایشان «ادانی»^۱ و «اغاذیمون» و «هزمیس» و «سولن» که جند افلاطون بوده است از سوی مادر. هم بر این جمله برآورده است ابوالحسن نُوَیْزِی^۲ در کتاب اختصارات^۳، و هر روز سه بار نماز کرده‌اند؛ نماز بامداد و پیشین و شبانگاه و کواکب ثابتة را نماز تَطْوُوع کنند هر روزی آن ستاره را که آن روز را بدو باز خوانند، چنانکه شنبه رُحَلِ راست کماکانوا، و روزه ایشان هر سالی سی روز است تمام، لیکن پراکنده^۴. از اول ماه آذار^۵ هشت روز پیوسته، هفت روز و شش روز دیگر پراکنده. و در ایام روزه گوشت نخورند و هر ماه چهار قربان کنند به نام ستارگان از خروس و خون آن خروس در گور کنند و پَر و استخوانش بسوزند. گوشت شتر و دُزاج و کبوتر نخورند و ماهی نخورند و عقوبت

۱ - رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م. د.) ۲ - رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال (م. د.).

۳ - به نظر مرحوم اقبال در مقدمه: ظاهراً: اختصارات. (م. د.).

۴ - جمع روزهای پیوسته و پراکنده بیست و یک روز می‌شود، نه سی روز. ظاهراً عبارت افتادگی دارد. (م. د.).

۵ - آذار، نام ماه ششم از ماههای سربانی است که ماه اول بهار از سال رومیان است و میان شباط و نیسان واقع شده و برابر ماه مارس فرنگی است. (م. د.).

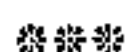
بر گناه ارواح روا بینند چنانکه پیش از این از آن مذهب فلاسفه یاد کردیم.

مذهب قرامطه و زنادقه

در همه روزگار مردمانی بوده‌اند که از کاهلی بی‌دینی اختیار کرده‌اند و همه را مُنکر بوده‌اند و قرامطه و زنادقه و اباختیان را در نفی صانع کلمه یکی است لَعَنَهُمُ اللهُ، و قرامطه را به مردی باز خوانند که او را احمد بن قَرَمَط خواندندی و زنادقه را به زَنَدَک و او مردی بود از فارس که چون نام مُعَرَّب کردند به جای کاف قاف بنهادند و هر که بر مذهب او بود «زندیق»^۱ خوانند. و همچنین خَرَمَدینان آن گروه‌اند که تن‌آسانی و خَرَمی اختیار کرده‌اند و از هر مذهبی آن گرفته‌اند که ایشان را خوشتر آید. و «اباختیان» را مقاتلت همین است جز آنکه اباختیان بی‌حمیت‌تر از دیگر کفارند که عیال خویش از یکدیگر باز ندارند و مُعَطَّلَه^۲ همین طبقه‌اند که اندرین معانی به تعطیل و نفی گفتند.

السُّوفِسْطَائِيَّة

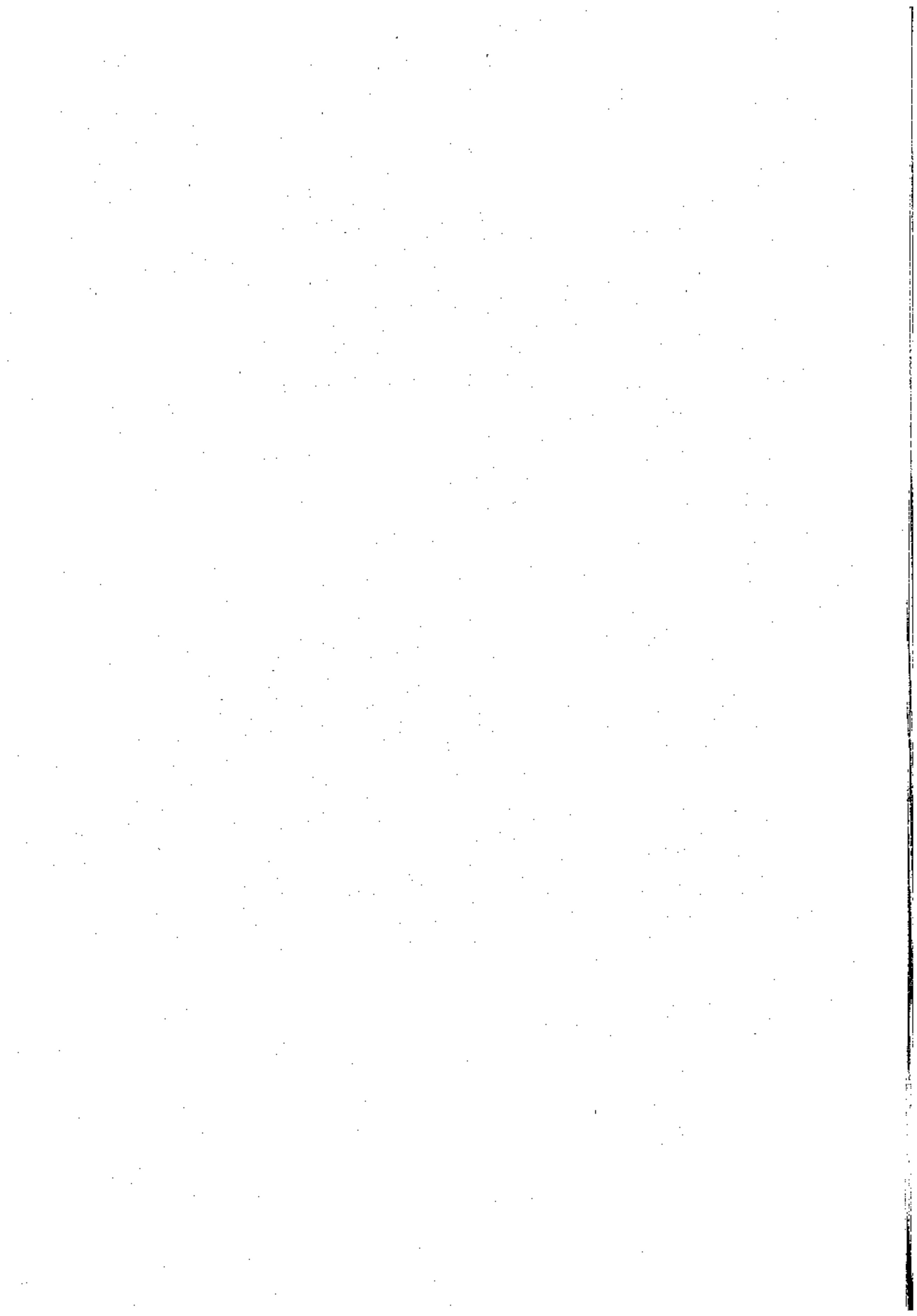
اصحاب منطق و فلاسفه در کتب خویش آورده‌اند که گروهی اند ایشان را سوفسطائی خوانند و مذهب ایشان آن است که هیچ چیز را که می‌بینیم اصلی نیست و آنچه در بیداری ببینیم همانست که در خواب ببینیم و باز چنان شنودم که این سخنی است که اصحاب منطق وضع کرده‌اند و هیچ کس به هیچ روزگار این مذهب نداشته است. و این بود مقاتلت آن قوم که پیش از اسلام بودند و مذهبهای مخالف داشته‌اند و اکنون به مذهب اسلام می‌آییم^۳ و شرح آن دهیم.



۱- رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م.د.).

۲- رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م.د.).

۳- اصل: آئیم. متن اصلاح شادروان کسروی است. (م.د.).



باب سوّم

در بیان آن خبر که پیغامبر گفت:

امّت من پس از من به هفتاد و سه فرقت شوند

و

وجه اسناد آن خبر و شرح و معنی آن هفتاد و سه فرقه

به صورت بگویم

اخبرنا القاضی الام ابو الفتح عبدالرحیم بن عبداللہ، قال اخبرنا الشیخ ابو الفضل عبدالصمد محمد العاصمی، قال حدّثنا ابو عبداللہ الحسین بن محمد الکوفی بمکّہ حرّسها اللہ، قال ابو الحسین الدینوری قال حدّثنا ہارون بن یزید عن موسی بن جعفر بن محمد الصادق رضی اللہ عنہم عن ابيه عن جدّہ عن الحسین بن علی رضوان اللہ علیہم عن علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ قال: کنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلّم فی سفر و قد نزلنا علی غدیر یقال له غدیر خم، إذ خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلّم فامر ان ینادی فی القوم الصلوة جامعہ، فاجتمع اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلّم و صعد علی ربوة من الارض و اخذنی بیدی و قال انّ اللہ تعالی خلق الخلق من اشجار شتی و خلقنی و علیاً من شجرة واحدة و انا اصلها و علی فرعها و الحسن و الحسین اثمارها و اشیاعنا اغصانها و

اوراقها و من تعلق ببعض منها نجی^(۱) و من خلف عنها تردی، ثم قال: الست اولی بکم و بالمؤمنین من انفسهم قالوا اللهم نعم. قال: اذا انا کنت مولاہ فعلی مولاہ اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق، ثم قال: اختلف قوم موسی بعده علی احدى و سبعین فرقة هلكت منها سبعون فرقة و نجت واحدة منهم و هم ما قال الله، فیهم: «و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون»^۲ فهم الفرقة الناجية. و اختلف قوم عیسی بعده علی اثنتین و سبعین فرقة هلكت منها احدى و سبعون فرقة و نجت واحدة منهم و هم ما قال الله فیهم: «و جعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رافة و رحمة»^۳، فهم الفرقة الناجية، و ستختلف بعدی امتی علی ثلاث و سبعین فرقة یهلك اثنان و سبعون و تنجو فرقة واحدة و هم ما قال الله تعالی فیهم: «الذین یتبعون الرسول الامی»^۴، الا انی تارك فیكم الثقیلین ان تمسکتکم بهما لن تضلوا ابداً: کتاب الله خبل^۵ ممدود من السماء و عترتی، ای اهل بیتی، و انهما لن یتفرقا حتی یردا^۶ علی الحوض. فقام القوم کلهم یهتونی بما ذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه: بیح بیح یا ابا الحسن اصبحت [مولای و]^۷ مولی کل مسلم و مسلمة.

این خبر از رسول الله صلی الله علیه و سلم به چند طریق آمده است ولیکن برین گونه مرا سماع بود که به اسناد آوردم و لفظ روایت کردم و از همه طریقها این مستوفی تر و نیکوتر است و از بهر تبرک آن رایه تازی روایت کردم، اکنون تفسیر او به شرح به پارسی بگویم تا معلوم گردد: جعفر صادق رضی الله عنه به اسناد از پدران خود روایت کرد از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که او گفت: ما در سفری با رسول صلوات الله علیه بودیم و به منزلی بر سر غدیری فرو آمدیم که آن را غدیر خم خواندند، پیغامبر صلوات الله علیه ناگاه به گرمگاه بیرون آمد و فرمود تا بانگ کردند الصلوة جامعه، چنان عادت داشتی هر گاه که

(۱) در چایی: نجا. (اما بر این تصحیح شادروان کسروی اعتراض کرده است و صورت اصلی را صحیح

می داند). (م. د.). ۲- سورة اعراف ۷ آیه ۱۵۹. (م. د.).

۳- سورة حدید ۵۷ قسمتی از آیه ۲۷. (م. د.). ۴- سورة اعراف ۷ قسمتی از آیه ۱۵۷. (م. د.).

۵- اصل: جل. متن تصحیح شادروان کسروی است. (م. د.).

۶- اصل: یردا. متن تصحیح شادروان کسروی است. (م. د.).

۷- کلمات داخل دو قلاب افزوده شادروان کسروی است. (م. د.).

خواستی تا یاران جمع شوند و وحی گزارد یا تدبیری کند، بانگ فرمودی کردن الصَّلوة جامعه. یاران جمله شدند و پیغامبر صَلَوةَ اللَّهِ عَلَيْهِ بر بالای شد و گویند از جامه های شتر منبری ساختند تا پیغامبر صَلَوةَ اللَّهِ عَلَيْهِ بر آنجا ایستاد و دست من بگرفت پس گفت: خدای تعالی خلق را بیافرید از درختان پراکنده و مرا و علی را از یک درخت آفرید و من اصل درختم و علی فرع آن درخت و حسن و حسین میوه آن درختند و شیعه ما شاخ و برگ آن درخت، هر که دست در شاخی زند از آن شاخها نجات یابد و هر که تخلف کرد هلاک شد، پس گفت: نه من به شما و به همه مسلمانان اولیترم از نفس ایشان بدیشان؟ یاران گفتند: آری. پس گفت: هر که را من مولی ام، علی نیز مولای آن کس است. آنگاه دعا کرد و گفت: یارب دوستار باش آن کس را که به مؤالات او بگوید و دشمن باش کسی را که او را دشمن دارد. پس گفت: قوم موسی صَلَوةَ الرَّحْمَنِ عَلَيْهِ پس از او هفتاد و یک فرقه شدند، هفتاد فرقه از ایشان هالکند و یک فرقه برستند چنانکه ایزد تعالی در شأن ایشان آیت فرستاد و گفت: «وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْتَدُونَ الْحَقَّ^۱ وَبِهِ يَغْدِلُونَ^۲»، و قوم عیسی صَلَوةَ الرَّحْمَنِ عَلَيْهِ بعد از او هفتاد و دو فرقه [شدند هفتاد و یک فرقه]^۳ هلاک شدند و یک فرقه برستند چنانکه ایزد تعالی در شأن ایشان آیت فرستاد: «وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً^۴»، و امت من پس از من هفتاد و سه فرقه شوند هفتاد و دو هالکان باشند و یک فرقه از رستگان، چنانکه ایزد تعالی در شأن و صفت ایشان آیت فرستاد: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ الْأُمِّيَّ^۵»، آنگاه گفت من می روم و دو چیز در میان شما می گذارم: [یکی]^۶ کتاب ایزد تعالی، یعنی قرآن، دوّم عترت و فرزندان و اهل بیت من، دست در این هر دو زنید که این هر دو از یکدیگر جدا نشوند تا آنگاه که روز قیامت بر آب کوثر هر دو به نزدیک من آیند. قوم همه برخاستند و مرا تهنیت کردند بدانچه پیغامبر صَلَوةَ اللَّهِ عَلَيْهِ در باب من گفت و فرمود، چنانکه عُمَرُ حَطَّابٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفت: بَخُّ بَخُّ، خنک ترا یا اباالحسن که امروز مولای مائی و مولای هر مؤمن و مؤمنه.

۱- در قرآن کریم: بالحق. (م. د.).

۲- سورة اعراف ۷ آیه ۱۵۹. (م. د.).

۳- کلمات میان دو قلاب افزوده مرحوم اقبال است. (م. د.).

۴- سورة حدید ۵۷ قسمتی از آیه ۲۷. (م. د.).

۵- سورة اعراف ۷ قسمتی از آیه ۱۵۷. (م. د.).

۶- کلمات میان دو قلاب افزوده مرحوم اقبال است. (م. د.).

این بود شرح خبر که یاد کرده شد **وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ**، و ناچار شرح این هفتاد و سه فرقه اسلامی پیدا باید کرد تا به رأی العین دیده شود، از آنچه پیغامبر صلی الله علیه و سلم هرگز دروغ نگفت و قول او جز راست نباشد.

فصل

اصول مذهب فریق اسلامی هشت بیش نیست: مذهب سنت و جماعت، مذهب معتزله، مذهب شیعه، مذهب خوارج، مذهب مجبزه، مذهب مشبهه و کرامی، مذهب صوفیه، مذهب مرجئه.

اینست اصول ادیان و مذاهب ولیکن به فریق بسیار شوند چنانکه شرح آن به جایگاه خویش گفته آید ان شاء الله تعالی.

مذهب سنت و جماعت

به دو فرقه شوند:

اصحاب حدیث، پنج فرقه اند:

۱- الدّٰوُدِیّه، ۲- الشّٰفِعیّه^(۱)، ۳- المٰلِکیّه، ۴- الحنّٰبلیّه، ۵- العشریّه.

اصحاب الرّٰی، یک فرقه شوند: الحنّٰفیّه.

معتزله

هفت فرقه شوند: ۱- الحسّنیّه، ۲- الهسّذیلیّه، ۳- النّظامیّه، ۴- المّعمریّه،

۵- البشّریّه، ۶- الجاحظیّه^(۲)، ۷- الکعبیّه.

شیعه

پنج فرقه شوند:

الفرقة الاولى، پنج فرقه اند:

(۱) در چاپی: الشفعویه. (اما شادروان کسروی «شفعویه» را صحیح و متن چاپی را معتبر دانسته است). (م. د.).

(۲) در چاپی: النصریه.

۱- الأبتريه^(۱)، ۲- الجاروديّه، ۳- الخشيّه، ۴- الذكيريّه، ۵- الخلفيه.

الفرقة الثانية من الشيعة:

۱- الكيسانيّه، ۲- الكربيّه، ۳- المختاريّه، ۴- الاشخاقيّه، ۵- الحربيّه:

الفرقة الثالثة من الشيعة: الغاليه، نه فرقه شونند:

۱- الكامليّه، ۲- السبائيّه، ۳- المنصوريّه، ۴- الغراييّه، ۵- البزيعيّه^(۲)،

۶- اليعقوبيّه، ۷- الاسماعيليّه، ۸- الأزدريه.

الفرقة الرابعة من الشيعة، دو فرقه شونند: ۱- الصباجيّه، ۲- الناصريّه.

الفرقة الخامسة من الشيعة: الامامية الاثني عشرية، يك فرقه اند.

مذاهب الخوارج

پانزده فرقه اند: ۱- الأزارقه، ۲- النجدات، ۳- العجارد، ۴- البدعيّه، ۵- الحازميّه^(۳)،

۶- الثعالبيّه، ۷- الحروريّه، ۸- الصفريّه، ۹- الاباضيّه، ۱۰- الحفصيه، ۱۱- اليزيديّه،

۱۲- البيهسيّه^(۴)، ۱۳- الشمراخيّه، ۱۴- الفضليه، ۱۵- الضحاكيّه.

مذاهب المُجَبَّرَة

ایشان شش فرقه اند: ۱- الجهميه، ۲- الأفطحيّه، ۳- النجاريّه، ۴- الضراريّه^(۵)

۵- الصفاييّه، ۶- النواصبه.

مذاهب المُشَبَّهَة

ایشان ده فرقه اند: ۱- الکلابيه، ۲- الکراميه، ۳- الهشاميه، ۴- الشيبانيّه، ۵- المعتزله، ۶-

الزُراريّه^(۶)، ۷- المُقاتليّه^(۷)، ۸- المِثاليّه^(۸)، ۹- المبيّضه^(۹)، ۱۰- [النعمانيّه]^(۱۰)

(۲) در چاپی: البرتعیه.

(۴) در چاپی: التنهسية.

(۶) در چاپی: الرازيه.

(۸) در چاپی: المهتاليه.

(۱) در چاپی: الاپيريّه.

(۳) در چاپی: الخارمية.

(۵) در چاپی: الصرادية.

(۷) در چاپی: المقابليه.

(۹) در چاپی: المبيضيّه.

(۱۰) در چاپی: فرقه دهم را ندارد و ما به تقریب نعمانيّه یعنی شيطانيّه را به جای آن نوشتيم.

مذاهب الصوفیة

۱- الثوریة، ۲- الحلولیة^(۱)

مذاهب المرّجئة

ایشان شش فرقه‌اند: ۱- الرّزامیة، ۲- العیلاتیة^(۲)، ۳- التّومینیة، ۴- الصّالحيّة، ۵- الشّمریة^(۳)، ۶- الجّهومیة^(۴).
 جمله این مقالات بر این^۵ تفصیل هفتاد و سه فرقه‌اند و درست گشت آنچه پیغامبر صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: و چون اصل این هفتاد و سه پدید آوردیم اکنون در طریق هر یک به استقصا سخن گوئیم.

(۲) در چایی: المعتلابیة.

(۴) در چایی: الحجریه.

(۱) در چایی: الجلولیة.

(۳) در چایی: الصفویة.

۵- اصل: برای. که ظاهراً غلط چایی باشد. (م. د.).

باب چهارم

در بیان این مذاهب اسلامی

و

پیدا کردن مقالات هر یکی و شرح احوال ایشان به استقصا

و به توفیق ایزد تعالی سخن گوئیم در ادیان و مذاهب هم بر این ترتیب که یاد کردیم تا هفتاد و سه را به شرح تمام مستغرق گردانیم و امیدواریم که ما از آن گروه رستگاران باشیم نه از جمله هالکان، بِفَضْلِ اللَّهِ تَعَالَى.

مذاهب السُّنَّةِ وَ الْجَمَاعَةِ

گوئیم که واسطه اهل اسلام اصحاب سنت و جماعت اند هر چند هیچ گروه نیابی از اهل اسلام که مذهبی دارد و او را بررسی، نگویند مذهب سنت و جماعت اینست که من دارم، اما قاعده این مذهب بر آنست که ایزد تعالی [را] ^۱ به همه صفات او قدیم گویند و قرآن را غیر مخلوق و بهشت و دوزخ را آفریده گویند و اکنون هست و دیدار خدای تعالی مر اهل بهشت را به چشم سر حقیقت گویند و عذاب گور و سؤال منکر و نکیر را حق گویند و بندگان را به گناه کبیره کافر نگویند، هر چند توبه ناکرده میرند ایشان را در دوزخ به قدر گناه عقوبت کنند، آنگاه به شفاعت پیغامبر، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، به بهشت رسند و معراج پیغامبر

۱ - کلمه داخل دو قلاب افزوده مرحوم اقبال است. (م. د.)

صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ تَابَهُ قَابَ قَوْسَيْنِ گویند و دیدار او ملکوت آسمان را حق بینند و قضا و قدر و نیکی و بدی به ارادت او بینند، لکن فعل بنده با آن به استحقاق ثواب و عقاب باطل نگردد و گویند نیکی و بدی به ارادت ایزد تعالی است و بنده را در فعل اختیار، و ایزد تعالی بر وفق اختیار هر یکی چنانکه به علم قدیم می دانست *حالة الفعل خالق آن فعل*^۱ و اینست معنی آنکه *الْقَدْرُ خَيْرُهُ وَ شَرُّهُ مِنَ اللَّهِ*، و توفیق و خذلان بندگان در ازل گویند چنانکه ارادت بود و به دست بندگان جز طاعت و جهد چیزی نیست، آن کس را که مخذول است از ازل به خذلان او قلم رفته است و آن کس که مقبول است قلم به قبول او در ازل رفته است و اینست قول ایزد تعالی: *«نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ آ»* و قول رسول *صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَه: «السَّعِيدُ مَنْ سَعَدَ فِي بَطْنِ أُمَّهِ وَ الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمَّهِ»*. و به لوح و قلم و به عرش و کرسی چنانکه ایزد تعالی گفته است *مُقَرَّنَد* و گویند قلم به هر چه بود رفته است و در آن هیچ کمال و نقصان نخواهد بود و قضا دو است: یکی *مُبْرَم* و یکی *مُعَلَّق*. و نماز به جماعت حق بینند و در اوصاف ایزد تعالی از تشبیه و تعطیل دور باشند و در اصحاب پیغامبر وقیعت نکنند و خلافت رسول الله مر ابوبکر صدیق را *رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ* گویند و او را بر اصحاب فرق نهند و پس از او عمر بن الخطاب را *رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ* و پس از او عثمان بن عفان را *رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ* و پس از او علی بن ابیطالب را *كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ* و مهر ایشان در دل یکسان دارند. اینست اصول مذهب سنت و جماعت.

اصحاب حدیث

و ایشان پنج فرقه اند:

- ۱- *الداودیة*، اصحاب داود بن علی الاصفهانی و ایشان را اصحاب *ظواهر* گویند از آنچه به ظاهر اخبار و آیات کار کنند و قیاس را منکر باشند.
- ۲- *الشافعیة*^(۳)، اصحاب امام عبدالله بن محمد بن ادریس الشافعی *المطَّلبي رَضِيَ اللَّهُ*

۱- اصل: *حالة العقل خالق آن فعل* (۴). متن اصلاح شادروان کسروی است. (م. د.).

۲- سورة زخرف ۴۳ قسمتی از آیه ۳۲. (م. د.).

(۳) در چایی: الشفعویه. (اما شادروان کسروی متن چایی را درست می داند).

عنه باشند و مذهب او در اصول دین و توحید همین است که یاد کرده آمد و اختلافی که هست میان وی و اصحاب رأی در فروع است، الا در یک چیز و آن حدیث ایمان است که درستی ایمان را به مذهب او سه شرط است: الْأَقْرَارُ بِاللِّسَانِ وَالتَّصَدِيقُ بِالْجَنَانِ وَالْعَمَلُ بِالْأَرْكَانِ و چون چنین باشد بيفزاید به طاعت و بکاهد به معصیت و به صحت اجتهاد و قیاس نگوید.

۳- المَالِکِیَّة: اصحاب مالک بن انس بن مالک باشند و [او] امام عراق بنود و صاحب کتاب موطأ، مغاربه و حدود یمن بیشتر مذهب او دارند و تعلق به حدیث پیغمبر صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كُنْتُ وَ گوشت خراهمی خورند و لواطه با عیال حلال دارند.

۴- الْحَنْبَلِیَّة: اصحاب امام احمد حنبل اند و بعضی از ایشان مُشَبِّهیند و او پیر بود که شافعی در رسید، او خدمت شافعی کرد و عنان اسب شافعی گرفته بود و می گفت: اِقْتَدُوا هَذَا الشَّابَّ الْمُهْتَدِي.

الاشعریه

اصحاب علی بن اسماعیل الأشعری اند و او از فرزندان ابوموسی الأشعری بود و گروهی از او به جهت فرق بگویند (۹)

اصحاب الرأی

اصحاب امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن المرزبان الکوفی الفارسی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ و او مسائل فقه استنباط کرد و کتب فقه تصنیف کرد و او را شاگردان خاستند چون ابویوسف القاضی و محمد بن الحسن الشیبانی و زُفَر و بُومُطِيع بلخی رَحِمَهُمُ اللَّهُ، و ایمان به مذهب او اقرار است به زبان و تصدیق به دل و کاستی و فزونی (۲) در ایمان رواندارند و قیاس و اجتهاد و استحسان روا بینند، و فقهای خراسان که از اصحاب ابوحنیفه اند در اصول مذهب سنت و جماعت دارند، اما بعضی از فقهای عراق در اصول مذهب معتزله دارند و در فروع

۱- کلمه داخل دو قلاب افزوده مرحوم اقبال است. (م. د.)

(۲) در چاپی: فزون.

مذهب او.

المُعْتَزَلَه

قاعده مذهب ایشان بر آنست که ایزد تعالی را قدیم گویند به ذات خویش نه به صفات و فرق نهند میان صفات ذات و صفات فعل و گویند صفات ذات چون علم است و قدرت که نتوان گفت که وقتی عالم بود و وقتی نبود و وقتی قادر بود و وقتی نبود، این صفت ذاتست. این اوصاف را و هر آنچه مانند اینست قدیم گویند و صفات فعل را چون آفریدن و سخن گفتن و مانند این گویند قدیم نیست شُحَدَث است، از بهر آنکه شاید گفت که باموسی سخن گفت و با فرعون نگفت و وقتی گفت و وقتی نگفت و بدین سبب قرآن را مخلوق گویند و دیدار حق تعالی را مُنْکِرِند و گویند ایزد تعالی نه بر آن صفت است که او را به حواس در توان یافت و به چشم سر توان دید، «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»^۱، و عذاب گور را منکرند و سؤال منکر و نکیر را، گویند این سؤال کسی راست است که او را حاجت باشد تا بداند که اعتقاد این کس چیست، او خود عالم السُّرِّ وَالْحَفِيَّات است او را به سؤال [حاجت]^۲ نیاید و بهشت و دوزخ گویند هنوز نیافریده، آن روز آفرینند که گفتست: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ»^۳ و گویند ایزد تعالی معصیت قضا نکند و زنا و کفر و بهتان نیافریند، بلکه این فعل بندگانست تا استحقاق عقوبت به فعل ایشان باشد و استطاعت قَبْلَ الْفِعْلِ گویند. و بنده را به کبیره گویند از حد ایمان بیرون آمد، لیکن کافر نشد، فاسق گشت و این را «دَرَجَةٌ بَيْنَ الْمَنْزِلَيْنِ» گویند، اگر توبه کند باز مؤمن شود و اگر توبه ناکرده بمیرد در دوزخ جاودان بماند و هر که اهل بهشت است دوزخ نبیند و هر که در دوزخ باشد البته از آنجا بیرون نیاید بلکه تا ابد در دوزخ باشد، و سعادت و شقاوت ازلی نگویند بلکه در افعال بنده بسته گویند و در یاران پیغامبر صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَبِيْعَتِ نَكْنَنْد، اما گروهی از ایشان به تفضیل عَلَي كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ بر دیگران بگویند و ایشان هفت فرقه اند:

۱ - سورة انعام ۶ قسمتی از آیه ۱۰۳. (م. د.)

۲ - کلمه داخل در قلاب افزوده مرحوم اقبال است. (م. د.)

۳ - سورة ابراهیم ۱۴ قسمتی از آیه ۴۸. (م. د.)

- ۱- الحَسَنِيَّة: اصحاب حسن بصری.
- ۲- الهُدَيْلِيَّة: اصحاب ابو الهُدَيْل عَلَاف.
- ۳- النَّظَامِيَّة: اصحاب نَظَام.
- ۴- المَعْمَرِيَّة: اصحاب مَعْمَر بن عَبَّاد^(۱) السُّلَمِي.
- ۵- البِشْرِيَّة^(۲): اصحاب بِشْر^(۳) بن المَعْتَمِر.
- ۶- الجَاحِظِيَّة: اصحاب عَمْر و ابن بَحر الجَاحِظ.
- ۷- الكَعْبِيَّة^(۵): اصحاب ابو القاسم الكَعْبِي البَلْخِي.

مذهب الشَّيعَة

بنای مذهب ایشان بر آنست که پس از پیغامبر صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَلِي رَاكِرَّمُ اللَّهُ وَجْهَهُ در امامت حق بینند، پس فرزندان او را و دیگران را ظالم خوانند و باغی و امامت او به نَصّ گویند و نَصّ به دو گویند: یک نَصّ جَلِي^(۶) آنکه پیغامبر صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ روز غدیر خُم گفت: «إِذَا أَنَا كُنْتُ مَوْلَاةً فَعَلَيْ مَوْلَاةٍ»؛ و دیگر نَصّ خَفِي^(۷) که پیغامبر گفت صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: «وَأَفْضَلُكُمْ^(۸) عَلِيٌّ وَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»، و او را بر همگنان تفضیل نهند و روزگار را از امام معصوم خالی نبینند و به دوستان اهل بیت تَوَلَّى کنند و از دشمنان ایشان تَبَرَّى کنند و تَقِيَّه رَوَا بَیْنَد و تَقِيَّه آن باشد که از بیم خلق به ظاهر به خلاف مذهب خویش کاری کنند یا سخنی گویند، و بر موزه مَسْح رَوَا بَیْنَد، بلکه بر پشت پای مَسْح کنند به ظاهر آیت: «وَأَمْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ»^۹ و نکاح صیغه رَوَا بَیْنَد و در نماز دست بر دست نهند بلکه فروگذارند و سجده نماز بر خاک یا آنچه از خاک روید رَوَا بَیْنَد^{۱۰} و در هر نماز قنوت خوانند و در رکعت دوم پس از آنکه از قرآن خواندن فارغ شوند دست بردارند و بگویند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْخَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، سُبْحَانَ

(۱) در چاپی: عَفَان. (۲) در چاپی: النَصْرِيَّة.

(۳) در چاپی: نَصْرِبْنِ المَعْمَرِ.

۴- اصل: عَمْر. متن تصحیح شادروان کسروی است. (م. د.).

(۵) در چاپی: المَكِّيَّة. (۶) در چاپی: عَلِي.

(۷) در چاپی: حَقِي. (۸) در چاپی: اَفْضَاكُم.

۹- سوره مائده ۵ قسمتی از آیه ۶ (م. د.).

۱۰- به نظر شادروان کسروی: سَجْدَةٌ ... رَوَا بَیْنَد. یا سَجْدَةٌ نماز جز بر ... (م. د.).

اللَّهِ رَبِّ السَّمَوَاتِ السُّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَ سَلَامٌ عَلَيَّ الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». و در بانگ نماز «حَيَّ عَلَيَّ خَيْرِ الْعَمَلِ» دو بار زیادت کنند و در جامه ابریشمی نماز روا نینند و لفظ آمین هر که در نماز بگوید از نماز بیرون آید و گویند این لفظ از قرآن نیست. و غُسل یوم الجمعة فریضه دانند^۱ و پس امام قرآن نخوانند و بیشتر مذهب ایشان در عبادت با بعضی از مذهب شافعی برابر است و به وقت قیام و رکوع دست بردارند و در برخاستن رکعت دوم نشستی خفیف^۲ بنشینند و اجتهاد و قیاس روا نینند البته و در اصول مذهب ایشان با معتزله برابرند در نفی رؤیت و تشبیه و خلق قرآن و حدوث صفات فعل و استطاعت الا در یک چیز و آن [خُلُود] اهل کبیره است در دوزخ که معتزله گویند چون صاحب کبیره توبه ناکرده از دنیا نقل کند او در دوزخ و عذاب مُنْخَلَد بماند، ایشان گویند نمائند بلکه شاید که ایزد تعالی بر او رحمت کند و از دوزخ بیرون آرد به فضل و رحمت خویش. اینست اصول مذهب شیعت و ایشان پنج فرقه اند:^۳

الف - زیدیه

یکی از ایشان اصحاب زید بن علی اند، آن که خروج کرد به روزگار بنو امیه و او را بگرفتند و بکشتند و پسرش یحیی بن زید^۴ بگریخت به خراسان و او را هم بگرفتند و به فرمان نصر بن سيار به گوزگانان بکشتند و گور او به از غویه^۵ است. و بنای مذهب ایشان آنست که پس از علی و حسن و حسین رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ هر علوی که معصوم باشد شاید که امامت طلب کند، باید که از فرزندان علی باشد و پارسا و معصوم. و ایشان پنج فرقه اند:

۱- الْمُغِيرِيَّة: اصحاب كَثِيرِ النَّوَاءِ^(۷) لقب او اَيْتَر^(۸) بود و نام الْمُغِيرَةَ بن سعيد.

۲- الْجَارُودِيَّة: اصحاب ابی زیاد.

۱- به نظر شادروان کسروی: ندانند. (م. د.)

۲- اصل: حقیقت. متن اصلاح شادروان کسروی است. (خفیف، یعنی سبک). (م. د.)

۳- کلمه میان دو قلاب افزوده شادروان کسروی است. (م. د.)

۴- رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م. د.) ۵- رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م. د.)

۶- اصل: از غویه. متن تصحیح مرحوم اقبال است ضمن حواشی مربوط به یحیی بن زید. (م. د.)

(۷) در چاپی: کبیره التولی. (۸) در چاپی: ائیر.

۳- الذُّكَيْرِيَّة: اصحاب ذُكَيْرِ بْنِ صَفْوَانَ.

۴- الْحَشْبِيَّة: اصحاب صُرْخَاب^(۱) الطَّبْرِي. و وقت خروج سلاح ایشان از چوب بود.

۵- الْخَلْفِيَّة: اصحاب خَلْفِ بْنِ عَبْدِ الصَّمَد.

ب - الْكَيْسَانِيَّة

اصحاب كَيْسَانَ [که]^۲ مولای علی بن ابی طالب کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ بود و مذهب ایشان آنست که امامت پس از حسن و حسین به محمد بن علی بازگشت، آن که ابن الْحَنْفِيَّة اش خوانند از آن چه مادر او را حَنْفِيَّة نام بود. و گویند او زنده است که هرگز نمیرد و در شِعْبِ رَضْوِي^۳ است پنهان تا وقت بیرون آمدن بیرون آید و جهان را بگیرد و به عدل آباد کند. و ایشان چهار فرقه اند:

۱- الْمُخْتَارِيَّة: اصحاب مُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدَةَ الثَّقَفِي.

۲- الْكَرْبِيَّة: اصحاب أَبِي كَرْبِ الضَّرِير.

۳- الْإِسْحَاقِيَّة: اصحاب إِسْحَاقِ بْنِ عُمَرَ.

۴- الْخَزْبِيَّة: اصحاب عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَزْب.

ج - الْغَالِيَّة

باز پستترین قومی از شیعه این گروه اند که کافر محض باشند و ایشان از آن گروهند که یکی از ایشان نزد علی آمد و گفت: يَا عَلِيُّ الْأَعْلَى السَّلَامُ عَلَيْكَ. عَلِيُّ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ فرمود تا او را بسوختند. پس گفت: يَهْلِكُ [فِي]^۴ إِيثَانٍ مُجِبِّ مُفْرِطٍ وَ مُبْعِضِ مُفْتَرِي^۵. و ایشان نه فرقه اند:

۱- الْكَامِلِيَّة: اصحاب ابی کامل.

۲- السَّبَائِيَّة: اصحاب عبدالله بن سبأ.

(۱) در چاپی: صرخت.

۲- کلمه داخل دو قلاب افزوده مرحوم اقبال است. (م. د.).

۳- اصل: رَضْوِي. رَضْوِي، کوهی است در هفت فرسنگی مدینه و میان این شهر و ینبوع. (م. د.).

۴- کلمه میان دو قلاب افزوده شادروان کسروی است. (م. د.).

۵- به نظر شادروان کسروی: مُفْتَرِي. (م. د.).

- ۳ - المَنْصُورِيَّة: اصحاب ابو منصور عَجَلِي.
- ۴ - الغَرَابِيَّة: ایشان گویند علی بن ابی طالب به زاغ ماند.
- ۵ - البَرِّيغِيَّة^(۱): اصحاب بُرِّيغ^(۲) بن یونس.
- ۶ - البَعْقُوبِيَّة: اصحاب محمد بن یعقوب. ایشان گویند علی هر گاه^۳ در میان ابر به دنیا آید.

- ۷ - الإِسْمَاعِيلِيَّة: ایشان اصحاب اسماعیل بن علی اند.
- ۸ - الأَزْدَرِيَّة: ایشان گویند این علی که پدر حسن و حسین است علی نیست او مردیست که او را علی الأزدری خوانند و آن علی که امامست او را فرزند نباشد که صنایع است. خاکشان به دهان.

از سید علی ابوطالب شنودم که بدان وقت که من به کوفه بودم پیری بود علوی که این مذهب داشت و ظاهر کرد و خود را می نوشت «فلان الأزدری». همو گفت که من به کوفه بودم که این علوی فرمان یافت و به حکم آنکه علوی بود معروف و معتبر او را پهلوی مشهد امیر المؤمنین علی کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ دفن کردند. آن شب از گور او گند برخاست چنانکه اهل مشهد به نفیر آمدند. مردمان و فرزندان آن علوی آن شب آن گور را باز کردند و بیست آرش فرو بردند و او را دیگر بار دفن کردند. دیگر روز گند از آنچه بود زیادت گشت و اهل مشهد به نفیر آمدند و خروج کردند تا شب دیگر فرزندان دزدیده او را از آنجا برداشتند و آنجا که خواستند بردند. اعتقاد او در احوال او تأثیر کرد که پس از مرگ بدان صفت رسوا شود. نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخِذْلَانِ.

د - الفِرْقَةُ الرَّابِعَةُ مِنَ الشَّيْعَةِ

[السَّبْعِيَّة وَ اِشْطَارِیَّة وَ بَاطِنِيَّة نِيْزَ گويند]^۴

اصل مذهب ایشان به ظاهر تشیع و دوستداری امیر المؤمنین علی است کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ و

(۲) در چاپی: برتع.

(۱) در چاپی: البرتعیه.

۳ - هر گاه، هر زمان. به هر وقت. (م. د.).

۴ - جمله داخل دو قلاب از ریاض العلماء است به نقل استاد محمد تقی دانش پژوه در مقدمه خود بر باب پنجم بیان الادیان. (م. د.).

به باطن کفر محض است و از مصر برخاسته است. [و اهل سنت گویند دویست سال پیش نیست تا این مذهب (سبعیه) پدیدار آمده است].^۱

مردی بود [که]^۲ او را بن مِیْمُون^۳ قَدَّاح خواندند و دیگر [که]^۴ آن را عیسی چهار لختان و دیگر [که]^۵ آن را فلان دندانی^۶ و هر سه کافر و ملحد بودند و با یکدیگر دوستی داشتند و به وقت طعام و شراب با هم بودند، بن میمون^۷ قَدَّاح روزی گفت: مرا قهر می آید از دین محمد و لشکر ندارم که با ایشان حرب کنم و نعمت هم ندارم، اما در مکر و حیله چندان دست دارم که اگر کسی مرا معاونت کند من دین محمد را زیر و زبر کنم. عیسی چهار لختان گفت: من نعمت بسیار دارم، در این صرف کنم و هیچ دریغ ندارم، در این قرار دادند. بن میمون قَدَّاح پسری داشت که سخت نیکوروی بود و معروف به جمال، چنانکه با آن پسر فساد کردند، بن میمون قَدَّاح دعوی طبیبی و دستکاری^۸ داشتی، این پسر خویش را موی نهاد چنانکه علویان را و عیسی چهار لختان مالی بداد تا از جهت این کودک اسباب و سازهای تجمل ساختند و خبر درافگندند که علوی است و ایشان خدمتگاران او اند و او را به تجملی عظیم به مصر آوردند و پیش او نشستندی و به تعظیم و حرمت با او سخن گفتندی و هر کسی را بدو راه ندادندی تا کار او بالا گرفت، آنگاه این مذهب بیرون آوردند و گفتند شریعت را ظاهر است و باطنی^۹، ظاهر اینست که مسلمانان بدان تعلق کردند و می ورزند و هر یک را باطنی است که آن باطن رسول صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ دانیست و جز با علی به کسی نگفت و علی با فرزندان و شیعه و خاصگان خویش گفت. و آن که باطن را دانیست از

۱ - جمله داخل دو قلاب از ریاض العلماء است به نقل استاد محمد تقی دانش پژوه در مقدمه خود بر باب پنجم بیان الادیان، (م. د.).

۲ - جمله مابین دو قلاب افزوده شادروان کسروی است، (م. د.).

۳ - اصل: بن میمون متن اصلاح شادروان کسروی است و نام بن میمون عبدالله بوده است، (م. د.).

۴ - جمله مابین دو قلاب افزوده شادروان کسروی است، (م. د.).

۵ - جمله مابین دو قلاب افزوده شادروان کسروی است، (م. د.).

۶ - کذا.

۷ - اصل: بن میمون. متن اصلاح شادروان کسروی است، (م. د.).

۸ - اصل: دستکاری. متن تصحیح قیاسی است. دستکاری = جزاجی (م. د.).

۹ - اصل: باطن. متن تصحیح قیاسی است، (م. د.).

رنج طاعت و عبادت بر آسود و پیغامبر صَلَوَاةُ اللَّهِ عَلَيْهِ رَا «ناطق» گویند و علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رَا «اساس» خوانند و میان ایشان مواضع است و ألقاب چنانکه عقل رَا «سابق» خوانند و «اول» یعنی آنکه گویند نفس از عقل پدیدار آمد و همه چیزها را در جهان نفس پدیدار آورد. و تفسیر این آیت: «وَالَّذِينَ وَالزَّيْتُونَ وَطُورِ سِينِينَ»^۱ گویند تین عقل است که همه مغز است و نفس زیتون است که همه لطافت است با کثافت آمیخته، چنانکه زیتون با دانه، و طور سینین ناطق است یعنی مُحَمَّد صَلَوَاةُ اللَّهِ عَلَيْهِ که به ظاهر چون کوه درشت بود و با خلق به شمشیر سخن گفت و به باطن در او چیزها بود، چون کوه که در او جواهر باشد. و «بَلَدُ الْأَمِينِ»^۲ اساس است، یعنی علی، که تأویل شریعت از او ظاهر شد و مردمان از بلا ایمن شدند و همچنین چهار جوی بهشت را همین تأویل کردند. غرض ایشان همه ابطال شریعت است، که لعنتها بر ایشان باد. و گویند پیغامبر عَلَيْهِ السَّلَام پدر مؤمنان است و علی مادر که پیغامبر با علی از روی علم و معرفت فراز آمد تا از هر دو علم باطن متولد شد. و گویند اول چیزی که به وجود آمد عالم عقل بود پس عالم نفس پدید آمد، آنگاه این همه مخلوقات به وجود آمدند و آدمی به نفس جزوی زنده است، چون بمیرد آن جزو به کُلُّ خویش باز رود.

اگر کسی پرسد ایشان را که عالم عقل از چه چیز پیدا آمد؟ گویند: به امر پدید آمد. چون بپرسی: به امر که پدید آمد؟ گویند: ما ندانیم و هم ما را طاقت آن نیست که حق را و صانع را بتوانیم دریافت، نه گوئیم که هست و نه گوئیم نیست، بلکه محققان توحید چنین گویند که اعتماد بر آن است، یعنی نیست، «تعالی الله عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا»^۳، بدین طریق مسلمانان را از دین بیرون بردند بعد از آنکه سخن همه از آیت و خبر رسول گویند و چون نگاه کنی معجزه مه^۴ را منکرند و گویند آنچه پیغامبر رَا، صَلَوَاةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، پیش رفته است از سه چیز بود: جَدَّ و فَتْح و خِيَال، و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل به نزدیک ایشان اینست. و گویند پیغامبر صَلَوَاةُ اللَّهِ عَلَيْهِ این شرایع از بهر ابلهان و نادانان پیدا آورد، تا ایشان را همیشه

۱ - سورة تین ۹۵ آیه ۱ و ۲. (م. د.)

۲ - اشاره به هذا البلد الامین است آیه سوم از سورة تین ۹۵. (م. د.)

۳ - سورة أسری ۱۷ آیه ۴۳ (اصل آیه چنین است: سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا... (م. د.)

۴ - مراد شق القمر است، معجزه شکافته شدن ماه به اشاره دو انگشت پیغامبر اسلام. (م. د.)

مشغول و زیر و زبر دارد و به هیچ فضول نپردازند و الا از این، شریعتها هیچ نیست و هر یکی را از احکام شریعت تأویلی نهاده‌اند و باطنی، چون به تحقیق نگری همه در ابطال شریعت کوشیده‌اند، لَعَنَهُمُ اللهُ، چنانکه گویند در معنی این خبر که پیغامبر صَلَوَاةُ اللهِ عَلَيْهِ گفت: «الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ او حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيرانِ» معنی این گور تن آدمی است که گور شخص اوست و نفس اندروست، اگر این کس باطنی باشد و خویشتن را بگذارد و احکام شریعت رنجه ندارد تن او روضه بهشت باشد، پس اگر باطن و تأویل شریعت نداند به طاعت و عبادت رنج کشد و تن او از کنده دوزخ باشد. و گویند درخت طوبی، که گویند درختیست در بهشت، هیچ جای نباشد که شاخ آن درخت آنجا نرسد، و گویند تأویل این چیز آفتابست که هر روز همه عالم را بگیرد و به هر سرائی جائی نباشد که از او شاخی فرو نیاید. و مانند این تأویلهای ساخته‌اند قرآن و شریعت و نماز و روزه و حج و ایمان را و اگر هر یک را شرح دهیم کتاب دراز گردد، اینقدر که یاد کردیم نمودار [را] بسنده باشد. و بنای مذهب ایشان بر هفت‌گانه است و به هفت پیغامبر مقررند به ظاهر، هر چند به باطن همه را منکرند و امام هفت گویند و آن که هنوز بیرون نیامده است و مُسْتَنْظَر است. «وَلِيَ الزَّمَانِ» خوانند و روز عید ماه رمضان از هر سری درمی و دانگی پستانند یعنی هفت دانگ. و ایشان را به هر شهری کسی است که خلق را بدین مذهب دعوت کند، آن کس را «صاحب جزیره»^(۲) خوانند^(۳) و از دست وی به هر شهری داعیان باشند و آن کس را که دین بر او عرضه کنند «مستجیب» خوانند، و دو تن بودند معروف در روزگار ما که ایشان به محل صاحب جزیره رسیده بودند، یکی ناصر خسرو که به یمگان مقام داشت و آن خلق را از راه برد و آن طریقت او [از] آنجا برخاست و دیگر حسن صباح که به اصفهان می‌نشست و از آنجا به ری آمد و متواری گشت و خلقی مردم را از خراسان و عراق بپراش کرد و بدین مذهب خواند. و یکی بود به غزنین که او را محمد ادیب خواندندی و داعی مصریان بود و

۱ - کلمه میان دو قلاب افزوده مرحوم اقبال است. (م. د.).

(۲) در چاپی: جریده. (م. د.).

۳ - حجت جزیره نیز گویند و حجت در عالم دعوت مرتبه چهارم است پس از امام و پیش از داعی. و جزیره یک قسمت از هفت قسمت زمین و منطقه دعوت هر حجت است. (م. د.).

۴ - کلمه میان دو قلاب افزوده مرحوم اقبال است. (م. د.).

خلقی بیحد را از شهر و روستا پیراه کرده است. و این قدر بدان نیشته آمد تا اگر کسی از این جنس سخن شنود بداند که سخن ایشانست و بدان التفات نکند و زرق ایشان نخرد. گفتیم که ایشان دو گروه‌اند:

- ۱- النَّاصِرِيَّة: اصحاب ناصر خسرو و او ملعونی عظیم بوده است و صاحب تصانیف و کتاب وَجْهُ الدِّينِ و کتاب دَلِيلُ الْمُتَحَيِّرِينَ او تصنیف کرده است در کفر و الحاد^۱ و بسیار کس از اهل طبرستان^۲ از راه برفته‌اند و آن مذهب بگرفته^۳.
- ۲- الصَّبَّاحِيَّة: اصحاب حسن صباح و او مردی تازی زبان بود و اصل او از مصر بوده است و مدعی عظیم^۴.

هـ - الفِرْقَةُ الْخَامِسَةُ مِنَ الشَّيْعَةِ الإمامية الاثنى عشرية

ایشان یک فرقه‌اند و از شیعه هیچ گروه بیش از ایشان نیست و به عراق و مازندران سخت بسیاراند و به خراسان نیز و اعتقاد ایشان همانست که پیش از این در مذهب شیعه یاد کرده آمده است و هر روز پنجاه و یک رکعت نماز کنند، فریضه همانست که معروفست و دیگر تَطَوُّع، و سجده شکر پس هر نماز واجب دارند و سوره‌ها که در او آیت سجده است نخوانند تا دو نوع سجده جمع نشود، سجده نماز و سجده تلاوت. و قربان پیش از نماز عید کنند به روزِ اَضْحَى و فُقَّاع را همچون می حرام دارند و خیر روایت کنند از پیغمبر صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: إِنَّهُ نَهَى الْحَقَّةَ، وَالْحَقَّةُ الشَّعِيرُ، و گوشت خرگوش را حرام دارند و نکاح بی‌گواه و ولی روا بینند، اما طلاق گویند بی‌گواه عدل برنیفتند و به ظاهر این آیت احتجاج کنند: «فَأَمْسِكُوهُمْ بِمَعْرُوفٍ وَفَارِقُوهُمْ بِمَعْرُوفٍ وَاشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ»^۵، گویند ایزد تعالی

۱ - در ریاض‌العلماء به نقل استاد دانش‌پژوه در مقدمه خود بر باب پنجم بیان‌الادیان اینجا آمده است: و اکنون می‌گویند که به ری آمده و متواری گشته. (م. د.).

۲ - در ریاض‌العلماء به نقل استاد دانش‌پژوه: از اهل طخارستان (به جای طبرستان). (م. د.).

۳ - در ریاض‌العلماء به نقل استاد دانش‌پژوه: از راه شده و آن مذهب گرفته.

۴ - در ریاض‌العلماء به نقل استاد دانش‌پژوه: از مصر است و گویند هنوز زنده است و به ری نشیند و مدعی عظیم است و کتابی است قدیمی که آن را اخوان‌الرضا خوانند و آن را درس گویند و آن مذهب گرفته‌اند.

۵ - سوره طلاق ۶۵ قسمتی از آیه ۲. (م. د.).

اشهاد بر طلاق شرط کرد نه بر نکاح و سه طلاق که بر جمله دهند گویند هیچ بر نیفتد قوله تعالی: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ»^۱ یعنی دفعتان، و در نماز جنازه تکبیر پنج کنند به حکم آنکه گویند آن نماز نیست، دعائیست و بی طهارت نماز جنازه روا دارند، و امامت پس از پیغامبر صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ امیر المؤمنین علی را گویند و او را از همه پیغامبران که از پیش بوده اند فاضلتر گویند و پس از او فرزندان او را گویند پس از امام به ترتیب، تا دوازده امام مستغرق شود و نامهای ایشان به ترتیب گفته اند به شرح احوال ایشان. اما امیر المؤمنین جز علی را رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ نخوانند و دیگران را امام خوانند و ابوبکر و عمر و عثمان را و فَدَك مِيرَاثِ فَاطِمَةَ رَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا روا ببینند و گویند هیچ امتی بی رجعت نبوده است چنانکه عُزَيْر^۲ و اصحاب کهف را بود و مانند ایشان را و بدین استدلال کنند قوله تعالی: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ»^۳ و دعا کردن اصحاب خویش را از واجبات دانند و دعای بد کردن بر مخالفان و ضدان خویش همچنین^۴. و اهل مذهب خویش را مؤمن خوانند، از آنچه مؤمن آن بود که به ظاهر و باطن ایمان دارد، باز آنکه به ظاهر ایمان دارد و به باطن خلاف آن باشد مُسْلِم گویند به حکم آنکه از شمشیر سلامت یافته است، اما مؤمن نباشد و بدین آیت حجت کنند: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»^۵. و بد از ایزد تعالی بینند و بقای امام دوازدهم و درازی غیبت او روا بینند به حکم نَصِي که از امام پیشین بر [او]^۶ بوده است و در این باب مر سَيِّد مَرْتَضِي را^۷ کتابی دیده ام به شرح تمام که آن را «الْمُقْنِع فِي الْغَيْبَةِ» نام کرده است. و اکنون زایچه ای دو کرده آید^(۸) به شرح اسامی و ایام و احوال دوازده امام بر مذهب ایشان بر دو صفحه تا نگرنده واقف گردد:

۱ - سورة بقره ۲ قسمتی از آیه ۲۲۷. (م. د.).

۲ - اصل: عزیز. متن اصلاح شادروان کسروی است. (م. د.).

۳ - سورة بقره ۲ قسمتی از آیه ۲۴۳. (م. د.).

۴ - اصل: و همچنین. (م. د.).

۵ - سورة حجرات ۴۹ قسمتی از آیه ۱۴. (م. د.).

۶ - کلمه داخل دو قلاب افزوده مرحوم اقبال است. (م. د.).

۷ - رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م. د.).

(۸) در چاپی: زایچه دو گروه آمد (۹). (م. د.).

نامها	كنيتها	لقبها	مولد	وفات
علي	ابوالحسن	مرضى	بمكة بعد عام الفيل بثلاثين سنة	سنة اربعين
الحسين بن علي	ابو محمد	الزكي	بالمدينة سنة ثمانية من الهجرة	بالمدينة سنة تسع واربعين
الحسين بن علي	ابو عبدالله	الشهيد	بالمدينة في السنة الرابعة من الهجرة	في سنة احدى وستين
علي بن الحسين	ابو ابراهيم	زين العابدين	بالمدينة سنة ثمان وثلاثين	بالمدينة سنة عشر وماية
محمد بن علي	ابو جعفر	الباقر	بالقبة سنة تسع وخمسين	بالمدينة سنة تسع عشر وماية
جعفر بن محمد	ابو عبدالله	الصادق	بالمدينة سنة ثلاث وثمانين	سنة تسع [أول] ثمان واربعين وماية
موسى بن جعفر	ابو ابراهيم	الكاظم	سنة ثمان وماية	سنة اربع وستين وماية
علي بن موسى	ابو الحسن	الرضا	بالمدينة سنة ثمان واربعين وماية	بطوس سنة ثلاث ومانين
محمد بن علي	ابو جعفر	التقي	بالمدينة سنة خمس وتسعين وماية	سنة عشر [بين] ٢ ومانين
علي بن محمد	ابو الحسن	التقي	بالمدينة سنة اثني عشر ومانين	سنة اربع وخمسين ومانين
الحسين بن علي العسكري	ابو محمد	الزكي	سنة اثنين وثلاثين ومانين	سنة ستين ومانين
محمد بن الحسن	ابو القاسم	المهدي	بشور من رأى سنة خمس وخمسين ومانين	

١ - كلمة داخل ذو قلاب افزوده شادروان كسروي است. (م. د.).

٢ - كلمة داخل ذو قلاب افزوده شادروان كسروي است. (م. د.).

نام کشتندگان	مادران	گورها	عمر
عبدالرحمن بن ملجم	فاطمه بنت اسد	بالغری ^۱ بکوفه	ثلاث و ستین
جعده بنت ^۲ اشعث بن قیس	فاطمه بنت الرسول	بالمدينة	سبع و اربعین
شمر و سنان لعنهما الله	فاطمه بنت الرسول	بکربلاء	سبع و خمسين
هشام	شهربانو بنت یزدجرد	بالمدينة	اثنان و سبعون ^۳
ابراهیم بن ولید	قریبه بنت الهشیم بن محمد بن ابی بکر	بالمدينة	ستین
منصور	حمیده البربریه	بالمدينة	خمیس و ستین
هارون الرشید	أم البنین	بمقابر قریش	ست و خمسين
مأمون	نخیزران	بطوس	خمیس و خمسين
أم الفضل بنت مأمون	سمانه	بمقابر قریش	خمیس و عشرين
المستعین	حدیثه	بسر من رأی	اثنین و اربعین
المتوکل ^۴	حکیمه	بسر من رأی	ثمان و عشرين

۱ - اصل: بالقری. متن اصلاح شادروان کسروی است. (غری نجف اشرف است). (م. د.).

۲ - اصل: بن. متن اصلاح شادروان کسروی است. (م. د.).

۳ - اصل: سبع و عشرين. متن اصلاح شادروان کسروی است. (م. د.).

۴ - به نوشته شادروان کسروی متوکل در ۲۴۸ کشته شده است، یا مُصَنَّف سَهو کرده و یا لفظی قبل از کلمه المتوکل افتاده است. انتهی. (خلیفه وقت معتمد بوده است نه متوکل). (م. د.).

و مذهب ایشان آنست که دوازده امام معصومند و هر یکی را معجزه‌ای و کرامتی است و هر یکی در حیوة خویش با شیعه خود ظاهر بوده‌اند و فتاوی و جوابهای ایشان پیدا است و هر یک به وقت وفات خویش مر آن دیگر را معین کرده است که امام او خواهد بود پس از وی تا به حسن عسکری برسید و او امامت پس از خویشتن به پسر خویش حوالت کرد و گفت اوست مهدی و قائم الزمان. و ولادت او به سامره بود سنه خمس و خمسين و مائین و آنجا سردابی است می‌گویند این کودک در آنجا رفت و ناپیدا شد و مردمان بدان سردابه روند به زیارت و از تاریخ ولادت او تا این غایت که این کتاب تصنیف کرده آمد دویست و سی سال قمری باشد و الله اعلم بالحقیقه و الصواب.

مذهب خوارج

ابتدای مذهب خوارج و پیدا آمدن مقاتل [ایشان]^۱ از گاه حرب صفین بود که میان امیرالمؤمنین علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ و معاویه بود و مدت آن حرب دراز کشید و سبب دراز کشیدن حرب آن بود که به حرب ایشان هرگز ابتدا نکردی^۲ و چون ایشان از حرب باز گشتندی^۳ او نیز یاران را از حرب ایشان باز داشتی و الا آن کار آنچنان دراز نکشیدی، تا یک روز جنگ سخت شد و یک روز مالک بن الأشتر النخعی پیش جنگ درآمد و کار ساخت که در آن ساعت یک رویه کند. معاویه مَرَّ عَمْرُوبِنِ الْعَاصِ را گفت: به نزدیک تو هیچ حیلست هست؟ گفت: به نزدیک من یک حیلست مانده است و پس و آن حیلست آنست که بفرمائی تا در لشکر هر چه مُصْحَفِ قرآنست جمع کنند و مصحفها بر سر نیزه‌ها کنند و بانگ بر آرند که میان ما و شما حَکَمِ کتابِ خدای تعالی است و بدانچه از کتابِ خدای تعالی بیرون آید ما رضا دهیم و همچنان کردند و یاران علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، بدین سبب از حرب باز ایستادند، هر چند علی گفت آن زرق و حیلست است سخن او نشنودند و گفتند مردمانی که با ما به کتاب خدای تعالی کار می‌کنند ما با ایشان بهیچ حال حرب نکنیم و تکلیف کردند

۱ - کلمه میان دو قلاب افزوده مرحوم اقبال است. (م. د.).

۲ - اصل: نکردند. متن اصلاح شادزوان کسروی است (فاعل فعل حضرت علی است). (م. د.).

۳ - اصل: گشتند (متن تصحیح قیاسی است). (م. د.).

امیرالمؤمنین علی را تا یاران را از حرب بازداشت. در این میان مالک‌الاشتر و یاران او حرب سخت می‌کردند و یاران علی گفتند مالک را از حرب باز خوان، علی کس فرستاد به مالک تا دست از حرب باز بدارد. گفت: کار به یک ساعت درآمده است صبر باید کرد تا این کار نیک‌رو گردد. یاران علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بر علی شمشیرها کشیدند و گفتند اگر او را از حرب باز نداری ما ترا بکشیم. علی به نزدیک مالک اشتر کس فرستاد و گفت اگر این حرب از برای من می‌کنی مکن نباید^۱ که تا به من رسی مرا کشته باشند، آنجا رنج تو ضایع گردد. مالک چون این سخن بشنود غمناک شد و دست از حرب برداشت و آنجا آمد که علی بود و آن جماعت را ملامت کرد. ایشان شمشیرها بکشیدند و روی بدو نهادند تا علی در میان رفت و آن فتنه را بنشانند. آنگاه کس فرستادند به لشکرگاه معاویه [که]^۲ از این که کرده‌اید^۳ در برداشتن مصحفها غرض چه بوده است؟ گفتند: چندین هزار مسلمان کشته می‌شود، دو حکم بیرون باید کرد از هر دو لشکر تا در این باب آنچه ایشان کنند رضا دهند. هر چند امیرالمؤمنین علی گفت: این همه غدر است و تلبیس، فایده نداشت و یاران او فرمان نکردند و گفتند چنان باید کرد که ایشان می‌گویند و بر این جمله قرار دادند و از آن جانب عمرو و عاص را اختیار کردند. علی گفت: من عبدالله عباس را بفرستم از جانب خویش، همه قوم علی گفتند البته ما رضا ندهیم از آنچه پسر عم تست، بیگانه‌ای باید فرستاد. بوموسی اشعری را نامزد کردند و به اتفاق خویش بنی‌رضای علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، بزخاست^۴، اگر نه آن رأی را امضا کردی. به دست ایشان در مانده بود و می‌گفت: لَا رَأَى لِمَنْ لَا يُطَاعُ. و بوموسی اشعری مردی بود سلیم‌دل^۵ و عمرو و عاص از جمله دُهاة جهان بود، هم به نخستین مجلس بوموسی را بفریفت: اولاً او را بر خویشتن مقدم کرد به رفتن و نشستن تا هر چه گوید ابتدا بوموسی گوید، آنگاه عمرو و عاص چنانکه خواهد گوید و بوموسی این عَشْوَه بخرد و

۱ - مرحوم اقبال صورت متن را به «مبادا» اصلاح کرده و در پاورقی بدان تصحیح اشاره کرده است اما آن تصحیح مورد انتقاد شادروان کسروی قرار گرفته است بدان دلیل که «نباید» خود به معنی مباداست. (م. د.).

۲ - کلمه داخل دو قلاب تصحیح قیاسی است. (م. د.).

۳ - اصل: کرده‌ای. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

۴ - کلمه مشکوک است. احتمال افتادگی در عبارت نیز می‌رود. (م. د.).

۵ - مرحوم اقبال صورت متن را به «ساده‌دل» تغییر داده و در حاشیه متذکر آن شده است اما این تغییر مورد انتقاد شادروان کسروی قرار گرفته، بدان دلیل که سلیم‌دل، به معنی همان ساده‌دل است. (م. د.).

پیش از عمر و عاص می‌رفت و زیر دست او می‌نشست و مدت دراز بر این بگذشت و عمر و عاص کار بر مراد خویش یافته بود و مراد خویش در دل بوموسی اشعری ترتیب می‌کرد، تاروزی او را گفت: یا ابا موسی من تدبیری کرده‌ام و چیزی اندیشیده در مصلحت مسلمانان و آن آنست که در بزرگی علی سخنی نیست، اما مردمان شام او را نمی‌خواهند و معاویه خود شایسته این کار نیست چندانکه می‌اندیشم هیچ کس بدین شغل از تو سزاوارتر نیست که از صحابه ترا حق هجرت است. بوموسی تن بدین حدیث در داد و عمر و عاص را گفت: چون مرا حکم کرده‌اند خویشتن را چگونه اختیار کنم؟ عمر و گفت: تو خویشتن را اختیار مکن، تو مرد خویشتن یعنی علی را از کار بیرون بر تا من ترا به کار در آرم که مصلحت در اینست. بوموسی گفت: سخت صواب آید^۱. بر این قرار دادند تاروز و عده فراز آمد و بسیار خلق از هر دو طرف جمع شدند و بوموسی درآمد و عمر و عاص از پس او می‌رفت تا بنشست و خلق چشم نهاده بودند تا چه پدیدار آید. بوموسی برخاست و خطبه کرد و خدای تعالی و رسول علیه السلام را بستود، آنگاه گفت شما این حکم در گردن ما دو تن کردید و ما مدت دو ماه این کار [را]^۲ پیش و پس نگریستیم و تدبیر کردیم پس صواب چنان می‌بینیم که علی را از این شغل [بیرون]^۳ آریم چنانکه انگشتی از انگشت و انگشتی خویش از دست راست [به در]^۴ کرد و در دست چپ کرد. پس عمر و برخاست و خطبه کرد و گفت چنانکه بوموسی علی را از شغل بیرون آورد من معاویه را در این شغل آوردم، و بوموسی چنان طمع می‌داشت که عمر و عاص چنانکه وعده کرده است بوموسی را مُسَمی کند بدان، چون نکرد بوموسی تنگدل گشت و بانگ کرد یا غدار یا طرار دروغ گفتمی و غدر کردی، و مثل تو چنانست که ایزد تعالی در قرآن گفت: قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «مَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثُ^۵»، عمر و بن العاص گفت دروغگوی و طرار توئی و مثل تو چنانست که ایزد تعالی در قرآن گفت: قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: «كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَشْفَاراً^۶» و

۱ - شادروان کسروی صورت صحیح کلمه را «آمده» می‌داند. (م. د.)

۲ - کلمه میان دو قلاب افزوده مرحوم اقبال است. (م. د.)

۳ - کلمه میان دو قلاب افزوده مرحوم اقبال است. (م. د.)

۴ - کلمه میان دو قلاب افزوده مرحوم اقبال است. (م. د.)

۵ - سورة اعراف ۷ قسمتی از آیه ۱۷۶. (م. د.)

۶ - سورة جمعه ۶۳ قسمتی از آیه ۵. (م. د.)

گفت و گوی در میان قوم افتاد و با یکدیگر عذر کردند و از یکدیگر باز پراکنندند. و گروهی به خان و مان خویش باز رفتند و در آن باز رفتن گروهی از یاران علی جمله شدند و گفتند علی بر این حکم حکمین چرا رضا داد و از حکم خدای چرا اعراض کرد، بدین که او کرد کافر گشت و ما را با او حرب باید کرد، تا دیگر باره مسلمان شود و از این گناه توبه کند یا او را بکشیم. بر این سخن ایستادند و آن مذهب آن روز پدید آمد و آن چند تن که ابتدا این سخن کرده بودند قاعده این مذهب بنهادند و خلق را بدین مذهب دعوت می‌کردند و علامت و شعار میان ایشان این بود: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» تا قوی گشتند و سه چهار هزار تن در این بیعت جمله شدند و علی را خیر دادند و علی آن قوم را که مقدمتر بودند بخواند و نصیحت کرد و پند داد، هیچ فایده نداشت و به قول او کار نکردند. آنگاه گفتند تا ما در لشکر می‌باشیم ما را مقصودی حاصل نیاید، صواب آنست که ما جدا شویم تا کاری توانیم کردن، پس از لشکر علی جدا شدند و به نهر وان جمع گشتند و فساد و غارت بر دست گرفتند و علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ صبر و احتمال می‌کرد تا از حد بگذشت، علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ برخاست و نزدیک ایشان رفت و چند تن از معروفان و متکلمان ایشان را بخواند و گفت: پشت من به شما قوی بود و یاران من بودید به چه حجت این عصیان آوردید، ایشان گفتند: ما یاران تو بودیم تا تو مسلمان بودی، چون کافر گشتی ما از تو برگشتیم و اگر به گناه اعتراف آری و توبه کنی و مسلمان شوی ما همچنان متابِع تو باشیم و اگر نه با تو حرب کنیم، یا ترا بکشیم یا همه کشته شویم. علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ گفت: من^(۲) چه گناه کردم؟ گفتند: تو به حکم مخلوقات رضا دادی و از حکم خدا روی گردانیدی و خدای تعالی می‌گوید: «مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»^۳. علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ گفت: آن روز حکمین، من شما را گفتم که زرق و غدر است که ایشان می‌کنند، شما فرمان من نکردید و به اکراه مرا و یاران مرا از حرب باز داشتید، اکنون از این جهت با من چه می‌گوئید؟ ایشان گفتند: بلی ما نیز آن روز کافر بودیم و خطا کردیم چنانکه تو کردی، اکنون توبه کردیم و دیگر باره

۱ - اصل: آن. متن تصحیح شادروان کسروی است. (م. د.).

۲ - سورة مائده ۵ قسمتی از آیه ۴۴. (م. د.).

(۲) در چاپی: این.

مسلمان شدیم، تو نیز به کفر^۱ خویش مقرر آی و دیگر باره مسلمان شو. علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ گفت: سُبْحَانَ اللهِ مِنْ پيش از همه خلق روی زمین ایمان آورده‌ام و با پیغامبر خدای تعالی هجرت کرده‌ام و در پیش او مبارزان را افکنده‌ام تا امروز به وقت پیری خویشتن به کفر گواهی دهم و مسلمان شوم دیگر باره و همه رنج خویش ضایع کنم و اگر کسی دیگر ترادر حادثه مؤمنی حکم کند چرا کافر شود، نه ایزد تعالی خصومتی را که میان زن و شوی افتد حکم فرمود قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «فَاتَّبِعُوا حُكْمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحُكْمًا مِنْ أَهْلِهَا»^۲ و نه در قیمت صیدی که در حَرَم کشته شود به حکم دو عدل فرمود، قَالَ عَزَّ مَنْ قَائِلٌ: «يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ»^۳ و بعد از آن به حُكْم حَكَمِينَ رضا ندادم و شما مرا به ستم بدان آوردید و آنچه ایشان کردند معلوم گشت که غدر و تلبیس بود، اگر من خود بدین رضا دادمی چرا کافر گشتمی و مانند این حُجَّتْهَا آورد تا هزار و پانصد مرد به رجعت باز آمدند و توبه کردند و دیگران بدان اعتقاد بد خویش اصرار نمودند و به نهر و ان لشکرگاه ساختند و اعتقاد کردند که بنده به گناه صغیره و کبیره کافر شود و هر مسلمانی را که یافتندی زن و مرد و خرد و بزرگ بکشتندی و علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ احتمال می‌کرد و هر روز ایشان را پند می‌داد و سود نمی‌داشت. تا روزی او را خبر دادند که دو تن با دو زن و دو خر بدیشان برگزشتند ایشان را بگرفتند و از مذهب ایشان پرسیدند، یکی گفت او ترساست و این زن اوست، او را و زن او را بگذاشتند تا برفت و تعرض نکردند و آن دیگر را [که]^۴ گفت مسلمانم بکشتند و زن او را نیز بکشتند و فرزندی که آن زن داشت در شکم هم هلاک کردند. چون آن خبر به امیرالمؤمنین علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ رسید گفت در این کار شاید توقف کردن، برنشست و روی به حرب ایشان نهاد. ایشان را به خدای تعالی و به دین و شریعت چنانکه شرطست [بخواند]^۵، اجابت نکردند بلکه تمرد زیادت نمودند و به حرب ابتدا کردند تا آن جنگ

۱- اصل: به گفتار. متن تصحیح شادروان کسروی است. (م. د.).

۲- سوره نساء ۴ قسمتی از آیه ۳۵. (م. د.).

۳- سوره مائده ۵ قسمتی از آیه ۹۵ (در متن آیه به جای «ذوی» «ذوا» آمده است). (م. د.).

۴- کلمه میان دو قلاب افزوده شادروان کسروی است. (م. د.).

۵- کلمه میان دو قلاب افزوده شادروان کسروی است. (م. د.).

کرده شد، و ایشان را بکشتند. و صاحبُ التَّذِیة^۱ که پیغامبر صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ عَلَی را گفته بود نشان او نیافتند^۲ پس از آنکه بسیار بجستند و آن قِصّه معروفست. و این مذهب از آنگاه باز در میان خلق پیدا آمد و ایشان علی را و هر کس را که پس از او بوده است مُنکرند. و به همه روزگاریها طایفه‌ای از ایشان بوده‌اند، در میان ایشان فُصْحَا و نُحْطَبَا و مُسَبَّرَانِ عَظِیْمِ خَاسْتَه‌اند چون نَافِعِ أَرْزَقِ و قَطْرِي بْنِ الْفَجَاءَةِ التَّمِيمِي و ضِحَّاكِ بْنِ قَيْسِ و مانند ایشان. و ایشان پانزده فرقت باشند:

- ۱- الْأَرْزَقِيَّة، اصحاب نافع بن أَرْزَقِ.
 - ۲- النَّجْدَات، اصحاب نَجْدَةَ بْنِ عَامِرِ الْخَنْفِي.
 - ۳- الْعَجَّارِدَة، اصحاب عَبْدُ الْكَرِيمِ [بن] عَجْرَدِ.
 - ۴- الْخَازِمِيَّة، اصحاب شُعَيْبِ بْنِ خَازِمِ.
 - ۵- الثُّعَالِبِيَّة، اصحاب ثَعْلَبَةَ بْنِ عَامِرِ.
 - ۶- الْجَرُودِيَّة، اصحاب عَبْدِ اللهِ بْنِ جَرُودِ.
 - ۷- الصُّفْرِيَّة، اصحاب زِيَادِ [بن] الْأَصْفَرِ.
 - ۸- الْإِبَاضِيَّة، اصحاب عَبْدِ اللهِ بْنِ إِبَاضِ.
 - ۹- الْحَقْصِيَّة، اصحاب حَقْصِ بْنِ الْعِقْدَامِ.
 - ۱۰- الْبَيْهَسِيَّة، اصحاب أَبِي بَيْهَسِ بْنِ هَيْصَمِ.
 - ۱۱- الْيَزِيدِيَّة، اصحاب يَزِيدِ بْنِ أَنَيْسَةَ.
 - ۱۲- الشُّمْرَاخِيَّة، اصحاب عَبْدِ اللهِ بْنِ شُمْرَاخِ.
 - ۱۳- الْفَضْلِيَّة، اصحاب فَضْلِ بْنِ عَبْدِ اللهِ.
 - ۱۴- الضُّحَّاكِيَّة، اصحاب ضِحَّاكِ بْنِ قَيْسِ.
 - ۱۵- الْبِدَاعِيَّة، اصحاب يَحْيَى بْنِ أَصْرَمِ، و بر خویشان تقطیع بهشت گواهی دهند.
- این گروه خوارج و مذهب ایشان در اصل یکیست و هر یکی را ازین قوم که یاد کردیم

۱- رجوع شود به حواشی مرحوم اقبال. (م. د.).

۲- اصل: نیفتد. متن تصحیح شادروان کسروی است. (م. د.).

۳- کلمه میان دو قلاب افزوده مرحوم اقبال است. (م. د.).

۴- کلمه میان دو قلاب افزوده مرحوم اقبال است. (م. د.).

قضیه و خروج عظیم بوده است. و جرودیان را تهمت کنند گروهی از عوام بدانچه ایشان را عمل اَضِیع کنند و گویند از خشم علی می‌کنیم، اما این سخن را اصلی نیست. و در بیان این مذهب سخنان بسیار در اکثر کتب واقع شده آنچه مجمل آن که به صحت پیوسته بود مرقوم شد و اگر به تفصیل خواهند از کتاب أَحْسَنُ الْكِبَارِ طلب نمایند.

باب پنجم

در پیدا کردن حکایات و نوادر گروهی که بیرون آمدند
و دعویهای محال کردند، گروهی دعوی خدائی و
گروهی دعوی پیغامبری^(۱)

[۱ - مسیلمة]^(۲)

گویند که چون یاران مسیلمه ازو معجزه طلب داشتند او تخم مرغی در شیشه به ایشان نمود و گفت: این تخم مرغ را در این شیشه من کرده‌ام. و ایشان ازو بسیار تعجب کردند. و

(۱) این عنوان در جنگ ۴۸۲ کتابخانه آقای دکتر مهدوی به نقل استاد دانش پژوه چنین است: در بیان جمعی که دعوی الوهیت و نبوت کردند.

(مرحوم اقبال در دنبال عنوان فوق میان دو قلاب افزوده است [این باب بدبختانه در دست نیست]، اما خوشبختانه باب مذکور را استاد محمدتقی دانش پژوه از جنگا مورد اشاره استخراج و با مقدمه و حواشی سودمند در فرهنگ ایران زمین سال دهم صفحات ۲۸۲ تا ۳۱۸ به چاپ رسانده‌اند. و اینجا آن باب با توضیحات ایشان و به نام ایشان آورده می‌شود. (م. د.)

(۲) این عنوان در نسخه نیست. استاد دانش پژوه از تحفه (ص ۱۳۷) و تجارب السلف (ص ۱۹) افزوده‌اند و به اقرب احتمالات مصنف پس از عنوان شرحی ولو به اختصار از احوال مسیلمة و کارهای او آورده بوده همچنانکه در دیگر موارد از این باب آورده است. راجع به مسیلمة به حواشی مرحوم اقبال در پایان کتاب (ص ۹۸) رجوع فرمائید. (م. د.)

آن حيله چنانست که چون خايه مرغ را در سرکه ترش نهند چند شبانه روز نرم شود چنانکه به سوراخ شیشه در توان کرد. و چون آب سرد بر آن ریزند. به حال اصلی باز آید و این ظاهر و معلوم است.

معجزه دیگرش آنکه کبوتر پر بریده‌ای به مردم نمود و گفت: پر این کبوتر به دعا درست می‌کنم که پرواز کند. پس آن کبوتر را در خانه برده توقف بسیار کرد و آواز دعای او را مردم می‌شنیدند. بعد بیرون آمد و کبوتر را رها کرد، پرواز نمود. مردم تعجب کردند و بیشتر برو معتقد شدند. و آن حيله چنان بود که پرهای بریده را نگاهداشته چون به خانه رفت و آن پرهای بریده را در پرهای دیگر وصل کرد و درست شد. و آلت آن حبه (؟) بود و این عمل را صیادان دانند، اما آن قوم از غایت حماقت ندانستند.

گویند روزی مُسَیْلَمَه از رَحَال^۱ نام شخصی که از معتقدان او بود [پرسید]^۲ که از سوره‌های کوچک که به محمد رسول (صلعم) فرود آمده چه یاد داری؟ گفت: سوره «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ»^۳ و تا آخر خواند. پس او خود را گران ساخت. چنانکه گفتی که وحی به او می‌آید. آنگاه گفت: خواهر این سوره در این وقت نزد من فرود آمد: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْخَمَاهِرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ هَاجِرِ إِنَّ شَانِيكَ لَكَافِرٌ» رَحَال پرسید که خماهر چیست؟ او گفت: کوثر چیست؟ رَحَال گفت: کوثر حوضی است در بهشت. مُسَیْلَمَه گفت: خماهر جویست که آب حوض [کوثر]^۴ از آن بیرون می‌آید.

[۲] - اخبار طَلِيْحَةَ بْنِ خُوَيْلِدِ الْأَسَدِيِّ

یکی از مبارزان و مُقَدِّمان عرب طَلِيْحَةَ بود از بنی اسد. در عهد پیغمبر (صلعم) مسلمان شده بود. چون پیغمبر رحلت فرمود او مرتد شد و دعوی پیغمبری نمود و خلقی بر او جمع آمدند و رکوع و سجود از نماز برداشت و گفت: به من وحی آورد فرشته‌ای که نام او بورائیل است. و این مهمل بر خلق خواند: «مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِتَغْفِيرِ وَ جَوْهَكُم وَ فَتْحِ أَدْبَارِكُمْ فِي

۱ - این کلمه گاه به صورت «رحال» و گاه به صورت «رجال» آمده است قیاساً تصحیح شد. (م. د.)

۲ - کلمه میان دو قلاب افزوده استاد دانش پژوه است. (م. د.)

۳ - سوره ۱۰۵ قرآن کریم که دارای سه آیه و مکی است. (م. د.)

۴ - کلمه میان دو قلاب افزوده استاد دانش پژوه است. (م. د.)

[ال]صَّلَاةُ أَذْكَرُوهُ اغْفِرْ قِيَاماً». و زکوة و صدقه از خلق برداشت. مردم با او متفق شدند تا خلقی از بنی‌اسد و غطفان و عَتِيبَةُ بنِ حُصَيْنٍ با همه اهل قبیله فزازه با او متفق شدند و خالد بن ولید روی به ایشان نهاد و حرب سخت کردند و طَلِيحَةَ با برادر خود آن شب به طَلِيحَةَ لشکر رفته بودند و بر طَلِيحَةَ مسلمانان زد و آن شب طَلِيحَةَ با عَکَاشَةَ بنِ مُحْصِنٍ بود و ثابت بن اَقرَمٍ^۱ این هر دو از یاران پیغمبر (ص) بودند و از بَدْرِیَانِ بودند. آن شب هر دو به دست طَلِيحَةَ کشته شدند و مسلمانان از آن حال خیر نداشتند تا روز دیگر خبردار شدند و مسلمانان بدان خشم حرب سختی کردند و طَلِيحَةَ در خیمه نشسته بود گلیمی در سر کشیده و خلق را به نصرت و آمدن فرشتگان وعده می‌کرد و به مدد جهت کافران و عَتِيبَةُ بنِ حُصَيْنٍ هر ساعت از پیش خلق بازگشته به نزد^۲ طَلِيحَةَ آمده می‌گفت: هنوز فرشتگان نیامدند؟ او گفت ذوالنور و بورائیل آمدند. گفت^۳: هم اکنون بیایند. و او^۴ و جماعتی از بنی فزازه که جهد بیشتر می‌کردند و غلبه از ایشان بود. پس چون مسلمانان غلبه کردند عَتِيبَةُ باز آمد و همان سؤال کرد و همان جواب شنید، لگدی بر سر طَلِيحَةَ زد و گفت: وَيْحَكَ يَا كَذَّابٍ. پس بازگشت و بنی فزازه را از حرب باز گردانیده گفت: از بهر این کذاب خود را به باد ندهید و خود به هزیمت بازگشت و همه بنی فزازه بازگشتند و مسلمانان^۵ عَتِيبَةَ را به اسیری گرفتند و مردم پراکنده شدند و مسلمانان کشتن عظیم کردند و طَلِيحَةَ اسبی دونده به دست آورده بود و اشتری رونده. چون حال چنان بدید خود بر آن اسب نشست و زن خود را بر آن اشتر [نشانده] و روی پاز پس کرد و روی بر بست به رسم عرب تا کسی او را نشناسد و گریخت و به شام رفت به خدمت آل حنیفه که ملوک غسان بودند التجا برد و تا ابوبکر خلیفه بود در آنجا توقف کرد و چون خلافت به عُمر بنِ خَطَّابٍ رسید و شهرهای شام به دست خالد و أَبُو عُبَيْدَةَ جَرَّاحٍ بیشتر گشاده شد، طَلِيحَةَ مسلمان گشت، نیتِ إِحْرَامِ بست و به مکه آمد و حج گزارد و از آنجا به مدینه آمد و عمر را دید و حال خود باز گفت.

۱ - اصل: اقوم. متن تصحیح قیاسی است. و او ثابت بن اَقرَمٍ بنِ ثعلبَةَ بنِ هَدِيٍّ بنِ العجلانِ البلوی حلیف انصارست و

صحابی بدری. (لغتنامه دهخدا). (م. د.)

۲ - اصل: بود. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.)

۳ - ظاهراً: و گفتند. (م. د.)

۴ - او یعنی عَتِيبَةُ. (م. د.)

۵ - اصل: مسلمان. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.)

۶ - کلمه میان دو قلاب افزوده استاد دانش‌پژوه است. (م. د.)

عمر گفت: چگونه ترا توانم دوست داشت اگر تو چنان دو مسلمان، عَکاشَةُ بن مُحصِن و ثابت بن اقرم^۱ را کشتی؟ طَلِيحَه گفت: اگر خدای تعالی دو مسلمان را به دست من شهادت کرامت کرد و عزیز گردانید من در آن وقت جوان کافر و جاهل بودم و امروز گهمل و مسلمانم و تائب، ممکنست ایزد تعالی ایشان را شفیع من گرداند و خطای مرا ببخشد و عفو کند و دل ترا بر من رحیم گرداند. حاصل که در اسلام کارهای بزرگ کرد خاصه در حرب جلولا بالشکر پارسیان در قادسیه و بسیار مبارز کشت. و او و عمرو معدی [کرب] ^۲ به حرب با هم بودند و آن مبارزتها می کردند و آخر در مسلمانی رفت.

[۳] - قِصَّةُ أَسْوَدَ كَذَّابِ يَمَنِي

أَسْوَدَ از یمن بیرون آمده دعوی پیغمبری کرد و رسول (ص) در آن وقت مریض بود و معاذبن جبَل و جماعتی از اصحاب پیغمبر (ص) در یَمَن بودند. چون او غلبه گرفت همه فرار کردند. آن خبر به رسول (ص) رسید. حضرت فرمود نامه‌ها به اطراف نوشتند که او را بگیرند و بکشند. و او زنی کرده بود از زنان معروف بانعمت و عشرت و تبع بسیار. از آن زن پیدا شده که او پیغمبر است. چون آن زن با او نشست و احوال او معلوم کرد که او دروغ‌نست برادران فرستاد و ایشان را بر آن داشت که او را بکشند تا این زن خلاص یابد و هم در خدمت پیغمبر (ص) ایشان را حقی باشد. ایشان اجابت کردند و هر شب خَلْقی در سرای او به حراست مشغول بودند و آن زن را کاری از پیش نمی رفت. تا شبی آن زن او را در خانه‌ای که دیوارش به طرف کوی بود خوابانید و در را بست و با برادران [و] ^۴ جماعتی از مسلمانان که پنهان بودند [و] ^۵ سخن یکی کرده، ^۶ دیوار را سوراخ کرده در آمدند و سر او را بردند و او چنان غَزیدنی کرد ^۷ که همه پاسبانان آواز او را شنیدند و گفتند این چه بانگ بود؟ زن گفت: پیغمبر خدا هست و به او وحی آمد، شمارا چه بود! ایشان را باز گردانید، روز

۱- اصل: اقوام. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

۲- کلمه میان دو قلاب افزوده استاد دانش پژوه است. (م. د.).

۳- رفت، یعنی در حالی که مسلمان بود مُرد. (م. د.). ۴- اصل: بدون واو است. (م. د.).

۵- اصل: بدون واو است. (م. د.). ۶- سخن یکی کرده، یعنی متفق القول شده.

۷- اصل: کرده. (م. د.).

دیگر معاذبن جبیل که حاکم یمن بود و دیگر مسلمانان آمدند و بر در سرای آسود تکبیر گفتند و سر او را پیرون آورده انداختند. و مسلمانی به یمن آشکار شدند. چون خبر قتل او به حضرت رسول (ص) رسید شادی کرد و فرمود مُسَیْلَمَه را نیز بخواهند کشت. و بعضی گویند کشتن آسود بعد از رحلت رسول (ص) بود.

[۴] - اخبار اخطلِ ضبعی کذاب

اخطلِ ضبعی^۱ از بنی قیس بن ضبَعَة بن ثعلبه بود در عهد عمر خطاب دعوی پیغمبری کرد و خلقی را از بکر بن وائل از راه برد و گفت: نبوت میان من و قریش به دو نیم بود، ایشان نیمه خویش بردند و اکنون نبوت منست. خبر او به عمر آوزدند، عمر فرمود تا او را حاضر کردند و نگاهداشتند تا او را روزی نزد خود خواند و گفت: تویی که دعوی نبوت می کنی؟ اخطل چون از حبس تنگ آمده بود گفت: منم که این دعوی می کنم و این بیت خواند، بیت:

وَ مِنْ عَجَبِ الْآيَامِ أَنْكَ حَاكِمٌ عَلِيٌّ وَ إِنِّي فِي الْوِثَاقِ أَسِيرٌ
عمر فرمود تا او را گردن زدند.

[۵] - اخبار مختار ثقفی

محمد بن یزید المبرّد در کتاب کامل^۲ آورده که مختار بن ابوحبیده بن مسعود الثقفی در اصل هیچ مذهب نداشت که بر آن اعتماد بودی و کس به طریقه و مذهب او واقف نبود. اوّل از جمله خوارج بود، باز دعوی رَفُض کرد و خلق را به امام محمد حنَفِیّه خواند. باز دعوی پیغمبری نمود و علم وحی. در آن کشته شد.^۳ و عمّ او سعد بن مسعود الثقفی از جمله شاگردان و خدمتگاران حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بود و اغلب بنی ثقیف در آن حدود تقیه نمودند و شاعری^۴ در شأن او گفته:

لو تتبعنا اولنا علی - لاتجد من جمیعهم نقیضا (؟)

۱ - اصل: ضبعی. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

۲ - (ج ۲ ص ۱۶۴ چاپ ۱۳۰۸ مصر). این ارجاع از استاد دانش پژوه است. (م. د.).

۳ - اصل: شده (یعنی در سر این ادعا به قتل رسید). (م. د.).

۴ - اصل: شاعران. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

و عباس بن سهل الساعدهی روایت کرد که در آن وقت ولایت مرزید بن معاویه را بود و عبدالله بن زُبَیر در مکه بود. مختار آنجا آمد و گفت دست پیش آر تا با تو بیعت کنم به خلافت به شرط آنکه هیچ کار بی من نکنی، و اول کسی که پیش تو آید من باشم و چون کار تو تمام گردد، ولایت نیکویی به من دهی. عبدالله گفت: با من بیعت کن به کتاب خدای و سنت رسول (ص)، این شرطهای دیگر ندانم. مختار خواست که باز گردد، عبدالله به مراد او بیعت ازو گرفت و مختار پیش او ایستاد و حُصَین بن نُمَیر را نیزید به جنگ عبدالله زُبَیر فرستاد و مکه حصار شد و مختار آنجا بود و یاران حُصَین بن نُمیر حربها کردند تا خبر رسید که یزید پلید مرد و حُصَین بن نُمیر باز گشت و پنج ماه مختار پیش عبدالله زُبَیر ماند و چشم داشت که او را ولایتی دهد چنانکه وعده کرده بود، چون آن وعده وفا نیافت برخاسته^۱ به کوفه آمد و به مردمان کوفه چنان نمود که او رسول محمد خَنَفِیَه است و نام او داعی کرده است که خون حضرت امام حسین (ع) طلب کند و شیعه اهل بیت را مجتمع ساخت و به هر جا می رفت خلق را دعوت می کرد تا جمعی او را اجابت کردند. چون عبدالله زُبَیر ابراهیم بن محمد بن طَلْحَه را به امیری کوفه فرستاد^۲ عُمَر بن سَعِد اَبی وَقَاص نزد وی رفت و گفت مختار اینجاست و خلق را به مذهب شیعه می خواند و اگر خواهی که امارت به تو ماند او را بطلب و بگیر و بکش و اگر نه در فتنه آن مانی^۳ حاصل که از مختار کاری در باب دین سر نزد، غیر از آنکه ایزد تعالی خواست که کشندگان حضرت امام حسین (ع) به دست او کشته شوند و انتقام بکشند و چون این کار به آخر رسید مُصْعَب بن زُبَیر آمد به حرب مختار و او را در سرای امارت کوفه در حصار گرفت و با همه یاران کشت.

[۶] - اخبار بیان بن سَمعان التمیمی

ابوالقاسم عبدالله بن احمد الکعبی در کتاب مقالات از ثمار بن زیان روایت کند که بیان دعوی پیغمبری کرده گفت: هر گاه من ستاره زهره را بخوانم نزد من آید و گفت: امامت

۱ - اصل: برخواسته. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

۲ - اصل: فرستاد و. «واو» زائد می نمود حذف شد.

۳ - اصل: و اگر در فتنه آن مانی «؟». متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

مخصوص امام محمد حنفیه است و او وصیت کرد عبدالله بن محمد پسر خود را^۱ و مراقیم و وصی پسر خود کرد. و او گفت که محمد بن حنفیه به جبیل رضوی زنده است و هرگز نمیرد و مونس او فرشتگانند و پاسبانان او دو شیر و دو پلنگ است. و دعوی بیان بن سمعان آنست که جان امام محمد مهدی، که خلق در انتظار او بیند، به طریق تناسخ در تن او آمده و خلقی از اهل کوفه برو گرد آمدند تا خبر وی به ابن هبیره^۲ رسید، و او امیر عراق بود از جهت بنی امیه، بنان را گرفت و گفت: تو چه مردی؟ گفت: من پیغمبر خدایم و خدا مرا در قرآن یاد فرموده که «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدًى»^۳ و مراد من بوده‌ام. ابن هبیره^۴ فرمود تا او را به دار کردند و هلاک شد.

[۷] - اخبار عبدالله بن حرب بن عمرو

جاحظ گوید عبدالله بن حرب بن عمرو دعوی نبوت کرد و گفت جان محمد حنفیه در شخص او آمده و او [دارای] علم غیب است و از همه دفینه‌ها و گنجها خبر دارد و این حال در سنه تسع و عشرين و مائة بود به اول خروج ابومسلم در ولایت مروان جمار و خلقی جمع کرد و اصفهان را گرفت و هیچ کس به او نپرداخت تا خود در ضلالت هلاک شد.

[۸] - اخبار مُغْبِرَةَ بن سعید الکوفی

این مرد اولاً مذهب شیعه داشت بعد از آن دعوی نبوت کرد و گفت جان امامان اگرچه در تاریخها پراکنده باشد اما همه یکی اند و اول امامان حضرت آدم بود، چون او رفت روح در تن نوح آمد، چون او رفت روح در تن ابراهیم آمد و همچنین تا به موسی و عیسی و محمد علیهم السلام، آنگاه آن جان^۵ به علی آمد پس به حسن پس به حسین (ع) پس به خود اضافه کرد. و گویند ابوهریره العجلی الکوفی این بیتهای را نزد ابوجعفر محمد بن علی

۱ - اصل: پسر خود بن محمد. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

۲ - اصل هبیره. متن تصحیح استاد دانش پژوه است و « تعلیقات پایان کتاب. (م. د.).

۳ - سوره آل عمران ۳ آیه ۱۳۸. (م. د.).

۴ - اصل هبیره. متن تصحیح استاد دانش پژوه است و « تعلیقات پایان کتاب. (م. د.).

۵ - اصل: آن جهان. متن تصحیح استاد دانش پژوه است. (م. د.).

الباقر (ع) فرستاد. شعر:

ابا جعفر انت ابوبی اخیه (؟) و ارضی لما یرضی به و ابایع

ابیبار (؟) حال یحسون علیکم احادیث قد صافت علیه الاصابع

احادیث افشاها المغیره فیکم و شر الامور المحدثات البدایع

و خروج مُغَیْرَه در زمان خلافت^۱ [خالدبن] عبدالله القسری امیر کوفه بود و مرد فصیح و خطیب بود و روز جمعه به منبر کوفه خطبه می خواند که مُغَیْرَه با پنجاه تن به مسجد جامع آمدند و نعره زدند. خالدبن عبدالله گفت این کیست؟ گفتند: این مُغَیْرَه بن سعید است که خروج کرده. او در سر منبر مدهوش شد و از آن دهشت گفت: «اطعمونی» و بایستی گفتم^۲ «اسقونی». مردمان خندیدند و او را به بددلی منسوب کردند و در آن معنی شعرها گفتند. چون مردم او را ملامت بسیار کردند عذر خواست و گفت خطا گفتم و به آیه قرآن احتجاج نمودم که «فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي»^۳ و مُغَیْرَه را گرفت و کشت.

[۹] - اخبار اَبی منصور المعروف بِالکِشْف، لَعْنَةُ الله عَلَيْهِ

این مرد از کوفه بود و لقب او کِشْف و گفت: به آسمان هفتم بودم و حق تعالی دست بر سر من فرود آورد و گفت: برو ای فرزند و خلق را به من خوان! و گفتم در معنی این آیه را «وَاِنْ يَرَوْا كِشْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا»^۴ آن کِشْف منم. و در قرآن عزیز آمده «کِشْفًا» و «کِشْفًا» هر دو قرآنست و معنی «قطعا» باشد و واحد او «کِشْف» باشد. مذهبش آنکه حرامها را حلال کرد و همه طاعتها را از خلق برداشت و گفت: صانع به صورت مردیست از نور تاجی بر سر نهاده، قرآن ردای اوست. پیرهن او از توریه است و شلوار او از زبور است. تعالی اللهُ عَنْ ذَلِكَ. چون خبر این مرد به یوسف بن عمرو رسید، و او امیر عراق بود، فرمود تا او را به دار کردند.

۱ - کلمه خلافت زائد است. یا اینکه نام خلیفه افتاده است. (م. د.).

۲ - اصل: فلیامتنی که کفی. متن تصحیح قیاسی است. استاد دانش یزوه پس از کلمه اطعمونی [ماء] و بعد از کلمه

کفی (گویا به جای اینکه گفتم) افزوده اند. (م. د.). ۳ - سوره بقره ۲ قسمتی از آیه ۲۴۹. (م. د.).

۴ - سوره طه و ۵۲ قسمتی از آیه ۴۴. (م. د.).

[۱۰] - خیر الراعی

کتایبست که آن را کتاب «مقالات» خوانند. فراز آرنده آن کتاب، ابوعیسی بن هرون الـوَرّاق. گوید که در عهد ایالت و حکومت سلیمان بن عبدالمَلِک الأموی مردی بیرون آمد که او را جهودان «رَعنا» می خواندند اما به «راعی» معروفتر بود. خلقی از جهودان به او گرد آمدند و او خلق را به زهد و پارسایی و ترک مظالم دعوت کرد و گفت: من مقدمه مه‌دیم و خلق را به دین یهودی خواند و شیعه او از جهت او دعویها و برهانهای عظیم کردند و گفتند: روزی در خانه نماز کرد چوب آن خانه همه سبز [شد] و برگ برآورد. و گفتند در یک روز او را به چند شهر دیدند و به تاریخ آن روز از شهرها نامه آمد. و گفتند او را در دمشق به زندان کردند و هر روز به نزدیک او خوردنی یافتند. و یک روز از آنجا غایب شد و در زندان همچنان بسته بود و چون جهودان او را بسیار رنجه کردند ناپیدا گشت و خلقی از جهودان به او گرویدند و هنوز از طبقه او هستند. گویند که او فرشته بود، وَاللّهُ یَعْلَمُ^۱.

[۱۱] - اخبار ابوعیسی الاصفهانی

در روزگار ابوجعفر منصور مردی از جهودان بیرون آمد او را ابوعیسی اصفهانی می خواندند^۲ او مرد درزی بود از اهل نصیبین که او را ابواسحق بن یوسف نام بود. به خلق گفت که او رسول مسیح است و پیش از مسیح پنج رسول او بخواهند آمد بدو^۳ از آن جمله یکی را گفتند که او خود عیسی بن مریم بود و گفت که ناحیتی است که یاران موسی (ع) آنجا باشند و میان دنیا و آنجا دریایست که در ریگ می رود، در هفته ای شش روز چنین است و در روز شنبه آن ریگ بر جای خود بایستد و نرود. از این جنس تَرّهات بسیار می گفت و خلق برو گرد آمدند و در شبانروز ده نماز فریضه کرد و گفت هر که را در شب جنابت باشد و خود را نشوید تا هفت روز پاک نشود. و دو خمس واجب کرد، یکی از بهر

۱ - کلمه داخل دو قلاب قیاساً اضافه شد. (م. د.)

۲ - جمله «گویند که او...» در اصل بعد از عنوان اخبار ابوعیسی الاصفهانی آمده بود، اما پیداست که مربوط به خیر الراعی است لذا به اینجا نقل کردیم. (م. د.)

۳ - اصل: می خواند. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.)

۴ - اصل: و پیش از رسول پنج مسیح او بخواهند آمد بدو (۴). متن تصحیح قیاسی است با تغییر دادن جای کلمات. و ضمیر او به مسیح باز می گردد، و بدو یعنی به ابوعیسی.

پاران و دیگری از بهر خزینۀ مسیح، تا به وقت بیرون آمدن^۱ خزینہ باشد او را. آخر الامر کشتندش.

[۱۲] - اخبار و قصه مَقَنَّع

این مردی بود^۲ از قریه کازہ مرو نام او هاشم حکیم بود. در کودکی به آموختن شَعَوْدَه و نیرنجات رنج بسیار دیده، چون بزرگ شد شوخ جَلد برآمد. اولاً دبیر خالِد بن ابراهیم الذَّهلی^۳ بود باز دبیر عبدالجبار بن عبدالرحمن الأزدی بود که خلیفۀ ابومسلم بود. در آن اوان جنگ میان عبدالجبار و حرب^۴ بن زیاد، در مَرُو الزَّوَد واقع شد. در آن حرب مَقَنَّع با او بود و زخمی به چشمش رسید. و یک چشمش ناقص شد، پس از آن قِنَاعی^۵ به روی فرو گذاشت و از آن پس او را مَقَنَّع خواندند. چون حَمَید بن قَحْطَبَه به ولایت خراسان آمد مَقَنَّع در ده خویش متواری شد و ابتدای مذهب خود در چند مکان و محل ظاهر کرد و مردم را به خود خواند و داعیان تعیین کرد. جماعتی به کَش و سُغْد^۶ و نُحْشَب فرستاد تا مردم را از راه بردند. مردی عُمَر سو بخی^۷ نام بود، از نواحی [و] دیهها او^۸ خلق را به مذهب او راست داشت. او را خواند^۹ و مسعد کان (؟) نام مردی به ده نیازی نیز او را اجابت کرد. این قوم در آنجا خروج کردند و خلق را کشتند. سلطان از ولایت بیرون تاخته به مَقَنَّع رسولی فرستاد. او به نزد ایشان رفت و منکر شد. ایشان لب آب که گذرگاه بود نگاه داشتند که کسی عبور نکند. آخر آن ملعون از آب گذشت. چون در میان آن قوم مَهَمّ او قوی شد دعوی خود ظاهر کرده گفت:

ایزد تعالی در صورت آدم خود را به خلق نمود، باز در صورت نوح، باز در صورت

۱ - اینجا استاد دانش پژوه افزوده‌اند: [او در] که ضروری نمی‌نماید. (م. د.)

۲ - اصل: بود که. «که» زائد می‌نمود و حذف شد. (م. د.)

۳ - اصل: الدهلی. متن از تاریخ بخارا است. (م. د.) ۴ - اصل: ضرب. متن از تاریخ بخارا است. (م. د.)

۵ - قِنَاع: روسری. سرانداز. (م. د.)

۶ - اصل: به کمیل و مسعد. متن تصحیح استاد دانش پژوه است. (م. د.)

۷ - اصل: فروخی. متن تصحیح استاد دانش پژوه است. و از تاریخ بخارا تأیید می‌شود. (م. د.)

۸ - در تاریخ بخارا، سویخ از نواحی کَش است. (م. د.)

۹ - «او را خواند» زائد می‌نماید. (م. د.)

ابراهیم، باز در صورت موسی، باز در صورت عیسی، باز در صورت محمد (ص)، باز در صورت ابومسلم، باز در صورت هاشم^۱ که مُقَنَّع باشد. و بر سر نامه‌ها نام خود چنین نوشت که «مِنَ السَّيِّدِ الْهَاشِمِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» و از آن شَعْوَذَه‌ها و حیلَه‌ها به خلق نمود تا آن ابلهان و سلیمدلان ماوراءالنَّهر به وی فریفته شدند و هر جا که بود او را سجده کردند و در حروب به نام او نصرت خواستند و ندا کردند که: «یا هاشِمُ انصُرنا». و می‌فرمود که چیزها از مردم می‌دزدیدند و به یک جایی که او می‌گفت پنهان می‌کردند، چون مردم آن را می‌جُستند^۲، می‌گفت که می‌دانم کجاست و از آنجا بیرون می‌آوردند که او نشان داده بود. و اگر لشکری به حرب مسلمانان می‌فرستاد ایشان [را]^۳ به فتح و ظفر وعده می‌داد، اگر فتح مسلمانان را بود می‌گفت که چون مرا کراهتی از شما بود شما را خِذلان کردم. و شأن او عظیم شد و کارهای بزرگ او را برآمد. و در ماوراءالنَّهر موضعی است که آن را سیام^۴ خوانند حصار عظیمی بنا کرد و بسیاری از مسلمانان را کشت. و مَلِکِ ترکستان را خواند و او را به غارت ماوراءالنَّهر وعده داد تا خلقی به آن سبب هلاک شدند و هر روز مرد و لشکر او زیاد می‌شد و روی خود را به کس نمی‌نمود و پنجاه هزار کس از اعیان با او متفق و مجتمع شدند. روزی بزرگان لشکرش جمع شده سجده کرده تَضَرَّع و زاری نمودند و طلب دیدار کردند. گفت: یک بار موسی طلب دیدار کرد من تجلّی خود به کوه افکندم موسی بیهوش شد و طاقت نیاورد، یک بار قوم موسی دیدار خواستند، صاعقه‌ای به ایشان گماشتم. اگر شما دیدار من خواهید حال همین خواهد بود. ایشان گفتند: آرزو داریم که یک دیدار ببینیم، آنگاه همه هلاک شویم روا داریم. چون دانست که استقصا می‌کنند گفت: اکنون چندین تن از میان خود اختیار کنید تا به ایشان دیدار بنمایم، اگر ایشان طاقت بیاورند شما را نیز بنمایم. ایشان هفتاد تن از پیران را از میان خویش گزیدند. فرمود تا ایشان سه روز پیوسته روزه دارند و بامداد روز چهارم پیش او روزه بگشایند، طعام بخورند و او را ببینند. آن قوم همچنین کردند و آن ملعون فرموده بود تا شربت‌ها ساخته بودند با زهر قاتل

۱ - اصل: ابوهاشم. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

۲ - یعنی جستجو می‌کردند. (م. د.).

۳ - کلمه میان دو قلاب افزوده استاد دانش‌پژوه است. (م. د.).

۴ - اصل: سنام. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

آمیخته و جای نشستِ خویش در صُفّه‌ای ساخته بود در مقابل آفتاب و آن همه صُفّه‌ها را به دیبا و جامهٔ مصقول آراسته و جواهرهای درخشان و آینه‌ها و چراغها و قندیلها آویخته و تعبیه کرده و در آن میان خود را تختی بلند ساخته و پردهٔ مُکَلَّل فرو آویخته و در مقابل آن هفتاد کرسی گذاشته، بعد از آن مردمان را طلب کردند و بدان کرسیها نشانند و هر یکی را شربت‌ی دادند و آنگاه حجاب را کشیدند تا چشم ایشان در میان آن شعاعها و سرخیها بر مُقَنع افتاد و همه بیکباره به رو^۱ درافتادند و بیشتر را مرده برداشتند و دیگران بعد از لمحه‌ای همه مردند و دعوی او بدین سبب عظیمتر شد و دیگر کسی حدیث دیدار نیارست گفت. و ابتدای دعوت او در سنهٔ اجدی و خمسین و مائه بود و تا سنهٔ ثلث و ستین و مائه کشید و هلاک او در این سال بود. بعد از آن چندان لشکر را از مسلمانان کشت و یک چند ابو عون عبدالملک بن [هرثمه]^۲ با او حرب کرد به ائتفاق مُسَیِّب بن زُهَیْر الضُّبَی، و همیشه صد زن با جمال در حصار داشت شب و روز با ایشان شراب می خورد و عشرت می کرد و کسی را در آن حصار نمی گذاشت و هر چه آرزو و در بایست او بود می آوردند تا به در حصار و به خادم می سپردند تا او به جایگاه می رسانید. چون دانست که اهل اسلام غلبه کردند و قوت گرفتند و به گرد حصار درآمدند، فرمود زنان را به عادت گرد کردند و طعام دادند بعد از طعام شراب آوردند، زهر قاتل در او کرده، هر زنی را یک شربت داد. و ابو علی محمد بن هرون الکشی گفت که از آن زنان یکی جَدّهٔ من بود که مگر آن زن از آن گمانی برده بود، آن شربت را نخورد و به گریبان فرو ریخت و همچون زنان دیگر خود را افکند و دزدیده می نگریست مُقَنع برخاست شمشیر کشیده خادم و ساقی را کشت، بعد از آن آتش تندی در تنور عظیم افکند و خود را در آتش انداخت. چون زمانی شد من برخاستم مُقَنع سوخته بود و از او هیچ اثر نمانده و در همهٔ حصار غیر از من کسی نبود. بر در حصار آمدم و بانگ کردم و خود و رخت و اسباب خود را از مسلمانان امان خواستم و از سوخته شدن مُقَنع خلق را خبر کردم و در حصار را گشودم و مسلمانان درآمدند و آن فتنه آخر شد.

۱ - اصل: بر او. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.)

۲ - کلمهٔ میان دو قلاب افزودهٔ استاد دانش پژوه است و از تاریخ بخارا تأیید می شود. (م. د.)

[۱۳] - قصه بابک خرم‌دین

ابوالحسن علی بن سهل^۱ گوید که پدر بابک مردی بود از ناحیه سواد که او را عامر بن احد^۲ می‌گفتند به ناحیه اردبیل افتاد به دهی که آن را عالوباد^۳ می‌گفتند. و زن یک چشمه^۴ لابه کار^۴ از آن ده زن کرد، که نام او «ماهرو» بود و او را از این زن بابک آمد و یک پسر دیگر^۵ و آن مرد مُرد. پس آن زن شوهری دیگر کرد و بابک را پیورید تا وقتی که بزرگ شد و قابضی^۶ آن ده را به او دادند.

بابک سازندگی آموخت و سرود خوش می‌گفت. همه روز کارش آن بود تا در اردبیل کار به ایشان دشوار شد و نتوانستند توقف نمایند از آنجا رفتند به ناحیه‌ای که آن را میمند^۷ خوانند آنجا مقام کردند و بابک خربزه‌ها و سایر مینوه‌ها و هر چیزی که در آن ده بود می‌گردانید و می‌فروخت و به جهت مردم طنبور می‌زد و سرود می‌گفت. تا روزی به موضعی افتاد که آن را نوالند^۸ می‌گفتند و آن چند پاره ده است که از [آن] محمد بن داود^۹ الأزدی بوده و اهل آن ده مزدکیان و خرم‌دینان بوده‌اند. و مذهب مزدک را پیش از این گفتیم. و ایشان خارجیان مغان باشند و رئیس ایشان مردی بود که او را جاودان بن شهرک^{۱۰} نام بود. آن بابک به خانه ایشان افتاد و خرواری خربزه داشت رئیس خربزه را از او خریده بها داد و او لختی طنبور زد و سرود گفت. رئیس را خوش آمد، چرا که بابک بسیار ملیح بود و نیکو رو و خوش آواز.

رئیس او را نزد خود نگاه داشت و ضمان همه چیز او شد. بابک آنجا ماند در خدمت

۱ - در کتاب جنبشهای دینی ایرانی (ص ۲۸۶)، نوشته مرحوم دکتر صدیقی، ابوالحسن علی بن مُر آمده است.

۲ - به نوشته سمعانی (ورق ۵۶ رو): مردوس. (م. د.).

۳ - کذا و شاید: بلال آباد مذکور در الفهرست (ص ۴۹۴ چاپ مصر). (م. د.).

۴ - کذا و ظاهراً: بلایه کار، به معنی تباهاکار. (م. د.). ۵ - نام این پسر را عبدالله نوشته‌اند. (م. د.).

۶ - قابضی، تحصیلداری و محصلی مالیات. (م. د.).

۷ - اصل: میمه. متن تصحیح قیاسی است و میمند از روستاهای اردبیل است. (م. د.).

۸ - کذا: و شاید: نذ. (م. د.).

۹ - در الفهرست: رواد. (جنبشهای مذهبی ص ۲۸۸). (م. د.).

۱۰ - اصل: حادان بن شعرک. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

جاودان و زن جاودان به بابک عاشق شد و ناحفاظی نمود. و گویند که آن زن زهر به جاودان داد و بمرد. پس خاتون یاران جاودان را جمع کرد و گفت که نجاودان وصیت کرد که بابک را ریاست و تقدم دهید. ایشان همه اطاعت کردند. و اول کاری که کرد جماعتی از عرب یمنی را که در مقامی جمعیت نموده بودند بر ایشان تاخت و همه را کشت و آن نواحی را گرفت پس دست به غارت و کشتن مسلمانان گشاد و محمّد بن داود بالشکری قصد او کرد^۱ و شکسته باز آمد. و ولات آذربایگان^۲ قصد او کردند و همه به هزیمت باز گشتند و ولایات بسیار گرفت و مال بی قیاسی به دست آورد و خلقی بر او مجتمع شدند و مسلمانان را می کشتند و غارت می کردند و قریب یکصد هزار مرد بر او جمع شدند و او خود را «الهادی المُنْتَقِم رُوحِ الْأَنْبِيَاءِ» نام کرد و دعوی خدایی نمود و معتصم^۳ دو امیر بالشکر بسیار فرستاد و همه منهزم باز آمدند، تا معتصم افشین را فرستاد، و او خیزدین کاوس الاسروشنی بود، و بوذَلْفِ عِجَلِي را با او^۴ فرستاد و گفت آنچه کنی به مشورت بوذَلْفِ کن و لشکر را در مضایق مبر و به آهستگی آن کار پیش گیر. و^۵ مدت سه سال ماند در آن حرب و معتصم نامه ای به امرای اطراف نوشت و گفت: هر که بابک یا سر او را نزد من آرد او را صد هزار درم بدهم. چون کار به بابک تنگ شد خواست بگریزد و به مَلِیک روم پیوندد یا با او مواضعت نماید. رسولان فرستاد^۶ سهل بن سُنْباط^۷ که والی از میر^۸ بود از آن حال خبر یافته به مغافصه راه بر او گرفت و به معتصم نامه نوشت، و گفتند که او خود به زنهار سهل آمده بود. سهل به افشین از حال او نامه نوشت و گویند که افشین صد بدره درم به سهل فرستاد و بابک [را]^۹ با برادرش بستند [و]^{۱۰} نزدیک معتصم آورد به سامره و آنجا به دارش کردند و برادرش را به بغداد فرستاد تا در آنجا به دار کردند. این قصه در سنه ثلاث و عشرين و مائین بود و مدت غلبه بابک بیست و دو سال بود. و محمّد آیوب روایت کند از واقدبن عمرو که

۱ - اصل: کردند. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

۲ - اصل: واوریحکان. متن تصحیح استاد دانش پژوه است. (م. د.).

۳ - اصل: معتصم با، «با» زائد می نمود حذف شد. (م. د.).

۴ - اصل: به او. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.). ۵ - ظاهراً: و او.

۶ - اصل: فرستاده. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

۷ - اصل: اسباط. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.). ۸ - کذا و ظاهراً: از من یا از منستان. (م. د.).

۹ - [را] قیاساً افزوده شد. (م. د.). ۱۰ - [و] قیاساً افزوده شد. (م. د.).

چنان داشت که هر که را می‌خواست بکشد می‌فرمود که شلوارش را بیرون می‌کردند و نگاه می‌داشتند. چون کار او به آخر آمد آن شلوارها شمر دند بدین عدد مردم آمد. در جهان از او سخت‌دلتر و بیرحمتر کافری نبود. و جامه او حریر سرخ بودی و کمرها ساخته بود که او و یاران او [...] ^۱ و در کمرها جلاجله‌های بسیار درآویخته، هر گاه که شراب خوردی او و یاران کمرها بریستندی و دست بر دست گرفته پا فرو کوفتندی ^۲ لَعَنَهُمُ اللَّهُ أَبَدَ الْأَبَدِينَ.

[۱۴] - اخبار علی بن محمد المبرقی

این مرد در بصره خروج کرد و دعوی امامت نمود. خلقی بر او جمع آمدند و مردی صُعلوک و تازنده ^۳ بود و روایت کرد محمد بن الحسین از محمد بن سمعان المَظَّطَّبِ او گفت: من طبیب مبرقی بودم روزی او مرا گفت: چند بار حق تعالی تَبُوت بر من عرضه کرد، من نپذیرفتم. گفتم: چرا نپذیرفتی؟ گفت: این کار را عقیله‌ها ^۴ بسیار است و بارهای گران دارد، ترسیدم که حق آن بتمامی نتوان گزاردن، هم بدین امامت قناعت کردم به وحی و الهام و به خواب. و چهارده سال درین کار ماند و چندین لشکر را کشت ^۵ تا مَوْفَق ^۶ او را در معرکه گرفت و کشت و سرش را به بغداد فرستاد.

[۱۵] - اخبار حسین بن منصور بن مخمّی خَلّاج

در رساله‌ای که هارون عبدالعزیز الکاتب الاوراحی ^۸ تصنیف کرده در اخبار او چنین خواندم که او حسین بن منصور مخمّی خَلّاج بود از بیضای فارس ^۹ و پدرش منصور در آنجا صنعتی داشت و عمرو بن لیث خراج از او خواست. او جوابی بی‌وجه داد. عمرو بن

۱ - کذا و شاید: کمرها ساخته بود خود و یاران را. (م. د.).

۲ - اصل: کوفتند. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.). ۳ - اصل: بازنده. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

۴ - اصل: انکار را عقیله‌ها (۹) متن تصحیح قیاسی است «عقیله، عهد و پیمان». (م. د.).

۵ - ظاهر: شکست. (م. د.).

۶ - مراد طلحة بن متوکل برادر معتمد خلیفه عباسی است. (م. د.).

۷ - استاد دانش‌پژوه بعد از کلمه مخمّی علامت پرسش (؟) گذارده‌اند. در کتابهای دیگر این کلمه را به همین

صورت آورده‌اند. (م. د.). ۸ - کذا و شاید: الاوراقی. (م. د.).

۹ - از دهی به نام تور در شمال شرقی بیضا. (م. د.).

لیث او را کشت و جدش محمی مُغ بود و بر مُغی مرد. اما این حسین حلاج یکچند حلاجی کرد و بعد از آن خدمت خانقاه صوفیان کرد و شاگرد ابوالادیان^۱ صوفی بود در مکه و علم طامات صوفیان از او آموخت و آخر الامر میان [او]^۲ و عُمَر^۳ [مکی]^۴ لجاجی افتاد و عُمَر مکی او را زد و سوگند خورد که او را پیش والی مکه بَرَد تا او را ادب کند و حسین حلاج از او گریخت و به هندوستان رفت و شش سال آنجا ماند و نیرنجات و مسخاریق و احتیالها آموخت و دعوی علم کیمیا کرد و پنجاه مرد با او متفق شدند، از این قوم هر یکی را صوفی^۵ پوشانیده و عصا و زَکُوَه^۶ داد و به بصره درآمد با این قوم، زهد و تقوی و پارسائی ظاهر کرد، و از سخنان سهل بن عبدالله التُسْتَری طُرْفی یاد گرفت و خلق را نصیحت کردن گرفت و پند داد تا دو تن از مُعْتَمَدان بصره مرید او شدند، یکی مُحَمَّد بشر الحَلَّاب بصری و دیگری شاکر بن احمد بن عبدالله بن عمران و هر دو مرید توانگر و مُنعم بودند و نعمت از او دریغ نداشتند و او دعوی خود ظاهر کرد، گفت: هر که در طاعت تن خود را مهذب کند و بر مفارقت لذتهای نفس صبر کند به درجه مقربان رسد و بتدریج بشریت از او بیرون شود و بجز شخص نماند، آنگاه روح ایزد تعالی در او آید، چنانکه در عیسی مریم آمد. و آن شَعُوذَه‌ها و نیرنجها به مردمان نمودن گرفت و باز خود را مهدی خواند و خلقی بر او فتنه شدند و کار او کشید تا سنه احدی و ثلثمائه. آخر الامر کشتندش. و او دعویهای عظیم کرد و بیشتر طریق شریعت بود. و عبدالله مُحَمَّد اصفهانی روایت کند که حسین حلاج قصد اصفهان کرد و به هشت فرسنگی اصفهان نزول نمود با جماعتی از یاران خود و جای فراخ و خوش گرفت و کار خود آنجا ساخت. پس نامه‌ای نوشت به اعیان اصفهان و ایشان را به خود بخواند و گفت: حق نزدیک شما آمد. خلقی رو به او نهادند. یکی از اعیان اصفهان به دیدن او آمد و سخن او شنید و گفت: مرا از کرامات و بُرها [نها]^۷ی خود یکی بنما! حسین

۱ - ابوالادیان، ابوالحسن بصری از بزرگان صوفیه قرن سوم است و چون مناظره بسیار کردی او را ابوالادیان گفتند (لغتنامه دهخدا). (م. د.).

۲ - کلمه میان دو قلاب افزوده استاد دانش پژوه است. (م. د.).

۳ - اصل: عمرو. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

۴ - کلمه میان دو قلاب افزوده استاد دانش پژوه است. (م. د.).

۵ - صوف، جامعه پشمین. (م. د.). ۶ - زَکُوَه، کوزه آب. (م. د.).

۷ - کلمه میان دو قلاب افزوده استاد دانش پژوه است. (م. د.).

گفت: برهان بسیار است لیکن حالا یکی به تو بنمایم. پس غلامی که در پیش او بود گفت: ما را بزغاله‌ای فربه بخر و بیاور! غلام رفت و بزغاله‌ای فربه آورد ابلق. حلاج فرمود در حضور او بزغاله را کشتند و پوست کنندند. و هم در مقابل او تنوری بود [فرمود] تا آن تنور را تافتند و بزغاله را در آن تنور گذاشتند و سر تنور را گل گرفتند پس چون زمانی دیر برآمد اصفهانی رفت و سر تنور را باز کرد. چون ملاحظه نمود افتاد و بیهوش شد. چون به هوش آمد حلاج بخندید. پرسید که ترا چه شد؟ گفت: آن بزغاله را بعینها زنده می‌بینم در آن تنور که در کنار سبزه چرامی‌کند و از پیش حلاج بیرون دوید چون مدهوشان، گنده‌پیری که در آن همسایگی بود به او برخورد و آب بروی زد تا به هوش باز آمد، گفت: ای جان مادر مگر آن بزغاله دیده‌ای؟ گفت: آری. گفت: زنه‌ار که به آن فریفته نشوی که آن حیلت و زرق است که آن زرق نموده. دست اصفهانی گرفت و در سرای خود آورد که پهلوی سرای حلاج بود، به او نمود که زیر آن تنور سوراخی فراخ نموده آنگاه که بزغاله را کشتند و به تنور آویختند و سر تنور را به گل گرفتند، از طرف من کسان او آمدند، آتش و آن بزغاله را ازین سوراخ بیرون کشیدند و گیاه سبز آوردند و درین تنور نهادند و هم بدان رنگ این بزغاله را به دست آورده بودند در آنجا کردند و سوراخ را درست کردند. آنگاه ترا فرمود که سر تنور را باز کردی. گنده‌پیر چون این حال به اصفهانی نمود، او به حال خود باز آمد و دانست که همه افعال او زرق و حيله است.

دیگر هم در اصفهان روزی این حسین حلاج از بامی به بامی پرید و این حيله را از هندوستان به دست آورده بود که ایشان عادت دارند از چوب رُمح یا خَیْزَران چوبهای باریک سازند و تراشند و حریر چینی را بر آن چسبانند تا همچو [پَر] آمرغان شود و در زیر بغل استوار کنند و پیراهن محکم نو پوشند و سرهای آستین را استوار کنند تا باد در زیر آن نرود. آنگاه هر دو پَر را که استوار کرده باشند بچنباتند روزی که باد آید پریدن گیرند. و این چنین بسیار بوده. و مردی در روزگار معتصم از مناره سامره فرو پرید، و آن درازترین مناره‌هاست، که به این طریق گزندش نرسید. دیگر گویند روزی حلاج به روی آتش

۱ - کلمه میان دو قلاب افزوده استاد دانش‌پژوه است. (م. د.).

۲ - کلمه میان دو قلاب افزوده استاد دانش‌پژوه است. (م. د.).

سوزان رقص کرد که پابره‌نه بود و گزندش نرسید. و حيلة آن چنانست که طلق را حل کنند به گل سرخ و سرکه، آتش درو کار نکنند. ما خود بارها دیده و تجربه کرده‌ایم.

دیگر ابوالحسن کاتب مروزی گوید: روزی حلاج را گفتم که تو دانی حق صحبت و دوستی من با تو چگونه مؤکد است و مدتها است که ترا معتقدم می‌خواهم که یکی از کرامات خود به من نمائی! گفتم: سخت^۱ همچنین باشد. پس شبی ترتیب صحبتی کرد و انواع اطعمه حاضر کرد. بعد از طعام شراب آوردند چون قدحی چند خورده شد من و عده خود را تقاضا کردم و گفتم: «الْحَرُّ مَا وَعَدَ وَفَا»^۲ حلاج گفت: می‌خواهی که خورالعین را به رأی العین ببینی؟ گفتم: چرا نخواهم. در حال حلاج چیزی بلند خواند و دست بردست زد از گوشه‌ای گویا که زمین شکافت و دو کنیزک پیدا شدند که هرگز ازین نیکوتر ندیده بودم، جامه‌های حریر سبز پوشیده و هر دو بر جای خود ایستادند زنانی نیک^۳ لیکن هیچ حرکتی از ایشان پیدا نشد و من متعجب به ایشان نگریستم و شراب می‌خوردم. چون شراب در من اثر کرد، من حلاج را گفتم: چرا نگویی تا ایشان با ما کرشمه کنند و سخنی گویند تا راحت ما زیاده شود. حلاج بانگ بر من زد و گفت: اگر نه حق خدمت و صحبت ما و تو بود می‌دیدم که چه به روزگار تو می‌آوردم، ندانی که شخص روحانی را دستوری نباشد تا در عالم جسمانی سخن کند و خود را خشم‌آلود کرد و دست به دست زد و بانگ کرد و هر دو صورت در حال ناپدید شدند. من زمانی متخیر ماندم و یاران ما پراکنده شدند. من و حلاج ماندیم. پس گفتم که تو دانی من ترا می‌شناسم و دانم که همه کار تو حيلة است، به حق دوستی^۴ باید که مرا معلوم کنی که در این دو صورت کسه منظور می‌شدند^۵ چه حيلة نمودی؟ خندید و گفت: مرا از تو چه پنهان باید کرد، اما بشرط آنکه مرا رسوا نکنی. من آن شرط کردم و عهد نمودم. مرا به خانه دیگر بُرد و به من نمود^۶ دو باخه^۷ عظیم که به زیر آن

۱ - کذا. ۲ - یعنی: آزاد سرد چون وعده کند به وعده وفا نماید.

۱ - کذا.

۳ - ظاهراً: زمانی نیک، (م. د.).

۴ - اصل: به حق دوستی که. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

۵ - منظور شدن، دیده شدن. (م. د.).

۶ - اصل: نمود که. متن تصحیح قیاسی است. (نمود = نشان داد). (م. د.).

۷ - باخه، کشف، سنگپشت، لاکپشت. (م. د.).

دو صورت^۱ پنهان کرده بود. چون آن دو باخه را جنبانید آن دو صورت برپا شدند و برخاستند^۲. باز چون راه گشادند هر دو صورت بر جای فرو نشستند و ناپدید شدند. آخر الامر کشتندش و خاکسترش بر روی دجله به باد دادند.

[۱۶] - اخبار الایرانشهری^۳

این مرد محمد بن محمد الایرانشهری بود و دعوی نبوت کرد در عجم و چیزی جمع کرد به پارسی و گفت این وحی است که به من آمده است به جای قرآن به زبان فرشته ای که نام او «هستی» است، همچنانکه حضرت محمد (ص) رسول عرب بود من رسول عجم و بدین آیه حجت کرد که قوله تعالی: «وَاسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا^۴» و گفت که این پیوسته بوده است و «سلمان مَنْ أَرْسَلْنَا» یعنی سلمان فارسی رسول بوده حسد^۵ کردند و آن پیوستگی را بیریدند. و مذهب او آن بود که همه شریعتها یکی پیش نیست و اینهمه خلفهای [...] قوم و امتان پیغمبران بیرون آوردند به غرض خود. و چندین کتاب و رسالت به تازی و پارسی تصنیف کرد و بعضی مردم با او یار شدند و آخر هلاک شد.

[۱۷] - اخبار احمد کئیال

این مرد (احمد) بن زکریای کئیال بود و اصل او از نیشابور بود از دهی که آن را بیهق^۶ خوانند و پیدا شدن او در سنه مأتی و خمسین و تسع^۷ بود گفت: مرا فرموده اند که این

۱- اصل: صورت که. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

۲- اصل: برخواستند. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

۳- استاد دانش پژوه آورده اند: در الهند بیرونی (ص ۴ و ۱۶۶) و الآثار الباقیه او (ص ۲۲۲ و ۲۲۵) و زادالمسافرین ناصر خسرو (ص ۷۳ و ۹۸ و ۱۰۲) و اختیارات مظفری قطب شیرازی از او یاد شده است (نیز بنگرید به یادداشتهای قزوینی (۱: ۱۵) و راهنمای کتاب (۵: ۳۰۵). (م. د.).

۴- سوره زخرف ۴۳ قسمتی از آیه ۴۵. (م. د.).

۵- اصل: حد. متن تصحیح استاد دانش پژوه است. (م. د.).

۶- ظاهرأ: خلفها بدون حرف «ی» درست و جمله کامل است و در قلاب [...] که افزوده استاد دانش پژوه است زائد می نماید. (م. د.).

۷- اصل: بهق. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

۸- اصل: تسعین (۲). متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

شریعت را فرو نهم و شریعت دیگر پیدا کنم و چندین سال درین بودم تا این شریعت پیدا کرد [م] ۱. و چیزی ساخت و آن را قرآن نام کرد به پارسی و حروف مُعَمَّا نهاد که جز وی کسی ندانستی. و به نزد احمد ۲ بن محمد الجیهانی آمد و او ۳ در بخارا وزیری بود و در کار دین متعاضی ۴ و با تفصیر و دوستی داشت که در پیش وی در باب مذاهب سخن می گفت. کیال نزد وی آمد و حال خود گفت و مذهب عرضه کرد: جیهانی گفت: یا کیال تو کتابی تألیف کردی به حروف مُعَمَّا و مدتی دراز شد تا کسی را بدین واقف توانی گردانیدن، و این مدینه بخارا است و در جهان هر فاضلی و متکلمی و مبارزی است اینجا حاضراند، از آنچه دارالملکه ۵ اینست و این کار ترا اینجا بهیچوجه پیش ۶ نرود و صواب اینست که اول این کتاب خود را ترجمه روشن کنی و بعد از آن به نواحی کش و نُخْشَب و تُرکستان و آن حدود روی تا دعوت خود را مگر آنجا ثابت کنی چنانچه مُقَنَّع کرد.

کیال را این سخن پسند افتاد و نامه‌ها از جیهانی در باب سفارش خود به اسم عَمَّال و وُلات ۷ نواحی بستند و به جانب کش رفت. چون به نزدیک کش رسید حوضی و سایه‌ای و آب روانی دید آنجا فرود آمد و بیاسود. این حال روز پنجشنبه بود. نماز دیگر جماعتی از رُستاق در رسیدند و متوجه شهر بودند، آنجا فرود آمدند، دست و رو شستند. در آن صَفَه ۸ آمده نماز کردند. چون از نماز فارغ شدند، کیال روی به ایشان کرد و گفت این چه بود که شما به عمل آوردید؟ گفتند: ما طهارت کردیم و فریضة ایزد تعالی گزاردیم و به شهر رویم، تا فردا نماز آدینه گزاریم. کیال گفت که این گران باریست که بر گردن شما نهاده‌اند و صعب کاریست هر روز چندین بار دست و رو شستن و نماز کردن، اگر شما خواهید من این بار گران از شما برگیرم و شما را از این رنج خلاص دهم. ایشان گفتند؟ تو کیستی که این بار توانی از ما برداشت، مگر تو این بار بر ما گذاشته‌ای که توانی برداشت؟ پس گفتند: این شهر

۱ - حرف داخل دو قلاب افزوده استاد دانش پژوه است. (م. د.).

۲ - اصل: محمد. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.). ۳ - اصل: او را. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

۴ - استاد دانش پژوه پس از متعاضی علامت سؤال (؟) نهاده‌اند. مُتَعاضی، ستم‌کننده و آزاررساننده است. (م. د.).

۵ - ظاهراً: دارُ الْمَمْلُکَةِ. یا: دارُ الْمَلِک. ۶ - اصل: پیش. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

۷ - اصل: ولات و. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

۸ - اصل: صفحه. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

کش را می بینی؟ گفت می بینم. گفتند: درین شهر حاکمی است که هر که چیزی نانهاده برگیرد آن کس را دست پُترد. این را گفتند و روانه شهر شدند. کتال از این گفتگو خجمل شد. چون ساعتی گذشت قومی دیگر در رسیدند و همچنین طهارت کردند و نماز گزار شدند. کتال همان سخن با ایشان گفت: «اگر بخواهید من این بار گران از شما بگیرم». یکی از آنها گفت که این کار که می گویی می توانی کرد؟ گفت: بلی. گفتند: با ما به شهر باید آمد به مسجد جامع، فقها و امامان بسیارند، سخن خود به ایشان بگویی، اگر ایشان سخن ترا قبول کنند ما نیز تابع ایشان باشیم و برفتند و کتال با خود گفت شهری که رُستاق و عوام ایشان چنین باشند که به این طریق جواب دهند سخن من به ایشان اثر نخواهد کرد. پس بازگشت و نزد جیهانی آمد و حال باز گفت. جیهانی گفت: ثواب کار تو آنست که به مرو روی و در آن رُستاقها ابلهانند زود به دست آیند، چنانکه ابو مسلم را به دست آمدند و ابتدای کار مُقنَع نیز از آنجا بود. و جیهانی نامه ها به عمال مرو و نواحی آنجا در باب سفارش او نوشت. پس او به مرو رفت و در میان روستاهای مرو بنشست و دعوی خود را ظاهر کرد و خلقی به او جمع آمدند و حرامها را حلال کرد و در همه معانی به مراد خلق رخصت داد. آخر الامر به جهنم رفت علیه اللعنة و علی من هداه.^۲

و قصابی را ولی عهد خود کرد. در این اثناء جیهانی نیز بمرد و آن مذهب بر طرف شد، و طریق بدع^۳ او مُندرس شد.

فصل

در باب جمعی که به این نوع دعوی ها خروج کردند:

(۱) سلامی^۴ گوید که در سنه اثنی و عشرين و ثلثمائة یکی از نا [حیه]^۵ سند از دیهی بیرون آمد و روی به دربند آهنین [آورد]^۶. این خبر به نصر بن احمد در بخارا رسید و او به

۱- شاید: رُستاقی. ۲- اصل: هده (۴). متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

۳- اصل: طریق و بدع. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

۴- استاد دانش پژوه نوشته اند: ابوعلی الحسین بن احمد بن محمد السلامی الخواری البیهقی النیسابوری صاحب کتاب التاریخ فی اخبار و لاة خراسان و الننف و الطرف و المصباح و الثار و استاد ابوبکر الخوارزمی در گذشته سی چهل سال پس از ۳۰۰ هجری (یادداشت های قزوینی ۵: ۱۴۲). (م. د.).

۵- کلمه داخل دو قلاب افزوده استاد دانش پژوه است. (م. د.).

۶- کلمه میان دو قلاب تصحیح قیاسی است. (م. د.).

امیر ابوعلی احمد بن المظفر الصَّغَانِي^۱ نامه نوشت. به او^۲ لشکر فرستاد، او را گرفته و کشتند.

(۲) دیگر، یکی از کوفه بیرون آمد که او را احمد بن محمد شاعر می‌گفتند او دعوی پیغمبری کرد در روزگار سیف‌الدوله. چون خبر او به سیف [الدوله]^۳ رسید او را با دو یار او گرفت. او در معذرت این باب شعری مناسب گفت و توبه کرد و سیف [الدوله]^۴ او را عفو کرد و آن دو یار او را گفت: شما چرا متابعت او کردید؟ گفتند: مردیست که سخن نیکو می‌گوید و دعوی بزرگ می‌کند، ما نیز موافقت او نمودیم و گفتیم اگر او محمد باشد ما ایابکر و عمر باشیم. سیف‌الدوله خندید و ایشان را نیز عفو کرد.

(۳) دیگر، ابو الطیب تبریزی حکایت کرد که در روزگار هادی یکی را گرفتند که ادعای نبوت کرد، چون پیش او آوردند پرسید تو کیستی؟ گفت: پیغمبرم. گفت: ترا به کدام قوم فرستاده‌اند؟ گفت: به مغرب زمین. گفت: پس چرا به مغرب رفتی؟ گفت: مرا چاشتگاه پیغمبری دادند و نماز پیشین شما مرا به زندان کردید، اگر مهلت یافتمی می‌رفتم. هادی بسیار خندید، گفت: حالا اگر دست از تو باز دارند به مغرب روی؟ گفت: نه، چرا که پشیمان شدم از این کار، هم به حرفت خود باز شوم. گفت: چه حرفت داری؟ گفت رَسْتَابِی کنم و پای گشاده به هر جا که خواهم روم به از آنکه پیغمبری کنم و مرا به زندان کنند. هادی انعامی به او کرد و روانه ساخت.

(۴) دیگر، جاحظ گوید که روزی من و ابراهیم نَظَام و ابن هَيْثَم و یمامه قصد کردیم که به تماشای صحرا رویم. من از همه قوم به سال خردتر بودم. ایشان رفتند و به من سیمی دادند تا کار خوردنی و شراب ایشان ترتیب دهم، و هم اگر مطربی یا انیسی یا بم با خود همراه ببرم. گوید که کار خوردنی و آنچه بایست ترتیب کردم، هر چند طلب مطربی کردم نیافتم. در بازار به جمعی گذشتم مردی دیدم که بانگ می‌کرد «أَنْتِي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً» نزد او رفتم و گفتم: «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ» اینها مثنی عوام و بازاریند قدر تو ندانند، جماعتی از

۱ - در اصل: «الصَّغَانِي». متن تصحیح استاد دانش‌پژوه است و (صغانی، چغانی است منسوب به چغانیان ناحیتی

به افغانستان. (م. د.) ۲ - ظاهراً: و او. (م. د.)

۳ - کلمه میان دو قلاب افزوده استاد دانش‌پژوه است. (م. د.)

۴ - کلمه میان دو قلاب افزوده استاد دانش‌پژوه است. (م. د.)

اهل^۱ فضائل و دانش در باغی جمع شده‌اند، اگر قبول کنی ترا آنجا برم. گفت: بسیار خوبست. رفتم آن مرد را نزد ایشان بردم. ایشان از دور چون مرا دیدند پاره‌ای دشنام دادند، اما صورت حال چون معلوم ایشان شد به او مؤانست کردند و تن در دادند و چیزی خوردند و هر یک سه پیاله شراب خوردند. پس روی به او آوردند و گفتند: تو نیز سه جام شراب بخور، یا به ما از معجزات خود چیزی بنما و بگو. گفت: اگر من بگویم که این ساعت در ضمیر و خاطر شما هر یکی چه چیز است، چنانکه شما مَقْرَأَیید، به من ایمان می‌آورید؟ گفتند: می‌آریم. گفت: هر یک از شما در ضمیر دارید که من دروغ گویم، خاصه در این دعوی که می‌کنم. ایشان خندیدند و گفتند: «اشربِ صَلَّى اللهُ عَلَیْکَ» و هنوز شراب تمام نخورده بودند که به اقرار آمد و گفت دروغ گفتم.

(۵) دیگر، از کتاب یحیی بن علی، ندیم مَتَوَكَّلِ خواندم که گفت به روزگار مَتَوَكَّلِ مردی را آوردند. گفت: چه می‌گویی؟ گفت: برادرم محمد (ص) گفت: «حَبِیْبُ اِلَیَّ مِنْ دُنْیَاکُمْ ثَلَاثٌ، الطَّیْبُ وَالنِّسَاءُ وَ قُرْءَةُ عَیْنِی فِی الصَّلَاةِ» و من چنین گویم: «حَبِیْبُ اِلَیَّ مِنْ دُنْیَاکُمْ ثَلَاثُ الْعِلْمَانِ وَالْخَمْرُ وَ قُرْءَةُ عَیْنِی فِی النَّوْمِ». مَتَوَكَّلِ خندید و گفت: این مرد که^۲ کاهل باشد او را به زندان باید برد به جای کاهلان.

(۶) دیگر، ابو معشر یمامة بن اَشْرَسِ التَّمِیْمِیِّ گوید روزی مأمون خلیفه مرا گفت که در زندان بابُ الشَّامِ چهار تن جمع شدند و دعوی پیغمبری می‌کنند، باید که به نزدیک ایشان روی و سخن ایشان بشنوی. گفت: رفتم و زندانبان مرا نزدیک ایشان برد: ایشان هر چهار را با هم یافتم مردمانی پاکیزه و باهمت و باوقار و یکی از ایشان^۳ کهن‌تر، بر صدر نشسته ازو پرسیدم که تو کیستی؟ گفت: من ابراهیم خلیل الرَّحْمَنِ. گفتم: تو آن ابراهیمی که آتش بر تو گلستان شد و نمرود بسبب تو هلاک شد، پدر اسحاق و اسمعیل. گفت: بلی. گفتم: پس از تو یک مسئله می‌پرسم. گفت: من مرد پیرم باید که [حق]^۴ پیری و تقدم من نگهداری و آن سه فرزندان منند هر چه خواهی از ایشان پرس! گفتم: ایشان کیستند؟ گفت آن موسی و آن

۱ - اصل: اهل و. «واو» زائد می‌نمود حذف شد. (م. د.).

۲ - ظاهر: مردی. یا «که» زائد است و باید حذف شود. (م. د.).

۳ - اصل: ایشان را. «را» زائد می‌نمود حذف شد. (م. د.).

۴ - کلمه میان دو قلاب قیاساً افزوده شد. (م. د.).

دیگر عیسی و آن یک محمد (ص) است. روی به موسی کردم و گفتم موسی تویی، کلیم الله، صاحب فرعون و خداوند عصا؟ گفت: آری گفتم: از تو یک مسئله پرسم؟ گفت: تو دانی که من مرد تنگدلم، من ریش برادر خود هرون گرفتم و یکی را به یک مشت کشتم و انواع ماجرا به زمین زدم^۱ نباید که بر تو تنگدل کردم و به یک مشت ترا ازین زندان به زندان آخرت افکنم، از دیگران هر چه خواهی پرس!

رو به محمد کردم و گفتم تو آن محمد قرشی هاشمی صاحب المعراج و القرآن؟ گفت: بلی. گفتم: از تو یک مسئله می پرسم. گفت: ای برادر! تا حسن و حسین فرزندان من کشته شده اند من از غم آنها به هیچ کار خود نپرداختم و سر مسئله ندارم. ازین برادرم هر چه خواهی پرس! رو سوی عیسی کردم و گفتم: تو عیسی بن مریم، روح الله و کلمته و صاحب الانجیل و الخواریین و مسیحی؟ گفت آری. گفتم: از تو یک مسئله پرسم؟ گفت: پرس از هر چه خواهی! گفتم: از این معجزه و کرامات خود از مرده زنده کردن و نابینا بینا کردن و مانند آن چیزی بنما. گفت: اگر خواهی هم اکنون ترا بکشم و در وقت زنده کنم؟ گفتم: آن نیکوتر که این معجزه را درباره یکی از یاران خود نمایی، اینک موسی را بکش و باز زنده کن تا ببینم. گفت: احمق مردی، ندانی که معجزه پیغمبران با پیغمبران راست نشود. گفتم: این حدیث را رها کن و معجزه دگر بنما. گفت: برو پیرزنی را بیاور که حیض او بریده باشد و نومید شده، تا پیش تو او را آبتن کنم و هم در پیش تو بزاید. گفتم من در این وقت چنین گنده پیری کجا یابم؟ گفت: کدبانوی والده تو صائها الله چنان دانم که به سلامت است چرا او را نیاوری؟^۲ گفت: مرا خجل کرد به صفتی که ندانستم از آن مجلس چگونه برخیزم یا چه گویم. آخر خجل و منفعل برخاستم^۳ و متحیر می رفتم و او می گفت: «فَبَهتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»^۴ چون نزد مأمون باز آمدم و حکایت را گفتم بسیاری بخندید و ایشان را حاضر کرد و هر چهار توبه کردند و چیزی گرفتند و رفتند.

(۷) دیگر، مأمون گفت که در سه وقت من از سه جواب متحیر و عاجز ماندم چنانکه

۲- اصل: نیاوردی. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

۱- کذا و ظاهراً: بر زمین دارم. (م. د.).

۳- اصل: برخواستم. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

۴- سوره بقره ۲ قسمتی از آیه ۲۵۸. (م. د.).

ندانستم چه بگویم:

جواب اول آنکه اهل کوفه آمدند و به من قصهٔ تظلم و جور عامل آنجا نوشتند و عرض کردند: گفتیم: شما یک تن را از میان خود اختیار کنید بدین خصومت تا پیش من آیند و مناظره کند با من. ایشان یک تن اختیار کردند. پیش من آمد و گفت: «أَيُّدَكَ اللَّهُ الْخَلِيفَةَ» مردی را بر ما مسلط کردی که در مدت سه سال ما را مُستأصل گردانید. سال اول ملک و مال را گرفت، سال دوم ضیاع و عِقار ما را برد، سال سیم قصد زن و فرزند ما کرده. از بهر خدا ما را از شر او نجات ده. گفتیم: دروغ گویی و بُهتان بندی، او مردی پسندیده است و کوتاه دست و نیکو معامله، لیکن عادت شما آنست که همیشه بر والیان خود بیرون آید و طعن و تقریر نماید. آن مرد گفت: همچنین است که خلیفه می فرماید، او راستگو و ما دروغ گوئیم، لیکن به همهٔ عالم عدل خلیفه باید که یکسان باشد و یک عالمی را به یک نعمتی مخصوص ندارد که دیگران را ازو هیچ نصیبی نباشد. ما از عدل و انصاف این عامل و سیرت نیکوی او سه سال پیوسته نصیب گرفتیم، وقت آن آید که او را به ولایت دگر نامزد کنی تا اهل آن ولایت از عدل و انصاف و امانت و مروت او نصیب گیرند، چنانکه^۱ ما گرفتیم. مأمون گفت: من از جواب او در ماندم و جز معزولی عامل و جهی دیگر نیافتم.

جواب دوم آنکه چون فضل سهل را کشتند والدۀ او بسیار جَزَع می کرد. او را تعزیت دادم، گفتیم: تنگدلی مکن که اگر او رفت، اینک من به بدل او فرزند توام. گفت: چرا نگریم به مرگ فرزند(ی) که چون تو فرزندی در حیات خود به جهت من کسب کرده بود.

جواب سیم آنکه مردی دراز و سیاه نزد من آمد و گفت: من موسی پیغمبرم. گفتیم: موسی را ید بیضا^۲ و عصا بود از این معجزه‌ها ترا چیست؟ گفت: آن برهانها جهت آن بود که فرعون دعوی بزرگ^۳ کرد و «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» گفت: اگر تو این دعوی می کنی من آن برهان بنمایم و اگر دعوی نمی کنی مرا نیز بدانها حاجت نیست، و با اینهمه هر چه خواهی بکنم مثل مرده زنده کردن و غیر آن. گفتیم: روا باشد. گفت: بفر ما تا خری بیاورند. فرمودم تا خری آوردند.

۱ - اصل: چنانچه. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

۲ - در اصل: گفت موسی را ید و بیضا. ادیب غیاث در هامش نسخه نوشته است که آن درست نیست. (یادداشت

۳ - اصل: بزر. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

استاد دانش پژوه). (م. د.).

آن مرد خر را به خانه‌ای برد در حضور من زمانی توقف کرد و بیرون آمد و گفت خر را بیرون آرید. آن خر را مرده بیرون آوردند و به دقت نظر کردند مرده بود. پس فرمود باز به آنجا برند و او به خانه شد یک ساعت، آن خر را زنده بیرون آوردند. ما متعجب شدیم، چرا که ندانستیم چه حيله کرد و چون تعجب ما را دید گفت: من موسی نیستم و پیغمبر نیستم، اما مردی هستم که علم شَعْبَدَه و حيله نیکو دانم چون از این جنس مردم بسیار به خدمت تو می‌آیند که ترا بفریبند ترا به این حيله‌ها واقف ساختم تا زرق کسی نزد تو قبول نیفتد. چون کسی خَبَزْدُو^۱ به خر اندر کند در آن وقت خر بیهوش شود، که گوئی مرده است و هیچ حرکت نکند و نفس از او منقطع شود و چون آن خَبَزْدُو^۲ از آنجا بیرون کنند و دور شود، فی‌الحال خر برخیزد و گویی که زنده شده. مأمون گفت که من از آن مرد از این عملها بسیار آموختم، اما از جواب اول متحیر و خجل گشته بودم، چنانکه هیچ جواب ندانستم داد.

(۸) دیگر، مردی نزد مأمون آمده گفت: پیغمبرم. و مأمون گفت: هر پیغمبر را معجزه و بُرهانیت، معجزه تو چیست؟ آن مرد سنگ سیاهی از آستین به در آورد و طشتی خواست و پر از آب کرد و آن سنگ را در آن آب گذاشت. این سنگ بر روی آب ایستاد. مأمون فرمود از سنگهای مُثَقَّلَة بساط یکی آوردند و به آن مرد گفت: این سنگ را بیازمای تا دعوی ترا بدانیم! آن مرد گفت: ترا بر من این حکم نیست، چرا که چون موسی به فرعون معجزه نمود، فرعون نگفت که عصای دیگر بیاورند تا معجزه خود در عصای دیگر بنماید. مأمون خندید و گفت: مرد ظریفی می‌نمایی، می‌شود که دست از این دعوی باطل باز داری و از ما عطایی بگیری و بروی؟ آن مرد ساعتی سر در زیر افکند و زمانی تفکر کرد و گفت: انعام خداوند خوشتر از بار نُبُوت کشیدنست، خاصه در روزگار چنین پادشاه. پس صِلَه گرفت و رفت.

(۹) [دیگر] ^۳، روزی مردی به در سرای مأمون آمد و گفت: «أَنَا نَبِيُّ اللَّهِ». او را پیش مأمون بردند. پرسید که چه دعوی می‌کنی؟ گفت: دعوی نُبُوت. گفت: معجزه تو چیست؟ گفت: معجزه من آنکه حالا در آسمان هیچ آثار باران و ابر می‌بینی؟ گفت: نی، امروز روز

۱ - اصل: خیزد و. متن تصحیح قیاسی است. (خَبَزْدُو، جُحَل، سرگین گردان). (م. د.).

۲ - اصل: آن خر. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.).

۳ - کلمه داخل دو قلاب افزوده استاد دانش پژوه است. (م. د.).

خوشیست و پر صفا. گفت: هم اکنون اگر خواهی ابر و باران و صاعقه کنم به من مُقِرَّ آیی، یا پنجهزار درم صیله دهی؟ مأمون گفت: صوابست. آن مرد طشت و آب و صابون طلب کرد. چون آوردند پس شستن رخت آغاز کرد. ناگاه ابری عظیم و باد پدید آمد و باران تند آغاز کرد. مأمون خندید و گفت که: حال چیست؟ گفت: یا امیر! از آن روز که من به عقل آمده‌ام تا امروز، هیچ وقت قصد جامه شستن نکرده‌ام که باد و باران و صاعقه نیامده باشد، چنانکه جامه من تر در خانه مانده است و یک شبانروز در خانه مانده‌ام، چون حال بر این منوال بود گفتم این را معجزه سازم و نزدیک امیر آیم، تا از او انعامی یابم. مأمون دو هزار درم به او داد و گفت: زنهار که در روزی که من قصد شکار دارم جامه نشویی! آن مرد به او گفت: اگر پنجهزار درم می دهی به این عمل می نمایم و الا در روزگار شکار رخت می شویم و طوفانی بر تو و لشکر تو فرو می آورم. مأمون خندید و پنج هزار درم به او داد.

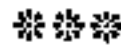
فصل

حکایت گروهی که خشکی دماغ بر آن داشته تا از این جنس دعویها کرده‌اند.

[۱] حکایت: در روزگار مهدی مردی شوریده در بازارها می گشت تا وقتی که شوریده تر شد و دعوی خدایی کرد. او را گرفته پیش مهدی بردند. مهدی فقها و علما را طلب کرد و با او مناظره فرمود و با ایشان مشورت کرد که با او چه کند. بعضی گفتند: باید کشت. گروهی گفتند: دیوانه شده محبوس باید نمود تا بهتر شود. آخر به حبس قرار دادند و مدت آمدید در حبس ماند و به عقل باز آمد و از گفته خود پشیمان شد. اما هیچ کس سخن او نمی گفت و از زندانش بیرون نمی کردند. تا وقتی چنان شد مردی عبدالله نام دعوی پیغمبری کرد. او را اسیر به زندان بردند. شخص اول با خود اندیشه کرد که حيله کنم و از زندان خلاص یابم. پس پیش عبدالله شد و گفت تو کیستی؟ گفت: من پیغمبر خدایم و مرا به خلق فرستاده. گفت: نام تو چیست؟ گفت: عبدالله. فی الحال برجست و ریش او محکم گرفت و گفت: ای سگ زن گدا! اگر تو بنده منی من هرگز پیغمبری به تو ندادم و ترا به قومی نفرستادم و در همه پیغمبران من عبدالله نام نبود و سیلی چند برو زد. آن مرد قوی بود و

عبدالله ضعیف. زندانبان و مردمان جمع آمدند هر چند خواستند که عبدالله را از دست او بگیرند نتوانستند و مردمان به خنده و شادی درآمدند. پس خبر به مهدی بردند. بسیار بخندید و فرمود تا هر دو را از خزانه مُنعم کردند و بیرون آوردند و توبه دادند.

[۲] حکایت ۱: یمامه گوید روزی تنگدل بودم که حسین بن علی بزاز و جماعتی از متکلمان نزد من آمدند. گفتم: برخیزید تا بیرون رویم و از اهل ذمه کسی به دست آریم و با او مناظره کنیم تا روز بر ما بگذرد. به طلب چنین کسی بیرون آمدیم. مرد پیر نیکوروی درازبالا صوفی پوشیده و کاسه و انبانی در دست، پای برهنه دیدیم. و پرسیدیم که از کجایی؟ گفت: از شام. گفتم: اینجا چه می‌کنی؟ گفت: مرا به اهل این زمانه فرستاده‌اند تا ایشان را به خدا خوانم.^۲ گفتم: تو پیغمبری؟ گفت: آری. گفتم: دلیل بر پیغمبری تو چیست؟ گفت: گنده پیر صد ساله‌ای را آبستن کنم. یمامه گفت: کیست که گنده پیر خود را نزد تو آرد؟ گفت: چون تو قوادی و مانند تو. یمامه و رفیقان خندیدند و او را بردند و شراب دادند و آن روز را با او به صحبت گذرانیدند.^۳



۱ - باب پنجم کتاب بیان‌الادیان در نسخه مندرج در جنگ شماره ۴۸۲ کتابخانه استاد دکتر اصغر مهدوی به این عبارت ختم شده است:

«تَمَّ الْكِتَابُ بِعَوْنِ الْمَلِكِ الْوَهَّابِ فِي يَوْمِ يَكْشِبُهُ ۱۹ نَوْرَدَهْمُ شَهْرِ جُمَادَى الْاَوَّلِ سَنَةِ ۱۰۶۳ [هجری قمری].»

۲ - اصل: خدایم. متن تصحیح قیاسی است. (م. د.)

۳ - این حکایت روایت دیگری است از حکایت ششم فصل قبل که در ص ۹۳ درج شد.

حواشی بیان‌الادیان

از مرحوم اقبال آشتیانی

ص ۱۹ - بنی حنیفه و مُسَیْلَمَةُ کَذَّاب: بنی حنیفه نام یکی از قبایل مشهور عربستان است که در قسمت یمامه ساکن بوده‌اند و حنیفه لقب جدّ ایشان یعنی اُثال بن لجیم بن صعب بن علی بن بکر بن وائل بن اُبی حی است و مُسَیْلَمَةُ بن حبیب که در سال دهم هجرت قبل از رحلت حضرت رسول به ادعای نبوت برخاسته از این طایفه بوده و چون در یمامه قیام نموده است به این جهت قوم او او را «رَحْمَنُ الِیْمَامَةِ» خوانده‌اند. خالِد بن ولید، سَیْفُ اللهِ، در سال یازده هجری به فرمان ابوبکر صدیق به سرکوبی مُسَیْلَمَةُ به یمامه رفت و مُسَیْلَمَةُ را کشته فتنة اتباع او را خواباند. قتل مُسَیْلَمَةُ به دست غلامی حبشی «وحشی» نام در محلی به اسم «حَدِیْقَةُ الرَّحْمَنِ» اتفاق افتاد و قصه مُسَیْلَمَةُ و سَجاح و تفصیل سرکوبی او معروفست و در جمیع تواریخ اسلامی در ذیل وقایع سنال یازدهم هجری مندرج.

ص ۲۰ - قصه او به جایگاه خود گفته آید: چون باب پنجم این کتاب که در «پیدا کردن حکایات و نوادر گروهی که بیرون آمدند و دعویهای محال کردند، گروهی دعوی خدائی و

گروهی دعوی پیغامبری» بوده، مفقود است این قصه نیز در متن چاپی ما نیست.^۱
ص ۲۰ - در تاریخ مقدسی: مقصود کتاب «الْبَدَأُ وَ التَّارِيخُ» است تألیف مُطَهَّرِ بْنِ طَاهِرِ
 المقدسی که بعد از ۳۷۵ فوت کرده.

ص ۲۱ - ابوالحسن عامی^۲: «شِفِر» تصوّر کرده است که غرض مؤلف بیان الادیان از
 این کس ابوالحسن ثابت بن قُرَّةَ الحَرَانی الصَّابِی (۲۲۱ تا ۲۸۸) فیلسوف و عالم ریاضی
 معروف است که بواسطه عدم اعتنای نَسَاحِ نسبت او از «صابی» به «عامی» تحریف شده، و
 این اشتباه است و غرض صاحب بیان الادیان ابوالحسن محمد بن یوسف عامری
 نیشابوری حکیم معروف است که شاگرد ابوزید احمد بن سهل بلخی (۲۳۴ تا ۳۲۲) و استاد
 ابوعلی احمد بن محمد مسکویه (متوفی سال ۴۲۱) و از معاصرین ابوحنّان علی بن محمد
 توحیدی است که در خراسان حکمت آموخته سپس به خدمت ابن العمید رسیده و در
 صحبت او به سال ۳۶۴ به بغداد رفته و پنج سال نیز در ری متوقف بوده و ابوعلی مسکویه
 در این مدت در مجلس درس او حاضر می شده ولی به گفته ابوحنّان توحیدی کلمه‌ای از او
 استفاده نکرده. ابوالحسن عامری که یاقوت او را صاحب الفلاسفه [یا صاحب الفلاسفه]
 نامیده شارح کتب ارسطوست و هموست مؤلف کتاب الْأَمَدُ^۳ عَلَی الْأَبَدِ وَ النُّسْكَ الْعَقْلِ وَ
 شهرستانی او را در عداد متأخرین فلاسفه اسلام آورده. وفاتش به سال ۳۸۱ در ۲۷ شوال
 ظاهراً در نیشابور. (رجوع کنید به معجم الادباء ج ۱ ص ۴۱۱ و ج ۲ ص ۸۹) و ملل و نحل
 شهرستانی (ص ۳۴۸) و تاریخ الحکماء شهرزوری و المقابسات ابوحنّان توحیدی
 (صفحات ۶۰ و ۱۶۵ و ۲۰۲ و ۲۰۷ و ۳۰۱ تا ۳۰۹).

ص ۲۱ - ابوالخیر حَمَار، أَبُو الْخَيْرِ حَسَنِ بْنِ سُورِ بْنِ بَابَا^۴ [بن] بهرام حَمَارِ نصرانی از
 فلاسفه و علمای معتبر منطق است که در ربیع الاول ۳۳۱ در بغداد متولد شده و از مترجمین
 سریانی به عربی بوده و پس از تکمیل علوم به خوارزم رفته و در خدمت ابوالعبّاس

۱ - در چاپ حاضر آن باب آمده است. ص ۹۰ تا ۹۷. (م. د.).

۲ - در متن به عامری اصلاح شد. (م. د.).
 3 - Shefer.

۴ - در اصل: الْأَبَد. (متن اصلاحی است بر اساس انتقاد شادروان کسروی). (م. د.).

۵ - اصل: بابا بهرام. متن از تعلیقات مرحوم قزوینی بر چهارمقاله (چاپ دکتر معین ص ۴۱۷) است و آنجا آمده که
 ابن ابی اَصْبِیْعَه به جای بهرام بهنام آورده است. (م. د.).

مأمون بن محمد خوارزمشاه داخل شده و چون خوارزم در سال ۴۰۸ به دست یمین‌الدوله سلطان محمود غزنوی مفتوح گردیده ابوالخیر خمار با علمای دیگر که در دربار خوارزمشاه مقیم بودند مثل ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی و ابوریحان بیرونی و ابونصر عراق، به مصاحبت سلطان محمود از خوارزم بیرون آمده^۱ و سن ابوالخیر در این تاریخ از صد^۲ متجاوز بوده. سلطان محمود او را سخت محترم داشت و به روایتی پیش او بر زمین بوسه داد. ابوالخیر تا آخر عمر در غزنه پیش سلطان محمود می‌زیست و در همان شهر از اسب بر زمین خورده فوت کرد. وفاتش در فاصله بین ۴۰۸ و ۴۲۱ اتفاق افتاده (برای احوال او رجوع کنید به کتاب الفهرست ابن‌الندیم (ص ۲۶۵) و چهار مقاله عروضی (ص ۷۶، از چاپ لیدن) و حواشی آن به قلم استاد علامه آقای میرزا محمدخان قزوینی (ص ۲۴۵ و ۲۴۶) و طبقات‌الاطباء ابن‌ابی‌اصیبغه (ج ۱ ص ۳۲۲) و المقابسات (صفحات ۱۶۰ و ۲۰۵ و غیره)، اما مقصود از این کتاب او که صاحب بیان‌الادیان از آن نقل می‌کند درست معلوم نشد زیرا که ابوالخیر قریب پانزده تألیف داشته که ابن‌الندیم آنها را اسم برده و یکی از آنها سیرة‌الفیلسوف است و شاید در همین کتاب بوده است که در آن از افلاطون و کتاب استیطکین ابوالخیر گفتگو می‌کرده و محتمل است که غرض او از فیلسوف هم همان افلاطون باشد.

ص ۲۱ - استیطکین: در میان تألیفات افلاطون کتابی به این نام نیست، گویا مقصود کتاب فدرس Phèdre است که موضوع آن بحث در جمال و زیبایی است و کلمه استیطکین که شیفر آن را چنین طبع کرده بایستی تحریف استیطیکس Aisthêtikos یونانی باشد که Esthétique در السنة اروپائی از آن اشتقاق یافته که به معنی جمالشناسی و درک جمال است.

۱ - شادروان کسروی بر عبارت بیرون آمدن ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی از خوارزم به مصاحبت محمود غزنوی انتقاد کرده است. اما می‌توان با افزودن «که» پیش از «با علمای...» از عبارت رفع نقص کرد تا بیرون آمدن به مصاحبت سلطان محمود منحصر به ابوالخیر شود نه ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی. (م. د.).

۲ - اصل: صد. این عدد مورد انتقاد شادروان کسروی است. مرحوم اقبال، آن را از تعلیقات چهار مقاله نقل کرده و بعدها مرحوم قزوینی که از تزهة‌الارواح شهرزوری آن را آورده بوده است خود متوجه بی‌وجه بودن عدد مذکور گردیده است و آن را حدود هفتاد و هفت دانسته است. (م. د.).

ص ۲۳ - آراء الهند: مقصود از این کتاب همان کتاب الهند ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی (۳۶۲ تا ۴۴۰) است که آن را «تحقیق مال الهند من مقوله، مقبولة فی العقل أو مرذولة» نامیده‌اند.

ساختاو مستشرق معروف متن عربی این کتاب را در سال ۱۸۸۷ میلادی طبع و به انگلیسی نیز آن را در ۱۸۸۸ ترجمه نموده است. اسم این کتاب گویا همان «آراء الهند» است و آن را به اختصار «کتاب الهند» می‌گویند و عبارت مفصل فوق ظاهراً بیتی است از ارجوزه‌ای در تعریف و تشخیص موضوع کتاب ابوریحان.

ص ۲۳ - «پاتنجل»: نام کتابیست از هندوان که در دست است، فقراتی که ابوالمعالی از آن کتاب به طریق اقتباس از آراء الهند ابوریحان نقل کرده در صفحات ۱۳ و ۱۴ آراء الهند مندرجست و ابوریحان این کتاب را از سانسکریت به عربی ترجمه کرده بوده است.

ص ۲۴ - مقصود از «گیتا» کتاب بَعُوْدْ گیتا Bhagavadgīt و از «بهارت» کتاب مَهَابَهْرَتَ Mahābhārata و از «سانک» کتاب شانکیا Sankhya از کتب حکمتی و الهی هُنود است و «باسدیو»^۱، یعنی Vāsudeva و «اَرْجُن»^۲، یعنی Arjuna نام کتابی نیست چنانکه ابوالمعالی تصور کرده، بلکه نام دو متکلمی است که در کتاب «بَعُوْدْ گیتا» که جزئی است از «مَهَابَهْرَتَ» با یکدیگر مکالمه می‌کنند. و این عین عبارت ابوریحان است در کتاب الهند (صفحه ۱۴): «فِی کِتَابِ گیتا وَ هُوَ جُزْءٌ مِّنْ کِتَابِ بَهَارْتِ فِیْمَا جَرِئِ بَیْنِ بَاسَدِیو وَ بَیْنِ اَرْجُنِ ... الخ».

ص ۲۴ - «اسفر»: در آراء الهند این کلمه «ایشفر» طبع شده و مقصود از آن Isvara است و عین عبارت ابوریحان (صفحه ۱۵) این است: «وَ یُسْمُوْنَهُ [أَی الخَوَاص] اِیْشْفَرِ اَیِ الْمُسْتَفْنِی الْجَوَادِ الَّذِی یُعْطِی وَ لَا یُؤْخَذُ».

ص ۲۵ - ابو عیسی و راق و کتاب او: غرض از این کتاب همان کتاب «المقالات» است که از مشهورترین کتب مسلمین در معرفت ملل و نحل بوده و مؤلف آن یعنی ابو عیسی

۱ - در متن کتاب: پاتنجل.

۲ - باسدیو در شعر عنصری آمده است و نام بتی است. ← تعلیقات.

محمد بن هارون و زَاق، استاد ابوالحسن احمد بن یحیی الراوندی مشهور، در نیمه اول قرن سوم هجری می‌زیسته و در سال ۲۴۷ فوت کرده است.

از تألیفات نفیسه ابو عیسی و زَاق که آنها را به طرفداری از عقاید مانویّه و شیعه و معتزله نوشته بوده امروز اثر تمامی باقی نیست ولی منقولاتی از آنها در طئی مؤلفات دیگران به جا مانده، از آن جمله مسعودی و ابوالحسن اشعری و ابوریحان بیرونی و سید مرتضی و شهرستانی و عبد القاهر بغدادی و ابن ابی الحدید در تألیفات خود از آنها چندین فقره نقل کرده‌اند و این نویسندگان اخیر در شرح نهج البلاغه مکرر فقراتی از کتاب المقالات ابو عیسی را اقتباس نموده و یکی دو فقره آن را جمع به مذاهب عرب در ایام جاهلیت است که اگرچه به نقل آنها از کتاب المقالات و زَاق تصریح نکرده ولی چون تقریباً عین همین مطالبی است که ابوالمعالی در بیان‌الادیان صراحتاً وجود آنها را در کتاب ابو عیسی و زَاق ذکر می‌کند و ابن ابی الحدید نیز آن کتاب را در دست داشته در منقول بودن آنها از کتاب المقالات و زَاق شکی باقی نمی‌ماند چنانکه در ذیل بیاید.

ص ۲۶ - مذهب تعطیل: ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۱ ص ۳۹) می‌گوید: عرب چندین صنف بودند و از ایشان بعضی مُعَطَّلَه بودند و بعضی غیر مُعَطَّلَه، و از مُعَطَّلَه جماعتی خالق و رستاخیز و برگشت را انکار می‌کردند و قرآن عزیز در حق ایشان می‌گوید: «ما هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا...»^۱ الی آخر الآیه، طبیعت را خالق و دهر را مُهْلِك خود می‌پنداشتند. بعضی دیگر به وجود خالق سبحانه اعتراف کرده‌اند ولی مُنکر رستاخیز بوده و در حق ایشان فرموده است: «قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ»^۲ گروهی دیگر به خالق و نوعی از برگشت اقرار داشته ولی انبیا را منکر بوده و عبادت اصنام می‌کرده‌اند و ایشان را در آخرت نزد خداوند شفیع خود می‌دانستند و جهت آنها به اجرای آداب حَج و هَدی و قربانی می‌پرداختند و به حلال و حرام معتقد بودند و اکثریت عرب را این عقیده بود و در حق ایشان آمده است که: «و قَالُوا مَا هَذَا الرَّسُولُ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ»^۳ یکی از شعرای این طایفه در مرثیه کشته شدگان بدر این قطعه را گفته و منکر رستاخیز شده است:

۲ - سوره یسر ۳۶ قسمتی از آیه ۷۸ (م. د.)

۱ - سوره جاثیه ۴۵ قسمتی از آیه ۲۴ (م. د.)

۳ - سوره فرقان ۲۵ قسمتی از آیه ۷ (م. د.)

فَمَاذَا بِالْقَلْبِ قَلْبٍ بَدْرٍ	مِنَ الْفَتِيَانِ وَالْقَوْمِ الْكِرَامِ
وَ مَاذَا بِالْقَلْبِ قَلْبٍ بَدْرٍ	مِنَ الشُّبْرَى تَكَلَّلَ بِالسُّنَامِ
أَيُخْبِرُنَا ابْنُ كَبْشَةَ أَنْ سَنَحْيَا	وَ كَيْفَ حَيَاةُ أَصْدَاءٍ وَ هَامِ
إِذَا مَا الرَّأْسُ زَالَ بِمَنْكَبِيهِ	فَقَدْ شَبَّحَ الْأَنْبِيَّ مِنَ الطَّعَامِ
أَيَقْتُلُنِي إِذَا مَا كُنْتُ حَيًّا	وَ يُحْيِينِي إِذَا رَمَتْ عِظَامِي

و از این قطعه بیت سوم همان است که آن را ابوالمعالی با اندکی اختلاف^۱ در کتاب خود آورده، بعد ابن ابی‌الحدید شرحی در سایر عقاید دینی عرب جاهلیت و اسامی پتهای هر طایفه و قبيله ذکر کرده که خلاصه آن در بیان‌الادیان مذکور است و اتحاد مضمون و ترتیب و تشابه عبارتی آنها دلیل نقل هر دو از کتاب المقالات و زاق است. (در باب معنی «اصدء» و «هام» رجوع کنید به شرح نهج البلاغه، (ج ۴ ص ۴۳۷).

ص ۲۶ - أَبْنَى زَوْدُنِي... الخ: این قطعه را هم ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۴ ص ۴۳۷) نقل کرده و در این موضع از شرح نهج البلاغه نیز شرح مبسوطی از معتقدات عرب جاهلیت مذکور است.

ص ۲۶ - تُبَعُّ بَنُ كَلَيْكِرِبٍ: معروف به تُبَعُّ الْأَصْغَرِ یا تُبَعُّ الْأَخِيرِ از ملوک افسانه‌ای یمن است و حکایت او و پدرش را طبری در سلطنت قباد نقل کرده و ابن‌الاثیر بر نقل او اعتراضات تاریخی صحیح نموده. قطعه او را شیخ صدوق در کمال‌الدین^۲ (صفحه ۱۰۱) آورده است و در آنجا یک بیت نیز اضافه دارد که این است:

وَ كُنْتُ عَذَابًا عَلَى الْمُشْرِكِيهِ مِنْ أَشْقِيهِمْ كَأْسِ حَنْفٍ وَ غَمِّ.

ص ۲۷ - أَبَوْقَيْسٍ صِرْمَةَ^۳: نام پدر او را آنس و قیس هر دو نوشته‌اند و او از طایفه بنی‌نجار و از قبيلة خزر ج بوده و در او آخر عمر از پرستش بت دست برداشته و رهبانیت اختیار کرده و نصرانی شده و چون اسلام پدید آمده در پیری به این مذهب گرویده و ابن‌عباس معروف پیش او می‌رفته و از او روایت می‌کرده. ابوقیس شعر زیاد نیز داشته است

۱ - این اختلاف در کلمه «ابن کبشة» است که ابوالمعالی «الرسول» نقل کرده است.

۲ - یا اكمال‌الدین و اتمام النعمة. (م. د.).

۳ - اصل: صرمة. متن اصلاح شادروان کسروی است. (م. د.).

(تساج‌العروس ماده ص رم) و أشد الغابه (ج ۳ ص ۱۸) و حواشی شفر (ص ۱۵۳) و کمال‌الدین شیخ صدوق (ص ۱۰۱ و ۱۰۲) و سایر کتب تواریخ و اخبار.

ص ۲۷ - خالد بن سنان: رجوع کنید به ابن‌الثیر (ج ۱) و أشد الغابه (ج ۲ ص ۹۲).

ص ۲۷ - زید بن عمرو بن نفیل: رجوع کنید به کمال‌الدین (ص ۱۱۵ و ۱۱۶) و مناقب

ابن شهر آشوب (ص ۹) و سایر کتب اخبار و تواریخ.

ص ۲۷ - عامر بن الظرب العدوانی: نام یکی از فصحای دوره جاهلیت است که بیانات

حکیمانه او معروف بوده و به همین جهت او را حکیم می‌خوانده‌اند. این شخص قبل از

ظهور اسلام فوت کرده و پسر او اسلام آورده و با خلیفه ثانی معاصر بوده (البیان و التبیان

ج ۲ ص ۲۷ و ۱۰۵ و ج ۳ ص ۱۴۸).

ص ۲۷ - عمرو بن یزید الکلبی: درست معلوم نشد مقصود کیست؟

ص ۲۹ - العنایه: شهرستانی ایشان را به عنان بن داود رأس الجالوت منسوب می‌داند

(برای عقاید ایشان رجوع کنید به ملل و نحل شهرستانی ص ۱۶۷).

ص ۲۹ - توریة الثمانین: گویا مقصود آن ترجمه‌ایست از توریة که در عهد بطلمیوس

دوم (۲۸۵ تا ۲۴۷ ق.م) به دست ۷۲ نفر از مترجمین از عبری به یونانی به عمل آمد و این

ترجمه را ترجمه هفتاد نفری (Septante) می‌گویند و با اینکه مترجمین هفتاد و دو نفر

بوده‌اند به عدد تمام هفتاد از ایشان نام می‌بردند و ثمانین در این مورد شاید نظر به اضافه

بودن عدد مترجمین بر هفتاد است.

ص ۳۰ - المملکائیه و ترتیب ایشان در دین و حرب: مقصود از مملکائیه آن عده

عیسویانند که به عقاید رسمی کلیسای قسطنطنیه گرویده بودند و در ممالک اسلامی

می‌زیستند و لقب ایشان هم از ملک که به معنی شاه است اشتقاق یافته و چون به علت اتحاد

مذهب به عیسویان روم شرقی تمایل قلبی داشتند، مسلمین به نظر سوءظن در ایشان

می‌نگریستند و کلمات «بطریق» و «طرنکار» و «فسطیار» و «قومس» و «عسپرتج» تحریف

لغات یونانی ذیل است: بطریق، Patrighios، طرنکار، Dronggaris، فسطیار، Bestiaris،

قومس، Komes، عسپرتج، Strategos، و «زاوج» از «چاوش» ترکی مشتق شده (حواشی

شیر ض (۱۵۷).

ص ۳۳ - مردی پیامد متکلم: گویا مقصود یزدان‌بخت از رؤسای مانویّه است که مأمون او را برای مناظره به بغداد آورده بود. (الفهرست ص ۲۲۸).

ص ۳۵ - بوزید حکیم: مقصود ابوزید احمد بن سهل بلخی (۲۳۴ تا ۳۲۲) حکیم و دانشمند مشهور مؤلف کتاب *صَوْرُ الْأَقَانِيمِ* است که در علوم اوائل و فلسفه و تاریخ کتب عدیده داشته و او را جاحظ خراسان می‌گفته‌اند. (برای احوال او رجوع کنید به الفهرست ص ۱۳۸ و معجم‌الادب‌ان ج ۱ ص ۱۴۱ تا ۱۵۲).

ص ۳۶ - ادانی: اسم این شخص در الفهرست (ص ۳۱۸) ارانی طبع شده.

ص ۳۶ - ابوالحسن تُویری: معلوم نشد کیست؟^۱

ص ۳۷ - زندیق: اشتقاق زندیق از زَنَدِک و دانستن زندک نام شخصی از اشتباهات است، زندیق چنانکه محققین جدید روشن ساخته‌اند از کلمه صَدِیق آرامی مشتق است که نام یک طبقه از مُتَدینین، به آئین مانوی بوده و در ابتدا از زندیق و مانوی یک معنی داشته است.^۲

ص ۳۷ - مَعْظَلَه: لقبی که اهل سنت مخصوصاً اشاعره به فِرَقی که از خداوند نفی اسماء و صفات می‌کرده‌اند داده‌اند و باطنیه بیشتر به این اسم خوانده می‌شدند (مِنْهَاجُ السُّنَّةِ ج ۱ ص ۲۴۱).

ص ۵۰ - شیعه در اصول مذهب با معتزله برابرند: رجوع کنید به کتاب خاندان نوبختی تألیف نگارنده این سطور (صفحات ۷۳-۷۵ و ۲۴۱).

ص ۵۰ به بعد - برای احوال فرق مختلفه شیعه و مختصری از عقاید و احوال پیشوایان و مؤسّسین آن فرق رجوع کنید به خاتمه کتاب خاندان نوبختی و منابعی که در آنجا به دست داده شده.

ص ۵۰ - یحیی بن زید: در سال ۱۲۵ در ولایت جوزجانان به دست سالم بن احوز سردار نصر بن سَیّار حاکم خراسان به قتل رسید و مصلوب شد و جسد او تا زمان ظهور ابومسلم خراسانی بر چوبه دار بود و به فرمان ابومسلم آن را پائین آورده دفن کردند.

۱ - تُویره، از قراء سرخس است (معجم‌البلدان). (م. د.).

۲ - زندیق را از «زندیک»، در نسبت به «زند»، ترجمه و شرح اوستا، نیز گفته‌اند.

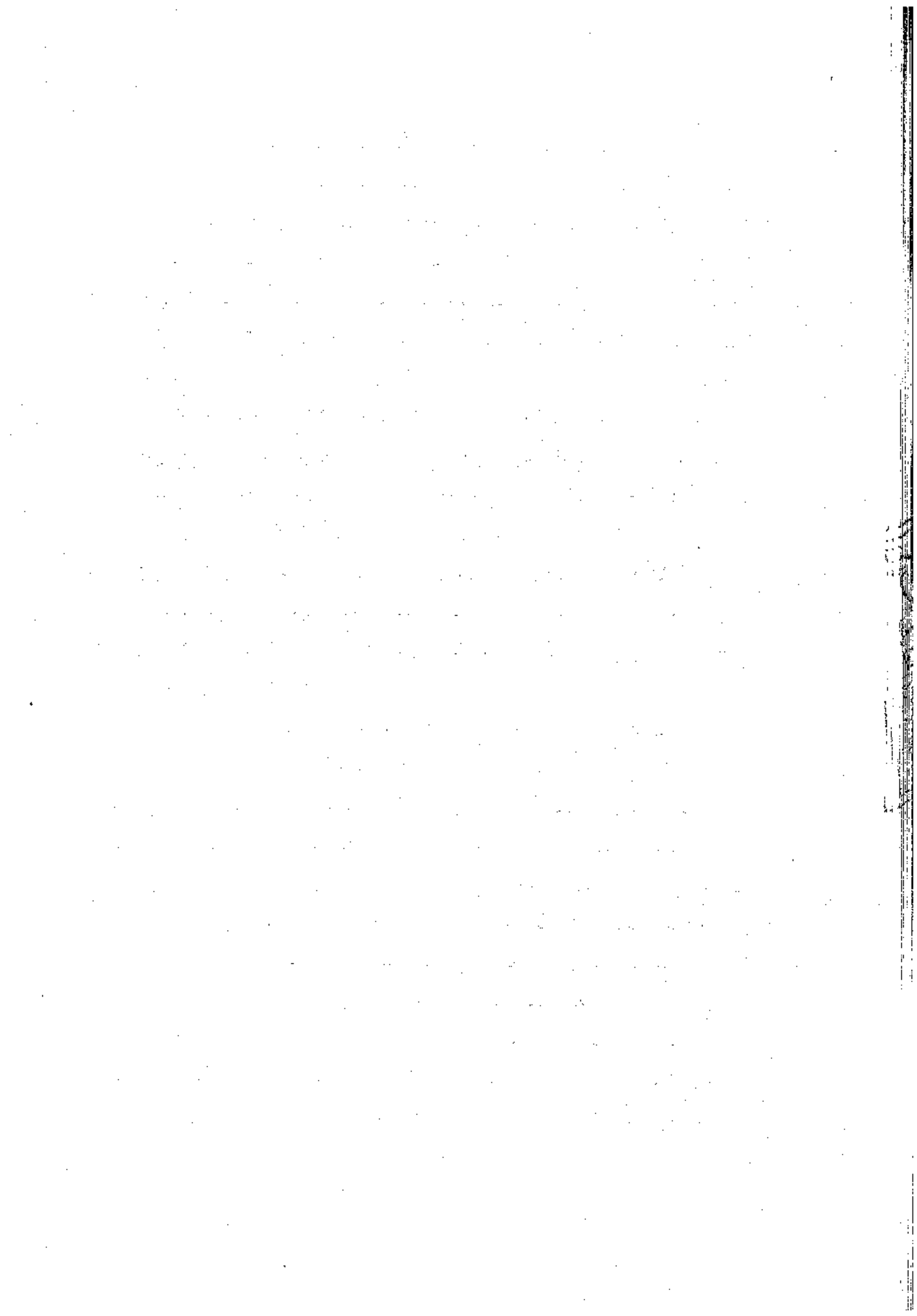
آرغویه یا آرغوی دهی بوده است از توابع جوزجانان در یازده فرسنگی طالقان بر سر راه مرؤ الزوذ (نزهة القلوب ص ۱۷۹ و عمدة الطالب ص ۲۴۹).

ص ۵۷ - سید مرتضی: مقصود سید اجل علم الهدی شریف ابوالقاسم علی بن حسین مرتضی (۳۵۵ تا ۴۳۶) است و کتاب الْمُقْنِعِ او از مشهورترین کتب امامیه در باب مسئله غیبت است.

ص ۶۵ - برای قصه ذوالثدیه: رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ج ۱ ص ۲۰۲ تا ۲۰۵).
ص ۶۵ - راجع به احوال خطبای خوارج رجوع شود به کتاب البیان والتبیین جاحظ (ج ۳ ص ۱۳۴ - ۱۳۵ از طبع مصر سال ۱۳۳۲) و احوال نافع و قطری و ضحاک در غالب کتب تواریخ و ادب مذکور است.

ص ۶۶ - أَحْسَنُ الْكِبَارِ: سفیر این کتاب را همان أَحْسَنُ الْكِبَارِ فِي مَعْرِفَةِ الْأَيْمَةِ الْأَطْهَارِ تألیف محمد بن ابی زید بن عربشاه ورامینی می داند که دو نسخه از آن در کتابخانه دولتی پترزبورگ بوده است که از غارت کتابخانه اردبیل نصیب عساکر روس شده بوده (رجوع کنید به حواشی سفیر ص ۱۸۹).

نگارنده نه از این کتاب و نه از مؤلف آن اطلاعی نتوانست به دست بیاورد ولی از شرحی که مؤلف کتاب كَشْفُ الْحُجُبِ وَالْأَسْتَار (ص ۲۶) از مقدمه آن نقل می کند چنین به نظر می رسد که أَحْسَنُ الْكِبَارِ محمد بن ابی زید از زمان ابوالمعالی خیلی متأخرتر است و عجیب نیز می نماید که کتابی فارسی به نام احسن الكبار قبل از بیان الادیان تألیف شده باشد و کسی به آن اشاره نکند و ذکری و نقلی از آن در کتب شیعه مثل فهرست طوسی و مناقب ابن شهر آشوب نباشد و کسی مؤلف آن را نشناسد. بعلاوه شکل اسم کتاب یعنی: أَحْسَنُ الْكِبَارِ فِي مَعْرِفَةِ الْأَيْمَةِ الْأَطْهَارِ که نام کتاب محمد بن ابی زید ورامینی است نیز می نمایاند که این کتاب نباید از کتب قرن چهارم و پنجم هجری باشد، بعلاوه مطلبی که ابوالمعالی به وجود آن در احسن الكبار اشاره می کند مذهب خوارج است و آن چندان ارتباطی با شرح حال ائمه اطهار ندارد. شاید کتاب أَحْسَنُ الْكِبَارِ که ابوالمعالی به آن حواله می دهد از مؤلفات عربی باشد که در باب مِلَلٍ وَنِحَلٍ، دیگران آن را قبل از او تألیف کرده باشند.



تعلیقات

ص ۲۴ س ۱۸ و ص ۱۰۱ س ۱۸ - باسدیو - در قصیده‌ای از عنصری به مطلع:
ایا شنیده هنرهای خسروان به خیر بیاز خسرو مشرق عیان بین تو هنر
که در شرح فتوحات سلطان محمود غزنوی است کلمه «باسدیو» آمده و آن را بت
بزرگ دانسته که محمود آن را شکسته و سرش را به غزنین آورده و بر در میدان شهر افکنده
است:

بُتی که گفتند اینست باسدیو بزرگ خود آمده‌ست و نکرده‌ست نقش او بُتگر
سرش به غزنی بفکند بر در میدان از آن سپس که بدو بود هند را مفخر
ص ۷۵ سطر ۱۱ و ۱۳ - ابن هبیره - ابو خالد یزید بن المثنی محمد بن هبیره فزاری متولد
به سال ۸۷ و مقتول به سال ۱۳۲ هجری والی عراق است از جانب مروان بن محمد خلیفه
اموی.

ص ۱۰۰ س ۵ - انتقاد شادروان کسروی بر عبارت مرحوم اقبال در حواشی کتاب، دائر
به بیرون آمدن ابوالخیر خمار با ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی و ابوریحان بیرونی و
ابونصر عراق از خوارزم و رفتن به غزنین به مصاحبت سلطان محمود غزنوی به این شرح:
«چون خوارزم در سال ۴۰۸ به دست یمین‌الدوله سلطان محمود غزنوی مفتوح گردید
ابوالخیر خمار با علمای دیگر که در دربار خوارزمشاه مقیم بودند مثل ابوعلی سینا و
ابوسهل مسیحی و ابوریحان بیرونی و ابونصر عراق، به مصاحبت سلطان محمود از
خوارزم بیرون آمد و سن او در این تاریخ ... سلطان محمود او را سخت محترم داشت ...
الخ» هر چند حق با منتقد است چه به استناد آنچه در تواریخ آمده و بخصوص آنچه در
چهار مقاله نظامی عروضی نقل شده است، ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی از رفتن به دربار
غزنین ابا کرده‌اند و شبانه از خوارزم به قصد مرو بیرون آمده و ابوسهل مسیحی در بیابان

مرو در گذشته و بوعلی به طوس رسیده و سپس به نیشابور رفته است اما چون قصد اقبال ذکر احوال و اعمال ابوالخیر خمار است و رفتن او به غزنین به مصاحبت سلطان محمود و کارهای او در آن شهر و درگذشتش بدانجا، نه همه دانشمندانی که در دربار ابوالعباس مأمون بن مأمون خوارزمشاه بوده اند می توان پنداشت که در آغاز عبارت مورد اشاره جابه جایی مختصری به هنگام چاپ رخ داده باشد، بدین توضیح که حرف «که» که در دنبال «با علمای دیگر» چاپ شده است مربوط به قبیل از آن باشد و ترتیب عبارت این باشد: «ابوالخیر خمار که با علمای دیگر در دربار خوارزمشاه مقیم بودند... الخ». مقدمه استاد دانش پژوه بریاب پنجم کتاب:

«از کتاب بیان الادیان تا باب چهارم آن که به دست بوده است نخست شارل شفر و سپس عباس اقبال به چاپ رسانده اند و کسی نسخه دیگری از آن نشان نداده است.

در ریاض العلماء مولی عبدالله افندی (ش ۹۹۳ دانشگاه گ ۳۴۰ و ۵۱۶ در بیان سبعیه) آمده است: «قال السيد محمد بن نعمه الله بن عبیدالله الحسينی فی کتاب بیان الادیان بالفارسیة بقوله: الفرقة الرابعة من الشيعة السبعية و ایشان را باطنیه نیز گویند... الصباحية اصحاب حسن صباح و او مردی تازی زبان بود و اصل او از مصر است و گویند هنوز زنده است و به ری نشیند و مدعی عظیم است و کتابی است ایشان را قدیمی که آن را اخوان الصفا خوانند و آن را درس گویند و آن مذهب گرفته اند» (ص ۳۶ - ۳۹ بیان الادیان چاپ اقبال).^۱

نیز در آن به نقل از همین کتاب آمده (گ ۳۴۰): «و اکنون می گویند که [ناصر خسرو] به ری آمده و متواری گشته... و بسیار کسی از اهل طخارستان (نه «طبرستان» که در نسخه چاپی بیان الادیان می بینیم) از راه شده و آن مذهب گرفته» (ص ۱۰ - ۱۷ ص ۳۹ بیان الادیان چاپی).^۲

باز در همین ریاض العلماء بندی است از بیان الادیان بدینگونه: «و اهل سنت گویند دوست سال پیش نیست تا این مذهب (اسماعیلی) پدیدار آمده است» و این بند در

۱ - این قسمت وارد متن حاضر (ص ۵۶) شده است.

۲ - در متن حاضر (ص ۵۶) گنجانده شده است.

بیان‌الادیان چاپی (س ۳ از پایین ص ۳۶) نیست.^۱

در جوامع‌الحکایات عوفی باب هشتم قسم سوم درباره مدعیان نبوت از چند مدعی یاد شده است که برخی در همین بیان‌الادیان هست. در آن از زردشت و مزدک و ماه‌آفرید پسر فیروز نیشابوزی از و شاخان زمان ابومسلم و از مقنع هاشم پسر حکیم و محمود علوی ایلامی معاصر ملک شاه که سخنش سخن سپیدجامگان را می‌ماند و آمیخته بود با سخنان خرم‌دینان و از پیر ابوالحسن انباری دانشمند فقیه دیوانه گشته یاد شده است.

در حدیقه‌الشیعه درباره حرنانیه و حلول و اتحاد و در طرایق‌الحقایق (۱: ۵۹ - ۱۶۰) همچنین در مجله پیمان ۲: ۱۳۷ و ۲۰۳ و ۲۶۵ گفتار کسروی) و یادداشتهای قزوینی (۴: ۷۱) از بیان‌الادیان یاد شده است ((نیز فهرست مقالات فارسی ش ۷۴۸).

اعتضادالسلطنه علی قلی میرزا پسر فتحعلیشاه قاجار (تزدیک ۱۲۳۴ - ۱۲۹۸) و مؤلف اکسیر‌التواریخ در تاریخ قاجار، کتابی دارد بنام طبقات‌المضلین یا کتاب‌المتنبئین که نسخه‌ای از آن در مجموعه ش ۱۲۹۳ طباطبائی در مجلس هست^۲ (ص ۶۲ - ۳۱۱) و در آن از مدعیان نبوت و مهدویت از زمان قدیم تا سید علی محمد باب یاد شده است (مجله یادگار ۲: ۱ ص ۵، مجله یغما ۳: ۱۴۷، ۱۷۲، ۲۳۲، ۲۷۶) او در این کتاب از مدارک خود یاد نکرده است و شاید همین باب پنجم بیان‌الادیان را در دست داشته است.

اعتضادالسلطنه در این کتاب از درویش رضای مانلوی قلندر مدعی نیابت مهدی موعود و مهدویت که حکام و عمال دولت صفوی در قزوین او را از فقر او ارباب سلوک و اهل الله می‌دانسته‌اند و در ۱۰۴۱ سال سوم جلوس شاه صفی در کافورآباد قزوین خروج کرده بود یاد کرده است (ص ۲۴۵) و این مطلب در ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی (ص ۸۳ و ۸۴ و ۲۴۰) دیده می‌شود.

در کتاب جنبشهای مذهبی ایران در سده دوم و سوم تألیف آقای دکتر غلامحسین صدیقی به زبان فرانسه از چند دعویدار مذهبی با ذکر مدارک بحث شده است،^۳ بدینگونه:

۱ - این قسمت نیز وارد متن حاضر (ص ۵۳) گشته است.

۲ - اینجا در پاورقی مشخصات یازده رسانه‌ای که در مجموعه مورد اشاره آمده است ذکر شده که از نقل آنها خودداری شد.

۳ - این کتاب را شادروان دکتر غلامحسین صدیقی خود از فرانسه به فارسی بسیار روان ترجمه کردند که پس از

۱- استاد سپس (ص ۱۵۵) که در کتابهای تاریخ یعقوبی ساخته ۲۷۸ و تاریخ طبری (۲۲۴-۳۱۰) و الوزراء والکتاب جهشیاری در گذشته ۳۳۱ و البدء و التاریخ مقدسی ساخته ۳۵۵ و تاریخنامه بلعمی (ترجمه تاریخ طبری) ساخته ۳۵۲ و زین الاخبار گردیزی ساخته ۴۴۱-۴۴۴ و مجمل التواریخ و القصص ساخته ۵۲۱ و تاریخ ابن اثیر در گذشته ۶۳۰ و العبر ابن خلدون (۱۹۸:۳) از او یاد شده است.

۲- اسحق (ص ۱۵۰) که در فهرست ابن ندیم و زین الاخبار گردیزی (و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جزو ۸) از او یاد شده است.

۳- افشین (ص ۲۸۷)

۴- بابک خرم‌دین (ص ۲۲۹)، آقای سعید نفیسی در مجله مهر (فهرست مقالات فارسی) گفتاری در این باره دارند و در بند شماره ۱۳ همین بیان‌الادیان نیز از یاد گردید.^۱

۵- به آفرید (ص ۱۱۱) که در مفاتیح العلوم خوارزمی ساخته ۳۷۰ و الآثار الباقیه بیرونی ساخته ۳۹۰ و تشریح اخبار ملوک الفرس منسوب به ثعالبی ساخته ۴۰۷-۴۱۱ و الملل والنحل شهرستانی ساخته ۵۲۱ و جوامع الحکایات عوفی ساخته ۶۳۰ و روضه خلد یا خارستان مجدالدین خوافی ساخته ۷۳۳ و صور الاقالیم نوشته در ۷۴۸ برای امیر مبارزالدین از او یاد گشته است.

۶- خرم‌دینان (ص ۱۸۷)

۷- سندباد (ص ۱۳۲) که در تاریخ یعقوبی و تاریخ طبری و مروج الذهب مسعودی ساخته ۳۳۲ و البدء و التاریخ مقدسی و تاریخنامه بلعمی و سیاستنامه نظام الملک ساخته ۴۸۴ و تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ساخته ۶۱۳ و تاریخ ابن اثیر و الفخری ابن طقطقی ساخته ۷۰۱ از او یاد شده است.

۸- محمود بن فرخ نیشابوری که در ۲۳۵ آشکار گشته بود (ص ۳۰۷) و در تاریخ طبری و البدء و التاریخ مقدسی از او یاد شده است.

۹- مقنع (ص ۱۶۳) که در البیان و التبیین جاحظ و وفيات الاعیان ابن خلکان (با حلاج)

→ درگذشت ایشان به همت استاد دکتر یحیی مهدوی در طهران به سال ۱۳۷۴ طبع و نشر گردیده است.

۱- کذا و شاید از او یاد گردیده است. با: و بند شماره...

و مرآت الجنان یافعی و تاریخ یعقوبی و تاریخ طبری و تاریخنامه بلعمی و البدء و التاریخ مقدسی و مفاتیح العلوم خوارزمی و الآثار الباقیة بیرونی و تاریخ بخارای نرشخی و مختصر الدول ابن العبری از او یاد شده و سرگذشت او در بند ۱۲ همین بیان الادیان و در تحفه (چاپ نگارنده ص ۱۸۰) و الفخری ابن طقطقی (ص ۱۶۲ چاپ مصر) هست.

دعویدارانی که در باب پنجم کتاب بیان الادیان از آنها یاد شده و در اینجا می بینیم چنینند: ابو عیسی اصفهانی (شماره ۱۱) ابی منصور کسف (ش ۹) احمد بن زکریای کیال (ش ۱۷) انخل ضبعی^۱ (ش ۴) اسود کذاب یمنی (ش ۳) بابک از گفته ابوالحسن علی بن سهل و محمد ایوب (ش ۱۳) بیان^۲ ابن سمعان تمیمی از مقالات ابوالقاسم عبدالله بن احمد کعبی (ش ۶) خیر راعی از مقالات ابو عیسی بن هرون وراق (ش ۱۰) حسین بن منصور محمی حلاج^۳ از رساله هارون بن عبدالعزیز کاتب اوراحی و ابوالحسن کاتب مروزی (ش ۱۵) طلیحة بن خویلد اسدی (ش ۲) عبدالله بن حرب بن عمرو از گفته جاحظ (ش ۷) علی [بن] محمد مبرقی^۴ از روایت محمد بن الحسین (ش ۵) مسیلمه (ش ۱) مغیره بن سعید کوفی (ش ۸) مقنع (ش ۱۲).

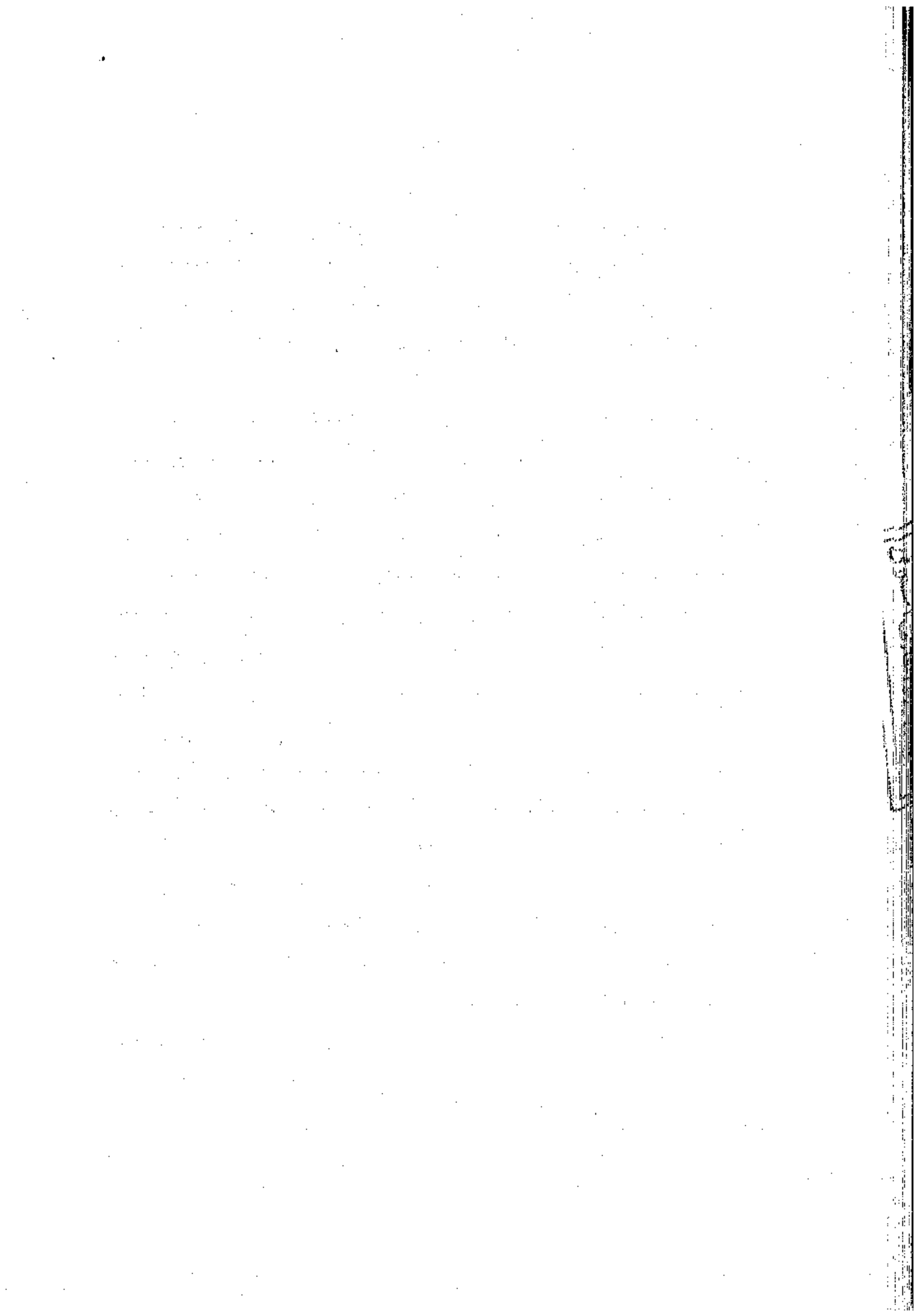
مطالبی که در فصل اخیر این کتاب آمده است از کتابها و گفته های سلامی و ابوالطیب تبریزی و جاحظ و یحیی بن علی ندیم متوکل و ابو معشر یمامة بن اشرس نمیری است.

باری باب پنجم این کتاب را که در جنگ شماره ۴۸۲ کتابخانه آقای دکتر اصغر مهدوی دیده ام و در دفتر دوم نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه (ص ۷۱) از آن یاد کرده ام در اینجا به چاپ می رسانم. افسوس که نسخه تازه است و پراز غلط و پاره ای از آنها را به قیاس درست کردم و بسیاری را به حال خود گذاردم تا مگر نسخه دیگری به دست آید تا این کتاب را از سر نو بار دیگر نشر کنم.

۱- اصل: صبعی. (م. د.). ۲- اصل: بنان. (م. د.).

۳- در کتاب غیبت طوسی (ص ۲۶۱-۲۶۳ چاپ سنگی ۱۳۲۳ ق در تبریز) که از چندین مدعی دیگر هم در آن یاد گردیده و تجارب السلف (ص ۱۹۸) و الفخری (۲۳۳) و تحفه (۲۰۰) نیز از او یاد شده است.

۴- گویا همان صاحب الزنج (عمدة الطالب ص ۲۶۰ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جزو ۸).



فهرست اعلام تاریخی و جغرافیائی^(۱)

۹۶	ابن العمید وزیر،	۷۶، ۷۳، ۳۳، ۱۶	آدم،
۹۷	ابن الندیم (صاحب الفهرست)،	۸۰	آذربایگان،
۱۰۸	ابن خلدون،	۱۶	آل ابراهیم،
۱۰۸	ابن خلکان،	۷	آل ابی طالب،
۱۰۳، ۱۰۱	ابن شهر آشوب،	۶۹	آل حنیفه،
۸	ابن طباطبا (ابو عبدالله محمد بن ابراهیم)،	۲۹	آل داود،
۱۰۹، ۱۰۸	ابن طقطقی،	۷۳	آل عمران (سوره)،
۱۰۰	ابن عباس،	۸	آل محمّد،
۱۱	ابن قلائسی،	۱۰	آل یاسین،
۱۰۰	ابن کبشه،	۵	آبَر کَثِیر التَّوَاء،
۹۷	ابن ندیم ← ابن الندیم،	۷۲	ابراهیم بن محمد بن طلحه،
۱۰۵، ۷۳	ابن کثیر ← (ابو خالد)،	۵۹	ابراهیم بن ولید،
۸۸	ابن هشام،	۲۷، ۲۴، ۱۶،	ابراهیم پیغمبر (خلیل الرحمان)،
۵۸	ابو ابراهیم (موسی بن جعفر الکاظم)،	۸۹، ۷۷، ۷۳، ۳۵	
۵۸	ابو ابراهیم (علی بن حسین، زین العابدین)،	۸۸	ابراهیم نظام،
۷۵	ابو اسحاق بن یوسف،	۹۷، ۹۶	ابن ابی اَصْبَعَه،
۸۲	ابوالادیان صوفی (ابوالحسن بصری)،	۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۰، ۹۹	ابن ابی الحدید،
۹۹	ابوالحسن اشعری،	۱۰۸	ابن اسفندیار،
۱۰۷	ابوالحسن انباری،	۱۰۰، ۱۰، ۷، ۶	ابن الاثیر (ابن اثیر)،
۸۲	ابوالحسن بصری (ابوالادیان)،	۱۰۸، ۱۰۱	
۹۶	ابوالحسن ثابت بن قُرّة العَرّانی الصّابی،	۵۱	ابن الحنفیه (محمد بن علی)،
		۹۸	ابن الرّاوندی (ابوالحسن، احمد بن یحیی)،
		۱۰۹	ابن العبری،

(۱) اعداد این فهرست راجع به مقدمه و متن و حواشی و تعلیقات است.

۳۹	ابوالفضل عبدالصمد محمد العاصمی،	ابوالحسن عامری (محمد بن یوسف
۴۹	ابوالقاسم الکعبی البلخی،	نیشاپوری)، ۹۶، ۲۱، ۱۲
۱۰۹، ۷۲	ابوالقاسم عبدالله بن احمد الکعبی،	۹۶
۹	ابوالقاسم علی بن ابی محمد حسن بن حسین،	۷
	ابوالقاسم علی بن حسین مرتضی (علم الهدی)	۹
۱۰۳	(سید، شریف)،	۵۸، ۴۱، ۴۰
	ابوالقاسم محمد بن حسن المکری، المهدی،	۱۰۹، ۷۹
۵۸		۵۸
	ابوالمعالی محمد بن عبیدالله (مؤلف	۵۸
	بیان الادیان)، ۱۵، ۱۳، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۶،	۱۰۹، ۸۴
۱۰۳، ۱۰۰، ۹۸		ابوالحسن محمد الزاهد (ابوالمعالی مؤلف
۴۹	ابوالهدیل علاف،	۹
۸۷	ابوبکر خوارزمی،	ابوالحسن محمد بن یوسف عامری ←
۹۵، ۸۸، ۶۹، ۵۷، ۴۶	ابوبکر صدیق خلیفه،	ابوالحسن عامری،
۶۵	ابویحیی بن هیصم،	۱۰۲، ۳۶، ۱۲
۷۴، ۷۳، ۵۸، ۶	ابوجعفر محمد بن علی الباقر،	۹۹
۵۸	ابوجعفر، محمد بن علی النقی،	۳۹
۷۵، ۷	ابوجعفر منصور،	ابوالخیر حسن بن سوار بن بابان بهرام (بهنام)
۴۷	ابوحنیفه (نعمان بن ثابت بن المرزبان)،	۱۰۶، ۱۰۵، ۹۷، ۹۶، ۲۱، ۱۲
۹۶	ابوحیان علی بن محمد توحیدی،	۸
	ابو خالد یزید بن المشی محمد بن هبیره فزاری	ابوالطیب تبریزی، ۱۰۹، ۸۸
۱۰۵	(ابن هبیره)،	ابوالعباس مأمون بن مأمون خوارزمشاه، ۱۰۶
	ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی،	ابوالعباس مأمون بن محمد خوارزمشاه،
۱۰۵، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۲۴، ۲۳، ۱۳، ۱۲		۹۷، ۹۶
۵۰	ابوزیاد،	۳۹
		ابوالفتح عبدالرحیم بن عبدالله،

٧٨	ابو علي محمد بن هارون الكشي.	١٢، ٩، ٨	ابوزيد بلخي (احمد بن سهل).
٧٨	ابو عون عبدالملك بن هرثمة.	١٠٢، ٩٦	
١٠٩، ٧٥	ابو عيسى الاصفهانى.	٧	ابو سلمة خلال.
٢٥، ١٢	ابو عيسى محمد بن هارون الوراق.	١٠٥، ٩٧	ابو سهل مسيحي.
١٠٩، ٩٩، ٩٨، ٧٥		١٠، ٩	ابو طالب بن نعمة (مجد الدين).
١٠٠، ٢٧	ابو قيس حيرمة بن أنس (يا قيس).	٩	ابو طالب حسن بن ابو علي عبيد الله.
٥١	ابو كامل.	٥٢	ابو طالب علي (سيد).
٥١	ابو كرب ضرير.	٥٨	ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق.
٨	ابو محمد، ترجمان الدين قاسم رسي.	٣٩	ابو عبدالله الحسين بن محمد الكوفي.
	ابو محمد، حسن بن حسين بن جعفر الحجة.	٧	ابو عبدالله (حسين اصغر - الحسين الاصغر).
٩، ٨		٥٨	ابو عبدالله حسين بن علي بن ابي طالب.
٥٨	ابو محمد، حسن بن علي بن ابي طالب.	٨٠	ابو عبدالله محمد بن ابراهيم طباطبا.
	ابو محمد حسن بن علي العسكري الزكي (امام).		ابو عبدالله محمد بن محمد بن عبيد الله
٥٨		١٠	(امير شمس الدين).
٧٧، ٧٦، ٧٣، ٧	ابو مسلم خراساني.	٩	ابو عبدالله نعمة يسر ابو علي عبيد الله.
١٠٧، ١٠٢، ٨٧		٦٩	ابو عبيدة جراح.
١٠٩، ٨٩	ابو معشر بنامة بن اشرس النخري.		ابو علي احمد الطاهر بن ابي الفنايم... ابن
١٣	ابو معين ناصر بن خسرو قبادياني.	١٠	عبيد الله الاعرج.
٥٢	ابو منصور عجلي.	٩٦	ابو علي احمد بن محمد مسكويه.
١٠٩، ٧٤	ابو منصور كنف.	٨٨	ابو علي احمد بن المظفر ضغاني.
٤٧	ابو موسى اشعري ← ابو موسى.		ابو علي الحسين بن احمد بن محمد سلامي
١٠٥، ٩٧	ابو نصر عراق.	٨٧	خواري بيهقي نيشابوري.
٧٧	ابو هاشم (مقنع). ← هاشم.	١٠٥، ٩٧	ابو علي سينا.
٧٣	ابو هريرة المعجلي الكوفي.	٧	ابو علي عبيد الله (الاعرج).
٤٧	ابو يوسف القاضي.	٩	ابو علي عبيد الله بن ابو المعالي.

۲۱، ۱۲	استانبول،	۱۱	اتابک عمادالدین زنگی،
۷	استرآبادی،	۹۵	اثال بن لجیم بن... (حنیفه)،
۱۰۸	اسحاق،	۱۰	احمد الطاهری - ابی القنایم... (ابوعلی)،
۸۹	اسحاق (ابن ابراهیم پیغمبر)،	۴۷	احمد بن حنبل،
۵۱	اسحاق بن عمر،	۱۰۹، ۸۵	احمد بن زکریا الکیالی،
۵۴	اسرافیل،	۹۶، ۱۲، ۸	احمد بن سهل بلخی (ابوزید)،
۵۴، ۳۲، ۳۰، ۲۶، ۲۰	أسری (سوره)،	۳۷	احمد بن قریط،
۲۲	اسکندر،	۸۶	احمد بن محمد جیهانی. ← جیهانی،
۳۱	اسکندریه،	۸۸	احمد بن محمد شاعر،
۸۹	اسماعیل بن ابراهیم پیغمبر،	۹۶	احمد بن محمد مسکویه (ابوعلی)،
۵۳	اسماعیل بن علی،	۸۷	احمد بن مظفر صغانی (ابوعلی)،
۱۰۹، ۷۱، ۷۰	اسود کذاب یمنی،	۹۸	احمد بن یحیی، ابوالحسین، ابن الراوندی،
۵۹	اشعث بن قیس،	۴۷	احمد حنبل ← احمد بن حنبل،
۶۲، ۶۱	اشعری (ابوموسی)،	۸۵	احمد کیالی احمد بن زکریا ← کیالی،
۴۷	اشعری (علی بن اسماعیل)،	۱۰۹، ۷۱	اخطل ضبعی کذاب،
۵۷	اصحاب کهف،	۱۰۲، ۳۶	ادانی (ارانی)،
۱۰۹، ۶۷	اصغر مهدوی (دکتر)،	۹۸، ۲۴	ارجن،
۸۳، ۸۲، ۷۳، ۵۵	اصفهان،	۷۹	اردبیل،
۸۳، ۸۲	اصفہانی (عبدالله محمد)،	۱۰۳	اردبیل (کتابخانه)،
۲۹	اعانی (عنانی زاهد)،	۳۳، ۱۱	ارژنگ،
۱۰۷	اعتضاد السلطنه علی قلی میرزا،	۹۶، ۲۸، ۲۲	ارسطاطالیس (ارسطو)،
۶۲، ۴۱، ۴۰، ۱۷	اعراف (سوره)،	۱۰۳، ۵۰	ارغویه (ارغوی)،
۳۶، ۲۸	اغادیمون،	۸۰	ازمیر؟ (ارمنستان)،
۱۰۸، ۸۰	افشین (خیزرین کاووس آسروشنی)،	۲۶	اساف (بت)،
۸۷	افغانستان،	۱۰۸	استادسیس،

۵۹	امّ الفضل، بنت مأمون،	۹۷، ۳۶، ۲۸، ۲۲	افلاطون،
۱۳	امین التجار اصفهانی (حاج)،	۱۵، ۱۴، ۱۲، ۱۱، ۵،	اقبال آشتیانی (عباس)،
۷۳، ۵۰	امیّہ (بنی)،	۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۳، ۳۱، ۲۳، ۲۱، ۲۰، ۱۹	
۲۷	امیّہ بن ابی الصلت الثقفی،	۶۱، ۶۰، ۵۷، ۵۵، ۵۱، ۵۰، ۴۸، ۴۷، ۴۵، ۴۱	
۱۰۰	انس (پدر صرمة)،	۱۰۶، ۱۰۵، ۹۷، ۹۵، ۶۷، ۶۵، ۶۲	
۳۱	انطاکیہ،	۷	الاعرج (ابوعلی عبیداللہ)،
۴۸	انعام (سورہ)،	۷۴، ۷۳	الباقر ابو جعفر محمد بن علی (ع)،
۹	انوری (اوحدالدين)،	۱۰	الجزیره (بین النهرین)،
۹	اوحدالدين علی بن محمد بن اسحاق انوری،	۳۹	الحسین بن علی (ع)،
۸۰	اوربجگان ← آذربایگان،	۳۹	الحسین بن محمد الکوفی (ابو عبدالله)،
۲۶	اوس،		الحسین الاصغرین الامام زین العابدین علی بن
۱۳، ۵	ایران،		الامام الشہید الحسین بن امیر المؤمنین علی بن
۸۵	ایران شہری (محمد بن محمد)،	۶	ابی طالب (ابو عبدالله)،
۸۹	باب الشام (زندانی)،	۵۸	الثقی (محمد بن علی، ابو جعفر، امام)،
۱۰۹، ۱۰۸، ۷۹	بابک خرم دین،	۹۸	الراوندی (ابوالحسن احمد بن یحیی)،
۱۰۵، ۹۸، ۲۴	باسدیو،	۵۸	الرضا (علی بن موسی، امام)،
۸۷، ۸۶	بخارا،	۵۸	الزکی (حسن بن علی بن ابی طالب)،
۱۰۰، ۹۹	بدر،	۵۸	الزکی (حسن بن علی العسکری)،
۶۹	بدریان (اصحاب جنگ بدر)،	۵۸	الصادق، ابو عبدالله جعفر بن محمد،
۳۳	بدوہ،	۷	الکاظم ← موسی بن جعفر،
۷۹	بذ،	۵۹	المستعین،
۵۲	بزیغ بن یونس،	۵۸	المہدی (محمد بن حسن العسکری)،
۴۹	بشر بن المعتز،	۷، ۶	النفس الزکیہ (محمد بن عبدالله بن الحسن)،
۸۲، ۸۱	بصرہ،	۵۸	الثقی (ابوالحسن علی بن محمد)،
۱۰۱	بطلمیوس دوم،	۵۹	امّ البنین،

١٠	بوالحسن عفراني،	١٠٢، ٩٦، ٨١، ٨٠، ٣١، ١٠	بغداد،
٨٠	بودلف عجلی،	٩٧، ٧٢، ٥٧	بقره (سوره)،
٦٩، ٦٨	بورانيل،	٧	بقيع،
	بوزيد حكيم ← ابوزيد احمد بن سهل،	٧١	بكر بن وائل (قبيله)،
١٠٢، ٣٥		٧٩	بلال آباد،
١٠	بوظالب نعمة ← ابوظالب بن نعمة،	٢٥، ١٣، ١١، ٨	بلخ،
١٠٦	بوعلي ← ابو علي سيناء،	٥٢	بلد الامين،
٤٧	بومطيع بلخي،	١٠٨	بلعصي،
٦٢، ٦١	بوموسي اشعري ← ابوموسي،	٥٣	بن ميمون قذاح (عبدالله)،
٥٣	بوميمون قذاح ← بن ميمون قذاح،	٦٩، ٦٨	بنی اسد،
١٠٨	به آفريد،		بنی النجار ← بنی نجار،
١٠٩، ٧٣، ٧٢	بيان بن سمعان التميمي،	٧٣، ٥٠	بنی اميه،
١٠٨، ٨٥	بيروني (ابوريجان)،	٢٨	بنی تغلب،
٨١	بيضا،	٢٨	بنی تميم،
٨٥	بيهق،	٧١، ٢٦	بنی ثقيف،
٣٣	پارس،	٩٥، ١٩	بنی حنيفه،
٥	پاريس،	٧	بنی عباس،
١٠٣	پطرزبورگ (کتابخانه دولتي)،	٢٨، ٢٧	بنی عباس بن عيث،
١٠٩	تبريز،	٢٨	بنی عثمان،
	تبع بن كليلكرب حميري (تبع اصغر)	٦٩	بنی فزاره،
١٠٠، ٢٦	(تبع الاخير)،	٧١	بنی قيس بن صيفه بن ثعلبه،
٨	ترجمان الدين (ابومحمد قاسم رسي)،	٢٦	بنی كلب،
٢٣	ترك،	١٠٠، ٢٧	بنی نجار،
٨٦، ٧٧	تركستان،	٧	بنی هاشم،
٢٨	تغلب (بنی)،	٢٦	بنی هذيل،

۱۰، ۸	جعفر (حُجَّت) ← (جعفر الحُجَّة)،	۱۴	تقی زاده،
۴۰	جعفر صادق ← جعفر بن محمد،	۲۸	تمیم (بنی)،
۷۰	جلولا،	۲۹	توبه (سوره)،
۶۲	جمعه (سوره)،	۹۶	توحیدی (ابو حیان علی بن محمد)،
۱۰۳	جوزجانان ← گوزگانان،	۸۱	تور،
۱۰۸	جهشیاری،	۵۴	تین (سوره)،
۸۷، ۸۶	جهانی (احمد بن محمد)،	۶۹	ثابت بن اقرم،
۸۷	چغانیان،	۹۶	ثابت بن قُرَّة حرانی صابی (ابوالحسن)،
۸	حجَّت (جعفر الحجة)،	۱۰۸	ثعلبی،
۱۲	حجَّت (حضرت) (ع)،	۶۵	ثعلب بن عامر،
۵۷	حجرات (سوره)،	۲۶	ثقیف (بنی)،
۵۹	حدیثه،	۷۲	ثمار بن ریان،
۴۱، ۴۰	حدید (سوره)،	۹۹، ۲۶	جائیه (سوره)،
۹۵	حدیقه الرحمن،	۸	جاحظ خراسان ← ابوزید احمد بن سهل،
۷۶	حرب بن زیاد،	۱۰۲	
۴۹	حسن بصری،	۱۰۳، ۸۸، ۷۳، ۴۹	جاحظ (عمر بن بحر)،
۹	حسن بن ابو علی عیبدالله (ابوطالب)،	۱۰۹، ۱۰۸	
۸	حسن بن جعفر الحجة،	۲۱	جالینوس،
	حسن بن حسین بن جعفر الحجة (ابومحمد)،	۸۰، ۷۹	جاودان بن شهرک،
۹، ۸		۵۴	جبرئیل،
	حسن بن سوار بن بابان بهرام خَمَّار ابوالخیر،	۳۵	جزیره العرب،
۹۶، ۱۲		۵۹	جعده بنت اشعث بن قیس،
	حسن بن علی المسکری، (ابومحمد امام)،	۸	جعفر الحجة،
۶۰، ۵۸			جعفر بن محمد الصادق، امام (ابوعبدالله)،
	حسن بن علی بن ابی طالب، (امام) (ابو محمد)	۵۸، ۳۹	

۳۵	خانۀ مکہ (کعبہ)،	۹۰، ۷۳، ۵۸، ۵۲، ۵۰، ۴۱، ۳۹، ۹	(الزّکی)،
۴۷، ۳۵، ۳۱، ۱۱، ۱۰، ۸، ۷	خراسان،	۱۰۶، ۵۶، ۵۵	حسن صباح،
۱۰۲، ۹۶، ۷۶، ۵۶، ۵۵، ۵۰		۷	حسین اصغر (ابو عبدالله)،
۱۰۰، ۲۶	خرزج،	۸	حسین بن جعفر الحجّجّه،
۵۱	خلف بن عبدالصّمد،		حسین بن علی بن ابی طالب (ابو عبدالله، شهید)،
	خلیل الرحمان ← ابراهیم،	۵۸، ۵۲ تا ۵۰، ۴۱، ۳۹، ۹، ۶	(امام)،
۴۹، ۴۰، ۳۹	خَم (غدیر)،	۹۰، ۷۳، ۷۲	
۱۰۵، ۹۷، ۹۶	خوارزم،	۹۴	حسین بن علی بزّاز،
	خوارزمشاه (ابوالعباس مأمون بن مأمون)،	۳۹	حسین بن محمّد الکوفی، ابو عبدالله،
۱۰۶			حسین بن منصور بن محمّی حلّاج،
	خوارزمشاه، (ابوالعباس مأمون بن محمّد)،	۱۰۹، ۸۳ تا ۸۱	
۱۰۵، ۹۷		۷۲	حصین بن نصیر،
۱۰۸	خوارزمی،	۶۵	حفص بن المقدم،
۱۰۸	خوافی (مجدالدین)،	۵۹	حکیمه،
۲۷	خیبر،	۱۰۸، ۸۴، ۸۳، ۸۱	حلّاج (حسین بن منصور)،
۸۰	خیذرین کاوس اسروشتی (افشین)،	۷۶	حُمَید بن قحطبه،
۱۰۹، ۷۵	خیر الزّاعی،	۵۹	حمیده البربریه،
۵۹	خیزران،	۲۶	حمیر (زمین)،
۲۲	دارابن دارا،	۵۱	حَنَفِیّه،
۷۱، ۶۷، ۵۶، ۵۳، ۵۲	دانش یزوه (محمّد تقی)،	۱۹	حنیفه (بنی)،
۹۱، ۸۸ تا ۸۵، ۸۳ تا ۸۱، ۷۸ تا ۷۶، ۷۴، ۷۳		۹۵	حنیفه (اتال بن لجیم بن...)،
۱۰۶، ۹۲		۷۶	خالد بن ابراهیم الدهلی،
۲۹	داود،	۱۰۱، ۲۷	خالد بن سنان عیسی،
۴۶	داود بن علی اصفهانی،	۷۴	خالد بن عبدالله القسری،
۸۵	دجله،	۹۵، ۶۹	خالد بن ولید (سیف الله)،

۸۵، ۴۶	زُخرف (سوره)،	۸۷	در بند آهنین،
۱۰۷، ۳۳، ۳۲، ۲۰	زردشت،	۱۰۷	درویش رضای مانلوی قلندر،
۱۰۱	زرکلی،	۷۵، ۱۱	دمشق،
۴۷	زفر،	۲۶	دومة الجندل،
۲۰	زمر (سوره)،	۸۲، ۶۹، ۱۸	دهخدا،
۳۷	زندک،	۵۱	ذکیر بن صفوان،
۲۴	زُجوج،	۱۰۳، ۶۵	ذوالثدیة. ← صاحب الثدیة،
۲۵	زهیر بن ابی سلمی،	۱۰۱	ذوالحلم ← عامر بن الظرب العدوانی،
۶۵	زیاد بن الاصفر،	۶۹	ذوالنور،
۵۰	زید بن علی بن الحسین،	۷۵	راعی،
۱۰۱، ۲۷	زید بن عمرو بن نفیل،	۶۸	رَحَّال،
۵۸، ۶	زین العابدین (امام)،		رحمن الیمامة ← مسیلمة بن حبیب کذاب، ۱۹،
۹۸	ساختاو (مبتشرق)،	۹۵	
۱۰۲	سالم بن احوز،	۸	رَس (جیل)،
۸۳، ۸۰، ۶۰	سامره،		رَسی ← ترجمان الدین ابو محمد قاسم رسی، ۸،
۹۵	سجاج،	۱۰۷	رضای مانلوی قلندر (درویش)،
۱۰۲، ۱۲	سرخس،	۷۳، ۵۱	رضوی (شعبا) (کود)،
۵۹، ۵۸	سَرَّ من رای،	۷۵	رعنا، راعی ← خیر الراعی،
۲۷	سطیح،	۹۰	روح الله (عیسی)،
۷۱	سعد بن مسعود الثقفی،	۱۰۳	روس،
۲۶	سعد ملککان (بت)،	۸۰، ۳۱، ۲۲	روم،
۱۰۸، ۱۰	سعيد نفیسی،	۱۰۱	روم شرقی ← روم،
۷۶	سغد،	۳۱	رومیة،
۷	سَفَّاح،	۱۰۶، ۹۶، ۵۶، ۵۵	ری،
۲۸	سقراط حکیم،	۶	ریاح بن عثمان،

۹۴، ۶۹، ۶۲	شام،	۱۰۹، ۸۷،	سلامی (ابوعلی الحسین بن احمد...)
۱۶	شعراء (سوره)،	۸	سلمان فارسی،
۶۵	شعیب بن خازم،	۷۵	سلیمان بن عبدالملک الاموی،
۹۶، ۱۱، ۶، ۵	شفر، شارل (مشرق)،	۷	سلیمان بن کثیر خزاعی،
۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۹۷		۲۰	سلیمان بن یغمبر،
۲۷	شق،	۵۹	سمانه،
۵۹	شمر،	۵۹	سنان،
	شمس الدین (ابو عبدالله محمد بن محمد بن محمد بن)	۸۷	سند،
۱۱، ۱۰	عبدالله الحسینی،	۱۰۸	سندباد،
۵۹	شهربانو بنت یزدجرد،	۷۹	سواد،
۹۷، ۹۶	شهرزوری،	۲۶، ۲۵	سواع (بت)،
	شهرستانی (محمد بن عبدالکریم)،	۷۶	شوخی،
۱۰۸، ۱۰۱، ۹۹، ۹۶		۲۶	سولن،
۳۳	شیخ،	۸۰	سهل بن سباط،
۱۰۱، ۱۰۰	شیخ صدوق،	۸۲	سهل بن عبدالله التستری،
۷	شیخ مفید،	۷۷	سیام،
۹۶	صابی ← ابوالحسن ثابت بن قره،		سید مرتضی ← مرتضی،
۶۵	صاحب التدیة ← ذوالتدیة،	۸۸	سیف الدوله،
۱۰۹	صاحب الزنج،	۱۱	سیف الدین غازی،
۱۰۱، ۱۰۰	صدوق (شیخ)،	۹۵	سیف الله (خالد بن ولید)،
۱۰۷، ۷۹	صدیقی (دکتر غلامحسین)،	۳۳	شاپور بن اردشیر،
۵۱	صرخاب الطبری،	۱۰۶، ۵	شارل شفر ← شفر،
۱۰۰، ۲۷	صرمدین انس (ابوقیس)،		شاقعی (امام عبدالله بن محمد بن ادریس
۲۶	صفا،	۵۰، ۴۷، ۴۶	المطلبی)،
۱۰۷	صفوی (دولت)،	۸۲	شاکر بن احمد بن عبدالله بن عمران،

۷۲	عباس بن سهل الساعدی،	۱۰۷	صفی (شاه)،
۷۶	عبدالجبّار بن عبدالرحمان الازدی،	۶۰	صفین،
۵۹	عبدالرحمن بن ملجم،	۱۰۳، ۶۵	ضحاک بن قیس،
۳۹	عبدالرحیم بن عبدالله (ابوالفتح)،	۱۰۳	طالقان،
۱۴	عبدالرحیم خلخالی (سید)،	۲۶	طایف،
۳۹	عبدالصمد محمد العاصمی (ابوالفضل)،	۱۰۷	طباطبایی،
۹۹	عبدالقاهر بغدادی،	۱۰۶، ۵۶، ۸	طبرستان،
۶۵	عبدالکریم بن عجرد،	۱۰۸، ۱۰۰	طبری (محمد بن جریر)،
۹۳	عبدالله،	۱۰۶، ۵۶	طخارستان،
۷۹	عبدالله (برادر بابک)،	۵۶	طلاق (سوره)،
۱۰۶	عبدالله افندی (مولی)،	۸۱	طلحه بن سواکل (موفق)،
۶۵	عبدالله بن اباض،	۱۰۹، ۷۰، ۶۹، ۶۸	طلیح بن خویلد الاسدی،
۱۰۹، ۷۲	عبدالله بن احمد الکعبی (ابوالقاسم)،	۵۵	طوبی (درخت)،
۶۵	عبدالله بن جرود،	۱۰۶، ۵۹، ۵۸	طوس،
۱۰۹، ۷۳، ۵۱	عبدالله بن حرب بن عمرو،	۱۰۹، ۱۰۳	طوسی (شیخ)،
۷۲	عبدالله بن زبیر،	۷۴	طه (سوره)،
۵۱	عبدالله بن سبأ،	۱۰۷	طهران،
۶۵	عبدالله بن شمراخ،	۷۹	عالویاد،
۶۱	عبدالله بن عباس،	۷۹	عامرین احمد (یامردوس) (یدر بابک)،
۷۳	عبدالله بن محمد حنفیه،		عامرین الظرب العدوانی العکیم (ذوالحلم)،
۸۲	عبدالله بن محمد اصفهانی،	۱۰۱، ۲۷	
	عبدالله بن محمد بن ادریس شافعی المصطبی		عامری (ابوالحسن محمد بن یوسف
۴۶	(امام)،	۹۶	نیشابوری)،
	عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن		عامی؟ ← عامری،
۱۸	ابی طالب،		عباس اقبال ← اقبال آشتیانی،

٩	علي بن ابوالسعالى.	٥٣	عبدالله بن ميمون قذّاح.
	علي بن ابي طالب (ابوالحسن، مرتضى).	٧٨	عبدالملك بن هرثمة. (ابوعون).
	(امير المؤمنين). ٩، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٦، ٤٨، ٤٩.	٢٨، ٢٧	عبس بن غيث (بنى).
	٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٥٧، ٥٨، ٦٠، ٦١، ٦٢.	٧	عبيدالله الاعرج (ابوعلی).
	٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٧١، ٧٣.		عبيدالله بن ابوالقاسم علي بن ابي محمد حسن بن
	علي بن ابي محمد حسن بن حسين (ابوالقاسم).	٩	حسين.
٩		٦٩	عُتَيْبَةُ بن حصين.
٢٧	علي بن اسماعيل الاشعري.	٥٧، ٢٦	عثمان بن عفان.
	علي بن الحسين (امام، ابو ابراهيم زين العابدين).	٨٥، ٢٠	عجم.
٥٨		٥٦، ٥٥، ٢٧، ٣٥، ٨	عراق.
	علي بن حسين (ابوالقاسم علم الهدى، سيد	١٠٥، ٧٤، ٧٣، ٢٧، ١٠	عراق عرب.
١٠٣	مرتضى).	٣٥، ٣٤، ٢٧، ٢٦، ٢٥، ٢٠، ١٩	عرب.
٧٩	علي بن سهل (ابوالحسن).	١٠٠، ٩٩، ٨٠، ٦٩، ٦٨	
١٠٩، ٨١	علي بن محمد العُبرقى.	١٠٥، ٩٧	عروضى (نظامى).
٥٨	علي بن محمد (امام، ابوالحسن، النقى).	٢٦، ٢٥	عزّى (بت).
٩٦	علي بن محمد توحيدى (ابوحيان).	٥٧	عزير.
٥٨	علي بن موسى (امام، ابوالحسن، الرضا).	٧٠، ٦٩	عكاشة بن محسن.
١٠٧	علي قلى ميرزا اعتضادالسلطنه.	٢٧	عكاظ (بازار).
١٠٧	علي محمد باب (سيد).	٢٩	علاف ابوالهذيل.
١١	عمادالدين زنگى (انابك).		علم الهدى (ابوالقاسم علي بن حسين) سيد
	عمر بن الخطاب، ٤٠، ٤١، ٤٦، ٥٧، ٦٩.	١٠٣، ١٢	مرتضى.
٨٨، ٧١، ٧٠		٥٢	علي (ابوطالب، سيد).
٧٢	عمر بن سعد ابي وقاص.	٥٢	علي الازدرى.
٧٦	عمر سويخى.	٨، ٧	علي الرضا (امام).
٨٢	عمر مكى.	١٠، ٨	علي الصالح (ابوالحسن).

۵۷	فَدَک.	۴۹	عمرو بن بحر الجاحظ.
۲۰	فُرس.	۶۲، ۶۱، ۶۰	عمرو بن عاص.
۹۲، ۹۱، ۹۰، ۴۸	فرعون.	۸۱	عمرو بن لیث.
۹۹	فُرْقَان (سوره).	۱۰۱، ۲۷	عمرو بن یزید الکلبی.
۶۹	فزاره (قبیله). ← بنی فزاره.	۷۰	عمرو معدی کرب.
۶۵	فضل بن عبدالله.	۱۰۱	عنان بن داود رأس الجالوت.
۹۱	فضل بن سهل.	۲۹	عنانی زاهد (اعانی).
۵۳	فلان دندان؟	۱۰۵، ۹۸	عنصری.
۲۸	فیثرس.	۱۹	عنکیوت (سوره).
۶۰	قائم الزمان (مهدی).	۱۰۸، ۱۰۷	عوفی.
۱۰۷	قاجار.	۴۰، ۳۱، ۲۹	عیسی بن مریم. (عیسی مسیح).
۷۰	قادسیه.	۹۰، ۸۹، ۸۲، ۷۷، ۷۳، ۴۱	
۸۰	قاسم رسی (ابو محمد ترجمان الدین).	۵۳	عیسی چهار لختان.
۱۰۰، ۳۲	قباد فیروزان.	۷۵، ۲۹	عیسی مسیح، عیسی بن مریم.
۵۹	قربیه بنت الهشتم بن محمد بن ابی بکر.	۴۹، ۴۰، ۳۹	غدیر خم.
۷۱، ۲۶	قریش.	۵۹	غری.
۱۰۷	قزوین.	۱۰۶، ۱۰۵، ۹۷، ۵۵، ۳۳، ۱۱	غزنه، غزنین.
۹۶، ۸۷، ۸۵	قزوینی (میرزا محمدخان).	۶۹، ۲۸، ۲۶	غشتان.
۱۰۷، ۹۷		۶۹	غطفان (قبیله).
۲۷	قس بن ساعدة الیادی.	۱۰۷، ۷۹	غلامحسین صدیقی (دکتر).
۱۰۱، ۳۱	قسطنطیه.	۸۱، ۳۷، ۲۰	فارس.
۸۵	قطب شیرازی.	۵۹	فاطمه بنت اسد.
۱۰۳، ۶۵	قطری بن الفجاءة التمیمی.	۵۹، ۵۷	فاطمه بنت الرسول.
۱۰۰	قیس (بدر صرمة).	۶	فاطمه (دختر امام حسین).
۷۶	کازد.	۱۰۷	فتحعلی شاه قاجار.

۱۰۸	گردیزی،	۲۳	کاشغری،
۵۰	گوزگانان ← جوزجانان،	۱۰۷	کافورآباد،
۲۶، ۲۵	لات (بت)،	۱۰۸	کتابخانه مجلس شوری،
۹۷	لیدن،	۵	کتابخانه ملی پاریس،
۶۴، ۶۳، ۴۹	مائدة (سوره)،	۵۰	کثیرالنواء (الابتر) و ← المعمر بن سعید،
۵۶	مازندران،	۵۹	کربلا،
۶۱، ۶۰	مالک بن الاشر النخعی،	۱۶، ۱۵، ۱۲، ۱۱، ۶، ۵،	کسروی (سید احمد)،
۴۷	مالک بن انس بن مالک،	۳۵، ۳۳ تا ۳۱، ۲۹، ۲۷، ۲۶، ۲۴، ۲۲ تا ۲۰،	
۱۰۲، ۳۳، ۱۱	مانی،	۵۷، ۵۳، ۵۱ تا ۴۹، ۴۶، ۴۲، ۴۰، ۳۹، ۳۷	
۷۷	ماوراءالنهر،	۱۰۷، ۱۰۵، ۱۰۰، ۹۷، ۹۶، ۶۵ تا ۶۳، ۶۱	
۱۰۷	ماه آفرید پسر فیروز نیشابوری،	۷۴	کشف (ابی منصور)،
۷۹	ماهر و (مادر بابک)،	۸۶، ۷۶	کش،
	مأمون بن مأمون خوارزمشاه (ابوالعباس)،	۲۶، ۲۵	کعبه،
۱۰۶		۴۹	کعبی بلخی (ابوالقاسم)،
	مأمون بن محمد خوارزمشاه (ابوالعباس)،	۲۶	کلاع (بنی)،
۱۰۵، ۹۷		۲۶	کلب (بنی)،
۹۲، ۹۱، ۹۰، ۵۶، ۳۴، ۳۳، ۸،	مأمون خلیفه،	۹۰	کلیم الله (موسی)،
۱۰۲، ۹۳		۲۶	کنانه،
۱۰۸	مبارزالدین (امیر)،	۶۸، ۴۱	کوثر،
۸۹، ۵۹، ۸	متوکل خلیفه،	۶۸	کوثر (سوره)،
۳۰	متی بن التمیم یعقوبی،	۹۱، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۵۹، ۵۲	کوفه،
۱۰، ۹	مجدالدین ابوطالب بن نعمه (سید)،	۵۷	کھف (اصحاب)،
۱۰۸	مجدالدین خوافی،	۸۷، ۸۶، ۸۵	کیال (احمد)،
۱۰۸	مجلس (کتابخانه)،	۵۱	کیسان،
۵۵، ۱۱	محمد ادیب،	۳۲	کیومرث،

٥١	محمد بن علي (ابن الحنفية)،	٩	محمد الزاهد (ابو الحسن) ابو المعالي،
٥٨	محمد بن علي الثقي، امام (ابو جعفر النقي)،	٣٩	محمد العاصمي، (ابو الفضل عبدالصمد)،
٨٥	محمد بن محمد ايران شهري،	١٠٩، ٨٠	محمد ايوب،
	محمد بن محمد بن عبيد الله الحسيني (امير	٦	محمد باقر (امام)،
١٠	شمس الدين، ابو عبد الله)،	٨٢	محمد بشر الحلاب بصري،
	محمد بن محمد جيهاني. ← احمد بن محمد جيهاني،	٨	محمد بن ابراهيم طباطبا (ابو عبد الله)،
١٠٦	محمد بن نعمه الله بن عبيد الله الحسيني،	٩	محمد بن ابو القاسم علي،
٧٨	محمد بن هارون الكشي (ابو علي)،	١٠٣	محمد بن ابي زيد بن عريشاه وراميني،
١٢	محمد بن هارون وراق (ابو عيسى)،		محمد بن احمد بيروني خوارزمي (ابو ريحان)،
٧١	محمد بن يزيد المبرّد،	٩٨، ١٢	
٥٢	محمد بن يعقوب،	٤٧	محمد بن الحسن الشيباني،
	محمد بن يوسف عامري نيشابوري		محمد بن الحسن القائم ابو القاسم المهدي.
٩٦، ١٢	(ابو الحسن)،	٥٨	(امام)،
٧٣ تا ٧١	محمد حنفي،	١٠٩، ٨١	محمد بن الحسين،
٩٧	محمد قزويني (ميرزا)،	٧٣	محمد بن الحنفية ← محمد حنفي،
٧٣	محمد مهدي ← محمد حنفي،	٨٠، ٧٩	محمد بن داود الأزدي، (الرواد)،
١٠٨	محمد بن فرخ نيشابوري،	٨١	محمد بن سمان المتطبب،
١٠٧	محمود علوي ايلامي،		محمد بن عبد الله بن الحسن (النفيس الزكيه)، ٧، ٦،
	محمود غزنوي (سلطان يمين الدوله)،		محمد بن عبد الله، رسول الله (ص)، ٩، ١٥، ١٧،
١٠٦، ١٠٥، ٩٧، ١٢		٩٠، ٨٨، ٨٥، ٧٧، ٧٣، ٦٨، ٥٤، ٥٣، ٢٩	
٨٢	محمي (جدّ حلاج)،		محمد بن عبيد الله بن علي بن الحسن... بن
	مختار بن ابي عبيد بن مسعود ثقي،		الحسين بن علي بن ابي طالب، ابو المعالي مؤلف
٧٢، ٧١، ٥١		١٥	كتاب،
٧	مداين،		محمد بن علي الباقر (محمد باقر) ابو جعفر،
٥	مدرسة السنه شرقيه باريس،	٥٨، ٦	(امام)،

٧١، ٧٠	معاذ بن جبل،	٦٩، ٥٩، ٥٨، ٥١، ٧، ٦	مدينة،
٦٢، ٦٦، ٦٠	معاوية بن ابي سفيان،	٢٦	مذحج،
٨٣، ٨٠	معتصم،		مرتضى علم الهدى، ابوالقاسم على بن حسين
٨١، ٥٩	معتد خليفة،	١٠٣، ٩٩، ٥٧، ١٢	(سيد)،
٤٩	معمربن عبّاد السلمى،	٥٨، ٩	مرتضى (على بن ابي طالب)،
٩٦	معين (دكتور)،	١٠٥، ٨٧	مرو،
٨٨	مغرب،	١٠٣، ٧٦	مرو الرود،
	مغيرة بن سعيد الكوفى أبت، كثير النواء،		مروان بن محمد أموى مروان (جمار)،
١٠٩، ٧٤، ٧٣، ٥٠		١٠٥، ٧٣	
٧	مفيد (شيخ)،	٢٦	مروه،
٥٩	مقابر قریش،	٣١	مريم،
	مقدسى، مطهر بن طاهر،	١٠٧، ٧٩، ٣٢	مزدك،
١٠٨، ٩٦، ٢٣، ٢٢، ٢٠، ١١		٥٩	مستعين خليفة،
٧٨، ٧٦، ١٣	مقنع (هاشم پسر حكيم)،	٧٦	مسعدكان،
١٠٩، ١٠٧، ٨٧، ٨٦		١١	مسعود بن ابراهيم غزنوى،
٨٢، ٧٢، ٦٩، ٥٨، ٣٩، ٣٥	مكة،	١٢	مسعود غزنوى،
١٠٧	ملكشاه،	١٠٨، ٩٩	مسعودى (صاحب مروج الذهب)،
٢٦، ٢٥	منات (بت)،	٩٦	مسكويه (ابو على احمد بن محمد)،
٨١	منصور، پدر حسين حلاج،	٧٨	مسيب بن زهير الطيبى بن عمر بن مسلم،
٧٥، ٥٩، ٦	منصور خليفة (ابو جعفر)،	٩٠، ٧٦، ٧٥، ٣٠	مسيح ← عيسى مسيح،
٧	موسى الكاظم (امام) ← موسى بن جعفر،		مسيلمه كذاب بن حبيب، (رحمن اليمامة)،
	موسى بن جعفر بن محمد الصادق ابوابراهيم،	١٠٩، ٩٥، ٧١، ٦٨، ٦٧، ١٩	
٥٨، ٣٩	الكاظم،	١٠٩، ١٠٦، ١٠٣، ٧٩، ٧١، ٥٦، ٥٣	مصر،
٤٩، ٤٨، ٤٦، ٤٠، ٢٩	موسى كلیم الله،	٧٢	مصعب بن زبير،
٩٢، ٦٩، ٨٩، ٧٧، ٧٥، ٧٣		٩٦، ١١	مطهر بن طاهر مقدسى،

۳۰	نسطورس،	۱۱	موصل،
۸۷	نصر بن احمد،	۸۱	موفق (طلحہ بن متوکل)،
۱۰۲، ۵۰	نصر بن سنیار،	۱۰۹، ۹۴، ۶۷	مهدوی (دکتر اصغر)،
۷۵	نصیبین،	۱۰۷	مهدوی (دکتر یحییٰ)،
۴۹	نظام (ابراہیم)،	۹۴، ۹۳	مہدی خلیفہ،
۱۰۸	نظام الملک،		مہدی موعود (ع) محمد بن حسن، المہدی،
۱۰۵	نظامی عروضی،	۱۰۷، ۶۰، ۵۹	
	نعمان بن ثابت بن المرزبان الکوفی الفارسی	۵۴	میکائیل،
۴۷	(ابو حنیفہ)،	۷۹	میمند،
۱۰۸، ۱۰	نقیسی (سعید)،	۱۳	ناصر بن خسرو قبادیانی (ابومعین)،
۸۹	نمرود،		ناصر خسرو ← ناصر بن خسرو....
۷۹	نوالند؟ ← بڈ،	۱۰۶، ۸۵، ۵۶، ۵۵، ۱۳	
۲۵	نوبہار بلخ،	۱۰	ناصر خلیفہ،
۷۶، ۷۳	نوح پیغمبر،	۱۰۳، ۶۵	نافع بن ازرق،
۲۵	نوح (سوزہ)،	۲۶	نایلہ (بت)،
۳۲	نوشیروان،	۲۷	نجار (بنی)،
۱۰۲، ۱۲	نویژہ،	۸	نجاشی،
۶۴، ۶۳	نہروان،	۶۵	نجدۃ بن عامر الحنفی،
۷۶	نیازی (دہ)،	۲۵	نجم (سورہ)،
۱۰۶، ۹۶، ۸۵	نیشاپور،	۲۶	نحل (سورہ)،
۸۰	واقدین عمرو،	۸۶، ۷۶، ۱۳	نخشب،
۹۵	وحشی،	۱۰۸	نر شخی،
۲۶، ۲۵	وَدّ (بت)،	۳۲	نسا،
۱۰۰، ۲۵	وزّاق ← ابو عیسیٰ محمد بن ہارون،	۶۴، ۱۶	نسا (سورہ)،
۸۸	ہادی خلیفہ،	۲۶، ۲۵	نسر (بت)،

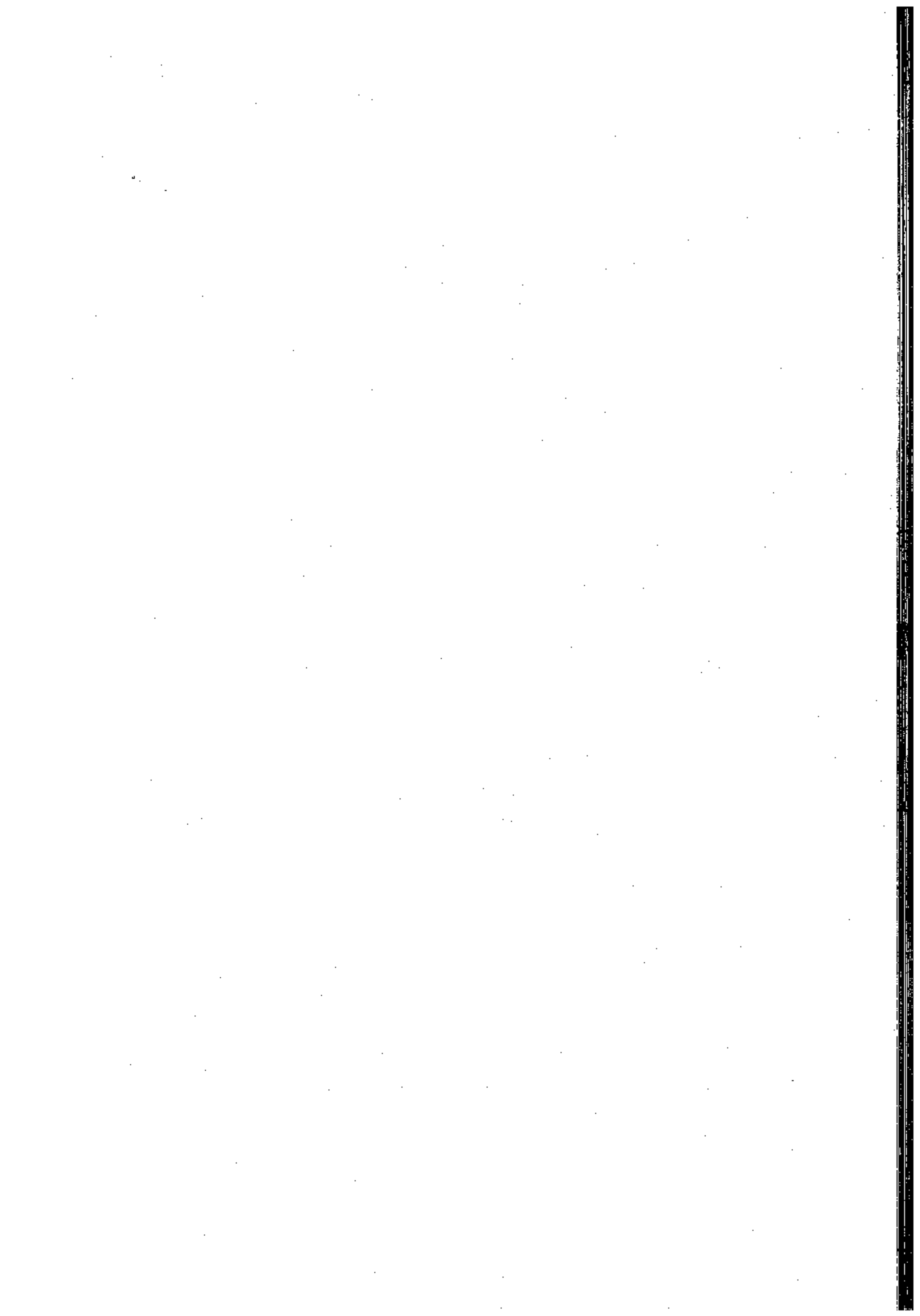
۱۰۹، ۸۹	یحیی بن علی (ندیم متوکل)،	۵۹	هارون الرشید،
۱۰۷	یحیی مهدوی (دکتر)،	۹۰، ۴۹، ۲۹	هارون برادر موسی،
۱۰۲	یزدانیخت،	۸۱	هارون بن عبدالعزیز کاتب الاوراجی،
۵۹	یزدجرد،	۱۰۹	
	یزید بن المثنیٰ محمد بن هبیره فزاری (ابو خالد)	۳۹	هارون بن یزید،
۱۰۵	(ابن هبیره)،	۷۷، ۷۶	هاشم حکیم (مقنع)،
۶۵	یزید بن انیس،	۲۶	هبل (بت)،
۷۲	یزید بن مغاویر،	۲۶	هدیل (بنی)،
۳۰	یعقوب مؤسس فرقه یعقوبیه،	۱۱، ۹	هرات،
۲۶، ۲۵	یعوق (بت)،	۳۶، ۲۸	هرمس،
۱۰۸، ۱۰۷	یعقوبی،	۸۵	هستی (فرشته)،
۲۶، ۲۵	یعوث (بت)،	۵۹	هشام خلیفه،
۹۵	یمامه،	۵۹	هشتمین محمد بن ابی بکر،
	یمامه بن اشرس النعیری (ابومعشر)،	۲۶	همدان (بنی)،
۱۰۹، ۹۴، ۸۹، ۸۸		۳۵، ۳۳، ۲۴، ۲۳	هند، هندوستان،
۵۵	یمگان،	۱۰۵، ۸۳، ۸۲	
۱۰۰، ۷۱، ۷۰، ۴۷، ۲۶، ۸	یمن،	۲۰	هود (سوره)،
۱۰۵، ۹۷	یسین الدین محمود غزنوی،	۳۴	هوشنگ،
۵۱	یسوع،	۹۹، ۱۰	یاسین (یس) (سوره)،
۷۴	یوسف بن عمرو،	۱۰۸	یافعی،
۲۹	یوشع بن نون،	۹۶	یاقوت،
۳۶	یونان،	۶۵	یحیی بن اصرم،
		۱۰۲، ۵۰	یحیی بن زید بن علی بن الحسین،

فهرست اسامی کتب

۸۷	الطرف.	۱۰۸، ۸۵، ۱۲	آثار الباقیه.
۱۰۸	العبر.	۹۸، ۸۵، ۲۳، ۱۲	آراء الهند ← (كتاب الهند).
۱۰۹، ۱۰۸	الفخری.	۱۰۳، ۶۶، ۱۲	احسن الكبار.
۱۰۲، ۹۷، ۷۹	الفهرست.	۱۰۳	احسن الكبار في معرفة الائمة الاطهار.
۸۷	المصباح.	۸۱	اخبار حلاج.
۹۷، ۹۶	المقاسبات.	۱۳	اخبار مقنع.
۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۱۲	المقالات.	۱۰۸	اخبار ملوك الفرس.
۱۰۳، ۵۷، ۱۲	المقنع في الغيبة.	۳۶، ۱۲	اجتصاصات (اختيارات).
۱۰۸، ۱۰۱، ۹۶	الملل والنحل.	۱۰۶، ۵۶	اخوان الصفا.
۴۷	الموطأ ← موطأ.	۸۵	اختيارات مظفری.
۸۷	النتف.	۳۳، ۱۱	ارژنگ مانی.
۹۶	التسک العقلي.	۷	ارشاد.
۱۰۸	الموزراء و الكتاب.	۹۷، ۲۱	استیطکین (استیطکس).
۱۸	امثال و حکم دهخدا.	۱۰۱	أسد الغابة.
۹۰	انجيل.	۱۰۷	اكتسير التواريخ.
۱۰۲، ۳۲، ۲۰	اوستا (اوستا).	۱۰۰	اكمال الدين و اتمام النعمة.
۹۸، ۲۳	باتنجل، (باتنجل).	۱۰۱	الاعلام زرکلی.
۹۸	بغود گیتا.	۹۶، ۲۱، ۱۲	الأمم علی الابد.
۹۸، ۲۴	بهارت ← مهاجرت.	۱۰۹، ۱۰۸، ۹۶، ۱۱	البدء و التاريخ.
۵۶، ۵۳، ۵۲، ۱۷، ۱۳ تا ۹، ۷ تا ۵	بیان الاديان.	۱۰۸، ۱۰۳، ۱۰۱	البيان و التبیین.
۱۰۹ تا ۱۰۶، ۱۰۳، ۹۹، ۹۶، ۹۵		۸۷	التاريخ في اخبار ولاة خراسان.
۳۲، ۲۰	يازند.	۸۷	الثار.

١٠٧	حديقة الشيعة.	١٠٧	پيمان (مجلة).
١٠٨	خارستان (روضة خلد).	١٠١	تاج العروس.
١٠٢	خاندان نوبختي.	١٠٨، ١٠١، ١٠٠، ١٠٠، ٧، ٦	تاريخ ابن اثير.
٥٦	دليل المتحيرين.	١١	تاريخ ابن قلانسي.
١٠	ديوان انوري.	٩٦	تاريخ الحكماء.
٢٣	ديوان لغات الترك كاشغري.	١٠٨، ٧٨، ٧٦	تاريخ بخارا.
١٠٧	ذيل تاريخ عالم آراي عباسي.	١٠٨	تاريخ طبرستان.
٨٥	راهماي كتاب.	١٠٩، ١٠٨	تاريخ طبري.
٧٠	رجال استرآبادي.	١١	تاريخ عمومي اقبال.
٨	رجال نجاشي.	١١، ٢٠	تاريخ مقدسي (البدأ و التاربخ).
١٠٩	رسالة هارون بن عبدالعزيز.	٩٦، ٢٢	
١٠٨	روضة خلد (خارستان).		تاريخنامه بلعمي (ترجمة تاريخ طبري).
١٠٦، ٥٦، ٥٣، ٥٢	رياض العلماء.	١٠٩، ١٠٨	
٨٥	زادالمسافرين.	١٠٩، ١٠٨	تاريخ يعقوبي.
٧٤، ٢٩	زبور.	١٣	تبصرة العوام.
١٠٢، ٣٢، ٢٠	زند.	١٠٩، ٦٧	تجارب السلف.
١٠٨	زين الاخبار.	١٠٩	تحفة.
٩٨، ٢٤	سانك ← شانكيا.	٩٨	تحقيق ماللهند ← آراء الهند.
١٠٨	سياستنامه.	١٠١، ٧٤، ٢٩، ٢٣	توراة (توربة).
٩٧، ١٢	سيرة الفيلسوف.	١٠١، ٣٠، ٢٩	توراة الثمانين.
٩٨	شانكيا ← سانك.	١٠٧، ٧٩	جنبشهای مذهبی ایران.
١٠٩، ١٠٨، ١٠٣، ١٠٠، ٩٩	شرح نهج البلاغه.		جنگ ٢٨٢ كتابخانه دکتر مهدوی.
١٠٨، ١٠٢	صور الاقاليم.	١٠٩، ٩٤، ٦٧	
٩٧	طبقات الأطباء.	١٠٨، ١٠٧	جوامع الحكايات.
١٠٧	طبقات المضلين (كتاب المستبين).	١٠٥، ٩٧، ٩٦	چهار مقاله.

۱۰۸	مروج الذهب،	۱۰۷	طرائق الحقایق،
۶۱، ۶۰، ۱۶	مصحف،	۱۰۹، ۱۰۳، ۹ تا ۷	عمدة الطالب،
۱۰۲، ۹۶، ۱۰، ۹	معجم الادیاء،	۹۷	فهرس،
۱۰۲	معجم البلدان،	۶	فرهنگ ایران زمین،
۱۰۸	مفاتیح العلوم،	۱۰۸	فهرست ابن ندیم ← الفهرست،
۱۰۹، ۷۲	مقالات کعبی،	۱۰۳	فهرست طوسی،
۱۰۹، ۷۵	مقالات وزّاق،	۱۰۸، ۱۰۷	فهرست مقالات فارسی،
۱۰۱، ۹۶	تلل و نحل ← المللی و النحل،	۶۰، ۵۰ تا ۴۸، ۴۵، ۴۱، ۲۵	قرآن مجید،
۱۰۳، ۱۰۱	مناقب،	۹۰، ۸۵، ۷۴، ۷۳، ۶۸، ۶۲	
۵	منتخبات فارسی،	۸۶	قرآن (به پارسی)،
۱۰۲	منهاج السنّة،	۷۱	کامل،
۴۷	مَوْطًا (المَوْطًا)،	۱۰۷	کتاب الْمُتَنَبِّئِین (طبقات المُضَایِین)،
۹۸	مهاجرت،	۱۰۹	کتاب غیبت طوسی،
۱۰۸	مهر (مجله)،	۱۰۳	کشف الحجب والاسرار،
۱۰	نَبی (= قرآن کریم)،	۲۱، ۱۲	کشف الظنون،
۹۷	نزهة الارواح،	۱۰۶، ۱۰۰	کمال الدین ← اكمال الدین،
۱۰۳	نزهة القلوب،	۹۸، ۲۴	گیتا ← بَعُود گیتا،
۱۰۹	نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران،	۸۲، ۶۹	لغتنامه دهخدا،
۵۶	وجه الدین،	۸	مجالس المؤمنین،
۱۰۸	وفیات الاعیان،	۱۰۸	مجمّل التواریخ والقصص،
۱۰۷، ۸۷، ۸۵	یادداشت‌های قزوینی،	۱۰۷	مجموعه طباطبایی،
۱۰۷	یادگار (مجله)،	۱۰۹	مُختصر الدُّوَل،
۱۰۷	یغما (مجله)،	۱۰۹	مرآت الجنان،



انتشارات روزنه منتشر کرده است:

۱: ترجمه زخم (شطحیات)

احمد عزیزی

۲: یک مرد و یک خرس (فیلمنامه)

مسعود جعفری جوزانی

۳: شرح جنون (تفسیر موضوعی دیوان حافظ)

سید احمد بهشتی شیرازی

۴: مجموعه‌ای از کاریکاتورهای جواد پویان

۵: مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی / دکتر صادق زیباکلام

۶: دریغا عشق... کاریکاتورهایی از جواد پویان

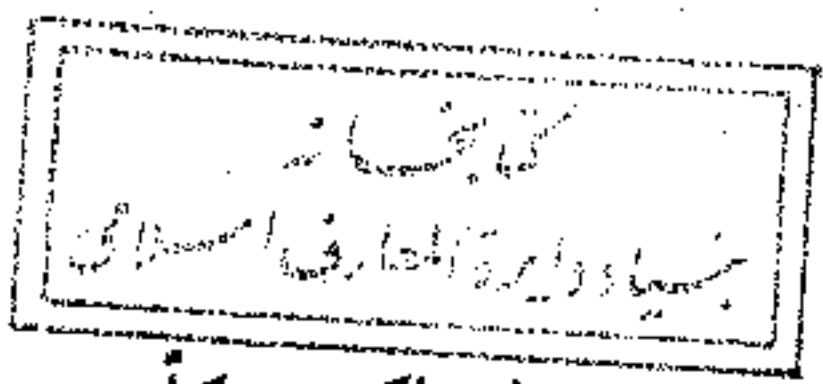
۷: ریاضی نامه (گزیده رباعیات از رودکی تا امروز)

سید احمد بهشتی شیرازی

۸: در آغاز زن بود (شعر)

سعاده‌الصباح (شاعره عرب) ترجمه وحید امیری

۹: دیوان پریش شهرضائی



۱۰: ملکوت تکلم (شعر) احمد عزیزی

۱۱: ما چگونه ما شدیم (ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی در ایران)

دکتر صادق زیباکلام

۱۲: رسالاتی در خوشنویسی / حمیدرضا قلیچخانی

۱۳: فرهنگ واژگان واصطلاحات خوشنویسی و هنرهای وابسته

حمید رضا قلیچخانی

۱۴: موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم

سامویل هانتینگتون ترجمه دکتر احمد شهباسا

۱۵: هزار قطعه (گزیده قطعات از آغاز تا امروز)

به اهتمام سید احمد بهشتی شیرازی

۱۶: تاریخ سینمای ایران

جمال امید

۱۷: عراقی‌نامه (مشکلات دیوان عراقی)

به اهتمام دکتر سید حمید طیبیان

۱۸: شیخ و شیوخ (رساله‌ای سیاسی اجتماعی از اواخر قرن قاجار)

به اهتمام دکتر احمد مجاهد

۱۹: کنوزالعرفان و رموز الايقان (شرح اشعار مشکله مثنوی)

شارح: محمد صالح قزوینی: به اهتمام دکتر احمد مجاهد

۲۰: واژه‌نامه ابدی

احمد عزیزی

۲۱: غزالستان

احمد عزیزی

۲۲: شطح فلسفی

احمد عزیزی

۲۳: خاطرات یک بچه ناقل (نوشته رامبا)

ترجمه دکتر مرتضی کلاتریان

شماره ثبت	۵۰۱۰۱
نام نویسنده	
نام ناشر	
تاریخ	